

سَلَامٌ عَلَيْهَا
نورفاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کیش پارسایان

نویسنده:

آیت الله العظمی مجتبی تهرانى (دام ظلّه)

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگى دانش و اندیشه معاصر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	کیش پارسایان
۷	مشخصات کتاب
۷	مقدمه
۹	دفتر اول : پیام پارسایی
۹	فصل نخست : ماهیت ایمان
۱۰	فصل دوم : مراتب ایمان و کفر
۱۳	فصل سوم : عوامل کاهش و افزایش ایمان
۱۷	فصل چهارم : آثار فردی و اجتماعی ایمان
۲۱	دفتر دوم : صفات مؤمنان
۲۱	فصل نخست : اقسام صفات و حالات مؤمنان
۲۲	فصل دوم : صفات و نشانه های مؤمنان در قرآن
۲۶	فصل سوم : شرح خطبه همام
۲۶	مقدمه
۲۶	قسمت اول
۲۹	قسمت دوم
۳۰	قسمت سوم
۳۲	قسمت چهارم
۳۳	قسمت پنجم
۳۶	قسمت ششم
۳۹	قسمت هفتم
۴۱	قسمت هشتم
۴۴	قسمت نهم

۴۷	قسمت دهم
۴۹	قسمت یازدهم
۵۱	قسمت دوازدهم
۵۴	قسمت سیزدهم
۵۶	پی نوشتها
۵۶	۱ تا ۹۰
۵۷	۹۱ تا ۱۸۰
۵۷	۱۸۱ تا ۲۷۳
۵۸	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

کیش پارسایان

مشخصات کتاب

سرشناسه: تهرانی مجتبی عنوان و نام پدیدآور: کیش پارسایان دروس مجتبی تهرانی تدوین زیر نظر علی اکبر رشاد؛ [برای پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی وضعیت ویراست: [ویرایش] ۲ مشخصات نشر: تهران دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۰. مشخصات ظاهری: ص ۲۰۸ فروست: (پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی ۴۶. دفترهای سیر و سلوک ۲) شابک: ۷۳۲۹-۹۶۴-۴۰-۷۱۱۵۰۰ ریال یادداشت: چاپ قبلی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی ۱۳۷۸ یادداشت: پشت جلد به انگلیسی Mojtaba Tehrani. Faith of the devout. یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس موضوع: ایمان (اسلام موضوع: مومنان موضوع: ایمان (اسلام -- احادیث موضوع: مومنان -- احادیث شناسه افزوده: رشاد، علی اکبر، ۱۳۳۵ - ، گردآورنده شناسه افزوده: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه معاصر رده بندی کنگره: BP۲۲۵/ت۹ک۹ ۱۳۸۰ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۶۴ شماره کتابشناسی ملی: م ۸۰-۲۰۸۱

مقدمه

هجم بهم العلم علی حقیقه البصیره، و باشروا روح الیقین، واستلانوا ما استعوره المترفون، و انسوا بما استوحش منه الجاهلون، و صحبو الدنیا بابدان ارواحها معلقه بالمحل الاعلی... (۱) وجود پر برکت استاد فرهیخته ما، فقیه عارف آیت الله مجتبی تهرانی - دام ظلّه - همچون کوهسارانی است که بر دامنه های نشاطانگیز و طراوت خیز آن، چشمه ساران زلالی جاری است که شریعه انبوه دلهای تشنه ی معرفت و آبشخور خیل جانهای شیفته و شائق سلوک الهی است. سالهاست کرسی دروس فقه و اصول استاد، رکن و رکنین سطوح عالی حوزه علمیه تهران و مجمع فضیلائی مجد و مستعد ام القرای انقلاب اسلامی است، هر صبحدم طلاب تشنه جان در محضر دروس استاد، حاضر و سیراب از آن خارج می شوند. (۲) جلسات نورانی دروس تفسیر استاد نیز، جوانان تحصیل کرده و مشتاق معارف قرآن را کهربا گونه به دور خود گرد آورده است؛ همچنین از دیرباز، محفل اشراقی دروس اخلاق و عرفان معظم له، کانون تجمع طالبان طهارت و معرفت است و جعلنا له نوراً یمشی به فی الناس (۳) سالهای سال است که هزاران جوان از سرچشمه ی صافی تعلیمات شرقانی استاد سیراب و سرشار می شوند و انفاس قدسی و مواعظ بالغه او، بر نفوس مستعد و قلوب معد به گونه ای شگرف تاءثیر قرار می گذارد و آنها را تزکیه می سازد. ان فی ذلک لذکرى لمن کان له قلب او التّو السمع و هو شهید (۴) چرا که استاد خود تندیس پارسایی و تجسم ساده زیستی و مظهر فروتنی و نفسانیت ستیزی است. زمانه افسر رندی نداد جز به کسی که سرفرازی عالم در این کله دانست بر آستانه میخانه هر که یافت رهی ز فیض جام جم اسرار خانقه دانست استاد از شاگردان برجسته حضرت امام خمینی - سلام الله علیه - و از یادگاران ملکوتی آن بزرگوار و از ساقه های آن طوبای طیبه به شمار می رود که بر اثر الفت و مؤانست بسیار با آن حضرت، در شخصیت فقهی، اخلاقی و عرفانی او فانی شده است. توتی اکلها کل حین باذن ربها (۵)؛ هم از این روست که خوشه چینیان محضر تعلیم و تربیتش، از او رایحه روح خدا را به دماغ دل می شوند. اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه (۶) فیض روح القدس از باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد دروس معنوی استاد، اخلاق نظری متعارف نیست و قرابتی با اخلاق فلسفی و یونانی ندارد. تعلیمات او با عرفان مسلکی نیز نسبتی ندارد؛ دروس استاد آمیزه ای از اخلاق نبوی و عرفان علوی است که با آیات و روایات آمیخته و از جویبار لسان او در کام تشنه طالبان سلوک الی الله فرو می ریزد. فطوبی لهم ثم طوبی لهم هینئلا لاریاب النعیم نعیمهم مجموعه مباحث چندین ساله اخلاق و عرفان معظم له، از یکهزار و هشتصد درس افزون گشته است. استاد از سر لطف و حسن ظن، این ذخیره گرانبها را به این بی

بضاعت و گذار فرمودند؛ بنده نیز از برخی دوستانم تقاضا کردم تا طبق برنامه و طرحی که تنظیم و ارائه شد، دروس را از نوار پیاده کنند و به نگارش و آماده ساختن آنها جهت نشر اهتمام ورزند و اکنون، این مباحث بر حسب موضوع به شکل رساله هایی مستقل سامان یافته است و به تدریج ویراسته شده و در دسترس علاقمندان مباحث معرفتی و اخلاقی قرار می گیرد. مجموعه این سلسله نورانی به دو بخش: سیرو سلوک و اخلاق اسلامی تقسیم می شود که در حال حاضر بخش سیرو سلوک آماده و عرضه می شود از حضرت منان توفیق عرضه بخش اخلاق را نیز مثلث دارم. بر اصحاب ذوق و معرفت روشن است که عرفا در عدد و ترتیب منازل سلوک متفق القول نیستند: برخی یک، برخی دو، بعضی سه، برخی دیگر هفت، بعضی هفتاد و کسانی یکصد منزل برشمرده اند و بعضی تا هزار و حتی هفتاد هزار نیز ادعا کرده اند: این راه را نهایت صورت کجا توان بست کز صد هزار منزل بیش است در بدایت البته غالباً این راه از یقظه آغاز و به وحدت منتهی دانسته اند، بی گمان بسیاری از نظرات با هم قابل جمع هستند هر چند راههای سلوک و وصال به شمار آفریدگان است، (الطرق الی الله بعدد انفس الخلاق) (۷) استاد در بیان منازل السالکین نخست از اوصاف الاشراف اثر گرانسنگ خواجه طوسی - رضوان الله علیه - پیروی کرده اند. خواجه منازل سلوک را در سی و یک منزله خلاصه کرده از که از ایمان آغاز و با توحید پایان می پذیرد. اما در ادامه بحث، بنا را بر تکمیل مباحث به رویه منازل السائرین نهادند، لهذا این مجموعه نیز بر اساس یکصد منزل تدوین و ارائه می شود. و طبعاً سیر عناوین سلسله به ترتیب زیر خواهد بود: ۱. یقظه ۲. توبه ۳. محاسبه ۴. انابه ۵. تفکر ۶. تذکر ۷. اعتصام ۸. فرار ۹. ریاضت ۱۰. سماع ۱۱. حزن ۱۲. خوف ۱۳. اشفاق ۱۴. خشوع ۱۵. اخبات ۱۶. زهد ۱۷. ورع ۱۸. تبتل ۱۹. رجاء ۲۰. رغبت ۲۱. رعایت ۲۲. مراقبت ۲۳. حرمت ۲۴. اخلاص ۲۵. تهذیب ۲۶. استقامت ۲۷. توکل ۲۸. تفویض ۲۹. ثقه ۳۰. تسلیم ۳۱. صبر ۳۲. رضا ۳۳. شکر ۳۴. حیاء ۳۵. صدق ۳۶. ایثار ۳۷. خلق ۳۸. تواضع ۳۹. فتوت ۴۰. انبساط ۴۱. قصد ۴۲. عزم ۴۳. اراده ۴۴. ادب ۴۵. یقین ۴۶. انس ۴۷. ذکر ۴۸. فقر ۴۹. غنا ۵۰. مقام مراد ۵۱. احسان ۵۲. علم ۵۳. حکمت ۵۴. بصیرت ۵۵. فراست ۵۶. تعظیم ۵۷. الهام ۵۸. سکینه ۵۹. طمأنینه ۶۰. همت ۶۱. محبت ۶۲. غیرت ۶۳. شوق ۶۴. قلق ۶۵. عطش ۶۶. وجد ۶۷. هیمنان ۶۹. برق ۷۰. ذوق ۷۱. لحظ ۷۲. وقت ۷۳. صفا ۷۴. سرور ۷۵. سر ۷۶. نفس ۷۷. غربت ۷۸. غرق ۷۹. غیبت ۸۰. تمکن ۸۱. مکاشفه ۸۲. مشاهده ۸۳. معاینه ۸۴. حیات ۸۵. قبض ۸۶. بسط ۸۷. سکر ۸۸. صحو ۸۹. اتصال ۹۰. انصال ۹۱. معرفت ۹۲. فنا ۹۳. بقا ۹۴. تحقیق ۹۵. تلبیس ۹۶. وجود ۹۷. تجرید ۹۸. تفرید ۹۹. جمع ۱۰۰. توحید. در خور یاد آوری است: ۱. پیش از انتشار دفاتر حاوی منازل نخست دو دفتر: یکی با نام در آمدی بر سیرو سلوک که حاوی درسهای استاد در زمینه مبادی و مقدمات مباحث معرفتی است و دیگری با نام کیش پارسایان که شامل بحث هایی در باب ایمان و صفات مؤمنان است آماده باشد تا به عنوان مدخلی بر این مجموعه مینوی و پیش از عناوین بالا، در دسترس علاقه مندان قرار گیرد. که - به شکر خدا - این دو دفتر به طور مکرر به محض انتشار، کمیاب شد و اکنون، به عنوان بار چهارم تجدید چاپ می شود، و دفتر دوم رساله ای است که هم اکنون آن را پیش رو دارید. این دفتر مشتمل بر سه بخش است با عنوانهای: ۱- ایمان؛ ۲- صفات مؤمنان؛ ۳- پیام پارسایی. در بخش نخست، امهات مسائل ایمان، همچون: ماهیت، مراتب، عوامل کاهش و افزایش، و آثاری فردی و اجتماعی ایمان بررسی شده است. در بخش دوم، صفات و حالات مؤمنان به استناد آیات و روایات، بررسی و طبقه بندی شده است. بخش سوم، به شرح و تفسیر خطبه همام روایت منقول در اصول کافی اختصاص یافته است و حقا حاوی بحثهای روح بخش و دلپذیری است. ۲- در تنظیم مطالب این مجموعه، از جمله این رساله اگر چیزی از محتوای القائنات استاد کاسته نشده باشد بر آن افزوده نگردیده است، لذا آنچه حسن در این دفترها مشاهده شود از آن استاد است و هر چه عیب در آنها ملاحظه گردد به بنده و همکارانم باز می گردد و از اخوان الصفا، به ویژه شاگردان و ارادتمندان استاد، مخلصانه تقاضا می کنم از تذکر خالصانه کاستیها و ارائه راهنماییهای سازنده جهت تکمیل این مجموعه ارجمند دریغ نفرمایند. وفقه اللهم و ایانا لما تحب و ترضی و اهدنا الی السداد فانک خیر موفق و هاد. اقل الطلبة علی اکبر رشاد تهران

۴/۹/۷۶ - ۲۴ رجب ۱۴۱۸

دفتر اول : پیام پارسایی**فصل نخست : ماهیت ایمان**

ایمان ، تعلق قلبی است . در روایات از ایمان ، به ما وقرفی القلب یعنی آنچه در دل جایگزین می شود ، تعبیر شده است . پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند : بنویس . عرض کردند . چه بنویسم . فرمودند : بسم الله الرحمن الرحیم .

الایمان ما وقرفی القلوب و صدقته الاعمال (۸) ایمان چیزی است که در قلوب جای می گیرد و اعمال آدمی ملاک درستی آن است . امام رضا علیه السلام در روایتی از ایمان به عقد قلبی تعبیر فرموده اند : الایمان عقد بالقلب (۹) ایمان بر خلاف اسلام که امری زبانی است ، به دل مربوط است . امام صادق علیه السلام فرموده اند : ملعون ملعون من قال : الایمان قول بلا عمل (۱۰) نفرین ، نفرین بر کسی که بگوید ایمان فقط قول است و با عمل ارتباط ندارد . بخشی از روایات ، ایمان را عبارت از عمل دانسته اند ، چنانکه فرموده اند : الایمان عمل کله (۱۱) همه ایمان عمل است . در خود ذکر است که مراد از عمل در این روایات عمل جوارحی ظاهری نیست ، بل هر یک از اعضای ظاهری و قوای باطنی ، عملی متناسب با خود دارد و ایمان که امری قلبی است ، عمل دل است . در روایتی محمدبن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت کرده که از امام علیه السلام درباره ایمان سؤال کردم . فرمودند : شهادة لا اله الا الله و الاقرار بما جاء من عندالله و ما استقر فی القلوب من التصدیق بذلک قال : قلت : الشهادة الیست عملا ؟ قال بلی . قلت : العمل من الایمان ؟ قال : نعم . الایمان لایکون الا بعمل و العمل منه و لایثبت الایمان الا بعمل (۱۲) گواهی به واحدانیت حق و اقرار به وحی الهی نبوت و آنچه از تصدیق به این حقایق در دل مستقر می گردد . گفتم : آیا شهادت خودش عمل نیست ؟ فرمودند : بلی ، شهادت از اعمال زبان است . گفتم : آیا عمل عم از ایمان است ؟ فرمودند : بلی ، ایمان تحقق نمی یابد مگر به عمل و عمل ناشی از ایمان است و ایمان جز به عمل ثابت نمی ماند . در این روایت نکات شریف بسیاری است . از جمله این که وقتی ایمان در خارج تحقق یافت ، سراسر ، عمل است . ابتدا پیوند قلبی و عمل دل پدید می آید . سپس زبان که ترجمان دل است به حرکت در می آید ، آنگاه اعضا و جوارح دیگر متناسب با آن پیوند به کار می افتند . اعمالی خارجی انسان ، لازمه وجودی ایمان است . عمل ، جزو ماهیت ایمان نیست ، همان گونه که شیرینی از اجزای ماهیت عسل نیست اما هر جا عسل باشد ، شیرینی از آن انفکاک ناپذیر است ، بنابر این اعمالی همچون نماز ، روزه و حج جزو ایمان نیست ، اما آنگاه که ایمان تحقق یافت ، اینها مناسب لازمه وجودی آن به شمار می روند . راوی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد : ای دانشمند ، مرا از بهترین اعمال در نزد خدا آگاه ساز . حضرت فرمودند : و ما لایقبل الله شیئا الا به آن چیزی است که خداوند هیچ عملی را نمی پذیرد مگر به سبب او گفتم : آن چیست ؟ فرمود : الایمان بالله الذی لا اله الا هو ، اعلی الاعمال درجه و اشرفها منزله و اشناها حظا . (۱۳) ایمان به خدایی است که هیچ معبودی جز او نیست . ایمان به خدا بالاترین اعمال است از حیث درجه ، و شریفترین کارهاست از لحاظ جایگاه و برترین علمهاست از نظر حظ و بهره . گفتم : آیا به من می فرمایید : که ایمان قول همراه با عمل است یا قول بدون عمل است ؟ فرمودند : الایمان عمل کله ایمان یکپارچه عمل است . در برخی روایات ، ایمان را امری مرکب دانسته اند که عمل جزو آن است . مرحوم مجلسی در بحارالانوار بابی گشوده است با عنوان : ان العمل جزء الایمان اما همان طور که گفته شد . عمل لازمه وجودی ایمان است نه جزء حقیقت آن . امام هشتم علیه السلام به نقل آبای گرامیشان از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند : الایمان معرفة بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان (۱۴) ایمان معرفت قلبی و اعتراف زبانی و عمل جوارحی است . در روایت دیگری از امام رضا علیه السلام ابوالصلت هروی از ایمان پرسش نموده است . حضرت فرموده اند : الایمان عقد بالقلب

باللسان و عمل بالجوارح ، لایکون الایمان الا هکذا(۱۵) ایمان گره قلبی و گفتار زبانی و عمل جوارحی است و غیر از این ایمان نیست . در روایتی دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز درباره ایمان ، نظیر همین تعبیر را فرموده اند : الایمان اقرار باللسان و معرفه بالقلب بالارکان (۱۶) ایمان ، اقرار به زبان و شناخت به قلب و عمل به جوارح است . مجموعه این روایات حاکی از آن است که ایمان وقتی پدید آمد ، لازمه اش اعتراف زبانی و عمل جوارحی است . آیه شریفه قرآن نیز به این مطلب تصریح کرده است : قلت الاعراف امنوا قل لم تومنوا ولكن قولوا اسلمنا(۱۷) اعراب گفتند ایمان آوردیم بگو ایمان نیآورده اید ولی بگوئید اسلام آوردیم . از آنچه گذشت ، چند نتیجه حاصل می شود : ۱ . اسلام ظاهری ، امکان سازش با کفر باطنی دارد . ممکن است کسی به وحدانیت حق تعالی و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شهادت دهد ، حتی اقرار به امامت علی علیه السلام داشته باشد اما در باطن کافر باشد . منافقین از این دسته اند . چنانکه در سوره منافقین می فرماید : بسم الله الرحمن الرحيم اذا جاءك المنافقون . قالوا : نشهد انك لرسول الله ، والله يعلم انك لرسوله ، والله يشهد ان المنافقين لكاذبون (۱۸)

فصل دوم : مراتب ایمان و کفر

تعبیرات قرآن درباره ایمان و کفر ۱ . نور و ظلمت ایمان نوری از انوار الهی است که بر قلب مؤمن می تابد . این نور در لسان حکما ، اسامی مختلف یافته است . برخی عقل بالفعل گفته اند . اما حقیقت همه اصطلاحات به ملکه ای باز می گردد که دل را نورانی می کند . الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات (۱۹) خدا سرپرست مؤمنان است ، ایشان را از تاریکیها به روشنایی می برد ، اما آنان که کافر شده اند طاغوت سرپرستان است که آنها را از روشنایی به تاریکیها می برد . حق تعالی ، در این آیه ، از کفر به ظلمت تعبیر می کند ، چون در حقیقت ظلمت حجابی است که مانع از رؤیت می گردد و از ایمان نیز به نور تعبیر می کند چون ایمان ظاهر و مظهر است . ۲ . حیات و موت ایمان ، حیات و زندگی است و کفر موت و مرگ است . او من کان میتا فاحییناه و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها(۲۰) آیا کسی که مرده بود و او را حیات بخشیدیم و برایش نوری قرار دادیم که در بین خلق با آن نور حرکت کند همانند کسی است که در ظلمات گرفتار آمده است و قادر به خروج از آن نیست ؟ در توصیف منافقین در روز قیامت می فرماید : یوم یقول المنافقون و المنافقات للذین امنوا انظرونا نقتبس من نورکم قیل ارجعوا ورائکم فالتمسوا نورا(۲۱) اهل نفاق به مؤمنان می گویند کمی از نورتان به ما بدهید . گفته می شود به دنیا باز گردید و از آنجا نور طلب کنید . در برخی آیات خطاب به رسول الله علیه السلام می فرماید : برای هدایت دسته ای از کفار تلاش مکن ، زیرا آنها مرده اند و مرده نمی شوند : فانک لاتسمع الموتی (۲۲) . پس تو ای رسول ما این مردم مرده دل را نتوانی سخن حق شنوائی . و ما انت بمسمع من فی القبور(۲۳) تو آن کسی را که در گورستان فرو رفته است شنوا نتوانی کرد . توضیح آنکه آدمی در این نشئه دنیا دو تولد دارد : تولد غیر اختیاری و تولد اختیاری . تولد اول ، طبیعی و غیر اختیاری است . تولد دوم که اختیاری است ، تولد معنوی و ولادت ملکوتی و ایمان است که در نزد عرفا به ولادت ثانیه یا ثانوی مشهور است . در آیات فوق به همین تولد اشاره شده است . هر حیاتی ، منوط به ولادتی است . تا قبل از ایمان آوردن ، شخص مرده است . آنگاه که ایمان آورد ، تولدی جدید پیدا می کند . تولدی انسانی ، الهی و معنوی که در روایات از آن به روح ایمانی تعبیر کرده اند : تا قبل از ایمان ، روح آدمی حیوانی است ، اما با ولادت معنوی انسان ، روح انسانی در او پدید می آید . از عیسی علیه السلام منقول است : لن یلج ملکوت السموات من لم یولد مرتین (۲۴) محال است که شخص به ملکوت آسمانها راه یابد بدون آنکه دو مرتبه متولد شده باشد . انسان بدون ایمان ، حیوان دو پاست . مستقیم القامه ای که در بساط طبیعت می چرد و از آن جهت که در ابتدا زمینه ولادت ملکوتی داشت ، اما آن را ضایع کرد ، از هر حیوانی بدتر است . اولئک کالانعام بل هم اضل (۲۵) آنها چون چارپایان و بلکه گمراه ترند : انواع راههای تحصیل ایمان

علمای بزرگوار شیعه، سه راه برای تحصیل ایمان پیشنهاد می کنند. مرحوم میرزا جواد ملکی تبریزی در کتاب اسرار الصلوة در بحث خوف، وقتی مسئله خوف ناشی از ایمان را مطرح می فرمایند، به سه نوع یا سه مرتبه ایمان اشاره می کنند. یک مرتبه از ایمان، تقلیدی سماعی است. دوم تحقیقی برهانی و سوم شهودی عیانی. دیگران نیز، از جمله محقق سبزواری، در منظومه به این سه مرتبه اشاره کرده اند: ۱. در خصوص ایمان تقلیدی سماعی، در باب خوف ناشی از ایمان، مرحوم ملکی در مقام تمثیل می فرمایند: پدر و مادر به کودکی می گویند: فلان جنبنده، مودی و کشنده است. این اعتقاد در دل بچه نقش می بندد و طریقتش شنیدن است. اکثر مردم عوام که با مسائل تحقیقی و برهانی بیگانه اند، طریق تحصیل ایمانشان تقلیدی سماعی است. در موارد بسیاری، این ایمان در دل جایگزین و منشاء آثار و برکات خیر می شود. بسیاری از مردم افراد صالحی از اولیا را شناسایی می کنند و آنها را از هر جهت صادق و صالح و وارسته می بینند. رفتار و گفتار آنان در دل این افراد تاءثیر می کند و به معارف الهی باور قلبی می آورند، اگر چه از اقامه برهان در این مسائل ناتوان باشند. ۲. طریق تحقیقی برهانی که مخصوص علماست. مرحوم سبزواری در منظومه می فرمایند روایت تفکر ساعه خیر من عبادة سبعین سنه (۲۶) یک ساعت تفکر بهتر از هفتاد سال عبادت است. اختصاص به این دسته از علما و اولیا دارد. ذکر این نکته ضروری است که کسانی که از طریق برهان وارد می شوند لزوماً اهل ایمان نخواهند شد. چه بسا در استدلال استوار باشند اما اعتقاد به قلبشان رسوخ نکرده باشد، از این رو آنان ایمان تقلیدی سماعی عوام الناس از این اعتقاد برهانی که اثری بر قلب نگذاشته است افضل است. روایتی در موضوع بهشت است که فرموده اند هفتاد غیر عالم وارد بهشت می شوند، آنگاه یک عالم قادر به دخول در بهشت خواهد بود معنای این روایت چیست؟ به نظر می رسد مقصود، هفتاد مؤمن سماعی در مقابل یک محقق اهل برهان است. ۳. مومنان شهودی عیانی ایمانشان نه تقلیدی است و نه تحقیقی، بلکه دیداری و شهودی است. عیانی بدین معنی است که این دسته، حقایق معنویه، نظیر توحید، نبوت، معاد و جز آن را شهود می کنند. محقق سبزواری این اولیا را به پروانه ای تشبیه می کند که داخل آتش می شود و می سوزد و حرارت را با همه وجودش لمس می کند. یا نظیر آهنی که در آتش گداخته شده و بر اثر حرارت دیدگی زیاد، خود نیز جزیی از آتش و سوزندگی می شود. وضع خواص اولیا چنین است؛ یعنی معرفشان به حقایق این گونه است. در مقایسه میان سه نوع ایمان، نوع سوم، اشرف و افضل است. مؤمن اهل شهود می گویند: دیدمش و عاشقش شدم طرق زدودن حجابهای ایمان برای وصول به ایمان ابتدا باید حجابهای که مانع از دیدار می گردد بر طرف شود. البته در هر سه دسته از مؤمنان حجاب هست اما به انحای گوناگون. شهود دیدار است. بنابراین، برای دیدار، حجابها باید رفع شود. برطرف شدن حجابها به سه نحو متصور است. ۱. در هنگام مرگ حجابها بر طرف می شود. اما آیا ایمان در هنگام مرگ ارزش دارد؟ هرگز! مهم این است که انسان بر اثر کوشش و ریاضات شرعیه حجابها را بر طرف کند. ۲. انسان با عمل به دستورهای شرعی، رذایل را زایل کند و به فضایل آراسته شود. حجابها که از میان می رفت، شهود تحقق پیدا می کند. بنابراین، ابتدا از طریق تقلید و استماع، پیوند قلبی پدید می آید و سپس سیر برهانی تحقیقی پیش می آید و شخص به مرتبه ایمان تحقیقی نایل می شود و بر اثر سلوک عملی و معنوی نیز ایمان شهودی و عیانی حاصل می شود. تا این مرحله جنبه عمومی دارد و برای همه کس مقدر است. حتی شخص می تواند اهل برهان نباشد اما بر اثر تهذیب نفس و تحمل ریاضات شرعیه، چشم باطنی پیدا کند و آنچه را که به چشم ظاهر دیدنی نیست، ببیند. ۳. ممکن است افرادی به لحاظ روحی و قلبی قابلیت شهود حق را داشته باشند؛ یعنی، بر اثر ارتباط با یکی از اولیای خاص الهی، رفع حجاب خدا صورت گیرد. از این نمونه ها در تاریخ کم نبوده اند، اینان همچون آهنی بوده اند که در کنار آتش قرار گرفته اند و قابلیت اشتغال یافته اند. از این رو اولیا را به کیمیا تشبیه کرده اند. اولیا، مس وجودی مستعدین را طلا می کنند. حافظ می گوید: دست از مس وجود چو مردان ره بشوی تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی از نمونه های بارز اشخاصی که بر اثر ارتباط با ولی خدا دگرگون شدند و به مرتبه شهود رسیدند زهیر از اصحاب عاشورایی امام حسین علیه السلام است. در منازل سلوک از انقباض و

انبساط بحث می شود. انبساط مخصوص اولیای خداست و در این منزل تصرفاتی در وجود سالک می کنند. امام حسین علیه السلام آنگاه که از مکه حرکت کردند، در بین راه کوفه توقف فرمودند و متوجه خیمه شخصی شدند. این خیمه، جایگاه شخصی عثمانی مسلک بود و اصولاً با اهل بیت میانه ای نداشت. بر طبق نقل، تعهد هم داشته که با امام حسین علیه السلام روبرو نشود. راوی می گوید امام حسین علیه السلام در کنار این عثمانی مسلک یهنی زهیر خیمه ای بر پا کرد. وی نقل می کند که زهیر در خیمه اش مشغول غذا خوردن بود که پیکی از جانب حسین علیه السلام به در خیمه او آمد. زهیر انسان معنوی است و دارای کاروان و خویشاوندان زیادی بوده است. نماینده حسین علیه السلام رو به زهیر می گوید: یا زهیر اجب ابا عبدالله یعنی بیا به سوی حسین علیه السلام. راوی می گوید: وقتی پیک این جمله را می گفت، تمام مجلس در سکوت فرو رفت. لقمه در دهانها خشک شد. کانه علی روسهم الطیر یعنی چنان که پرندۀ ای به سرهایشان نشستۀ باشد، از حرکت باز ایستادند. در این هنگام همسر زهیر سکوت را شکست. فرمود: ای زهیر، برو بین حسین علیه السلام چه می گوید. زهیر به خیمه امام حسین علیه السلام رفت اما طولی نکشید که چهره زهیر عوض شد. قد اشراق و وجهه چهره اش از نورانیت و انبساط می درخشید. حسین علیه السلام با یک نگاه تمام حجابها را از پیش روی او کنار زد. عثمانی بود، حسینی شد. وقتی از او حکایت حال را جویا شدند، گفت: انی عزم بصحبه الحسین علیه السلام تصمیم گرفته ام که با حسین علیه السلام باشم. انواع کفر کفر، پوشاندن حق و عدم بستگی دل به حقایق معنوی است. منشاء و سبب کفر گوناگون است. ارباب معرفت کفر را بر سه قسم می دانند: ۱. کفر جحود کفر جحود، انکار حقایق بر سیل استکبار نفس و عناد ورزی با حق است. تکبر نفس در پاره ای افراد به حدی است که در هر استدلال و تحقیقی، حقایق را تحقیر می کنند و ناچیز می انگارند. دشمنی نفس با حقایق به حدی است که اجازه خطوط ذهنی به حقایق نمی دهد. منشاء این کفر، تکبر نفس است. بنابراین، سخن گفتن درباره معنویات با افراد مبتلا به این حالت با سکوت کردن یکسان است. حالت نفسانیشان مانع و رادع تفکر در حق است. قرآن درباره این قسم از کفر می فرماید: ان الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لایومنون (۲۷) بدرستی که کسانی که کافر شدند مساوی است برایشان چه انذارشان دهی یا انذارشان ندهی ایمان نمی آورند. انذار و عدم انذار درباره ایشان یکسان است و قابلیت ایمان ندارند. ۲. کفر نفاق صاحب این نوع کفر فاقد ایمان قلبی ندارد، اگر چه زبانی هم به حقایق و عقاید اعتراف کند و اعمال ظاهری عبادی را نیز انجام دهد. عاملی که موجب چنین کفری می شود حب دنیا است. علاقه به مال، آبرو، مقام و امور دنیوی از او مسلمانی ریاکار ساخته است. این مرتبه از کفر، باطنی است اگر چه دارنده آن اقرار ظاهری به اسلام و معارف الهی دارد. این دسته مصداق این آیه شریفه قرآن اند: و من الناس من یقول انا لله و بالیوم الاخره و ما هم بمومنین (۲۸) و ایشان ایمان آورنده نیستند. برخی از مردم به زبان می گویند ایمان به خدا و روز بازپسین داریم اما دلشان پیوند نخورده است. اذا جاءك المنافقون قالوا: نشهد انک لرسول الله، و الله یعلم لرسوله والله یشهد ان المنافقین لکاذبون (۲۹) و آنگاه که منافقان نزد تو آیند گویند شهادت می دهیم که تو رسول خدایی و خدا می داند که تو رسول اویی و خداوند گواهی می دهد که منافقان دروغ می گویند. ۳. کفر تعبد در این مرتبه، شخص از نظر علمی، حق را دریافته است اما درک علمی را به مرتبه قلب نرسانده و برهان را به باور تبدیل نکرده است. به تعبیر دیگر باطنا به حقایق اقرار دارد اما ظاهراً انکار می کند. درست در نقطه مقابل منافقین، قرآن درباره برخورد برخی با نبوت رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید: فلما جائهم ما عرفوا کفروا به فلعنۀ الله علی الکافرین (۳۰) و آنگاه که آن پیامبر آمد و با مشخصات شناختند که همان پیامبر موعود است بر او کافر شدند، پس خشم و لعنت خدا بر کافران باد. علمای یهود از تمام خصوصیات بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله مطلع بودند و حتی به اطراف یثرب کوچ کرده بودند. اما آنچه را شناختند، انکار کردند. این کفر، کفر تعبد است. الذین اتیناهم الکتاب بعرفونه کما یعرفون ابنائهم (۳۱) برای آنها می گویند که کتاب فرستادیم همان گونه که فرزندان خود را می شناختند به پیامبر علم داشتند. و ان فریقا منهم لیکنتمون الحق و هم یعلمون (۳۲) برخی از ایشان حقیق را کتمان می کردند و حال آنکه به آن

علم دارند! تفاوت این کفر نفاق، ظریف است. اهل معرفت، ایمان را از مقوله علم نمی شناسند. و اگر برخی بزرگان از ایمان به ادراک قلبی تعبیر کرده اند، مقصودشان پیوند قلبی است نه ادراک علمی. اما سبب کفر تعبد چیست؟ پاسخ این است: دنیای مذموم. علمای یهود می دیدند اگر به حقیقت اعتراف کنند، تمام دستگاه دنیایی شان تعطیل خواهد شد. از این رو حق را پوشاندند. کفر ورزیدن به معنی پوشاندن است. اینان برای دنیا حقیقت را پوشاندند. اگر در روایت، اختلاف میان ایمان و کفر را از مقوله تضاد دانسته اند و نه تناقض، به جهت اموری است که منشاء کفر و ایمان می شوند. در روایت مشهوری که امام صادق علیه السلام جنود عقل و جهل را شمارش می فرمایند، ایمان را ضد کفر می دانند. الايمان وضده الكفر (۳۳)، حال آنکه نسبت کفر و ایمان نسبت عدم و وجود است و از نظر منطقی، این نسبت تقابلی تناقض دارد. البته در این روایت، نظر به پیوند ناشی از کفر و ایمان دارد. پیوند با هواهای نفسانیه و امور دنیویه یا پیوند با حق که نسبت متعلق دو نوع پیوند از نوع تضاد است. اهل معرفت نیز به چند گونه کفر قائل اند که هیچ یک از نظر فقهی کفر به شمار نمی آید اما در مسلک محبت مراتبی از کفرند. از جمله آنها جهل به امامت است؛ کسی که امامش را نشناسد، کافر است. من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة (۳۴) کسی بمیرد بی آنکه امام زمانش را شناخته باشد به مرگ جاهلی مرده است. مرگ جاهلی، یعنی مرگ کفری، این افراد از نظر فقهی چه بسا پاک هستند اما به لحاظ باطنی دچار کفر شده اند. ضدیت با امام نیز نوعی کفر است. در این مرتبه، شخص مطیع اوامر امام معصوم نیست. در مرتبه اول به مقام امام علیه السلام جاهل بود و چون نمی شناخت پیوند قلبی با امامت نداشت. اما در این مرتبه از کفر، می شناسد و تخلف می ورزد. کسانی که خود را اهل ولایت می دانند اما در عمل، متهورانه از دستورهای شریعت تخلف می کنند، از نظر اهل سلوک کافرند. کسانی در وادی امامت و ولایت می توانند گام بردارند که امام شناس و مطیع امام باشند. مؤمن اهل ولایت آنچه طلب می کند، رضای ولی است و همه زندگی برای وی، در برابر رضای اولیا و اطاعت از آنان جنبه ابزاری دارد.

فصل سوم: عوامل کاهش و افزایش ایمان

از آنجا که ایمان مراتب و درجاتی دارد، پس می تواند به کمال برسد یا نقصان یابد. آیات و روایات بسیاری بر این نکته تأکید می ورزند. ایمان حقیقتی است دارای مراتب و هم مقول به تشکیک و ما به الامتیاز آن عین مابه الاشتراک آن است. خداوند در قصه حضرت ابراهیم علیه السلام در خواست ابراهیم برای افزایش ایمان را نقل می کند. آنگاه که ابراهیم علیه السلام از خداوند درخواست کیفیت زنده شدن مردگان را می کند، از ساحت ربوبی پاسخ می شنود: اولم تؤمن آیا ایمان نداری؟ ابراهیم می گوید بلی ولكن لیطمئن قلبی (۳۵) آری ایمان دارم اما می خواهم به مقام اطمینان نائل شوم. یعنی ابراهیم مرتبه بالاتری از ایمان را تقاضا می کند. چند تذکر قبل از ورود به بحث پرفایده عوامل تضعیف و افزایش ایمان، ذکر چند نکته ضروری است. ۱. خداوند همه آدمیان، از انبیا تا ملحدان، را دعوت به ایمان فرموده و در این دعوت تبعیض روا ندانسته است. این امر از مسلمات دین است. ۲. هر کس به وادی ایمان قدم گذارد، تائب الهی با اوست. در سوره مجادله در این زمینه آمده است. لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الاخر یوادون من حادالله و رسوله ولو كانوا ابناءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم اولئک کتب فی قلوبهم الايمان و ایدهم بروح منه (۳۶) نمی یابی که گروهی ایمان به خدا و معاد پیدا کرده باشند، آنگاه با کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می ورزند، دوستی کنند اگر چه این دشمنان، پدران ایشان یا فرزندان ایشان یا برادران ایشان یا خویشاوندان آنها باشند آنان کسانی هستند که ایمان در قلوبشان نگاشته شده است و آنها با روحی از جانب خداوند مورد تائب قرار گرفته اند. کلمه منه در این آیه یعنی از ناحیه حق. دو احتمال در معنای این تائبید هست. ظاهر آیه این است که مومن برای داشتن روحی از ناحیه حق تعالی تائبید می شود. یعنی هر کس ایمان آورد حق تعالی جان تازه ای به او می بخشد. مسلم و غیر مسلم از نظر روح حیوانی مساویند اما ایمان

حیات دیگری به مسلمان می دهد . چنانکه در آیه دیگری به همین معنی تصریح شده است : من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤ من فلنحیینه حیاة طیبة (۳۷) هر کس عمل صالح کند چه مرد و چه زن ، در حالی که توام با ایمان باشد او را به حیات طیبه و گوارایی زندگی خواهیم بخشید . این همان تائید الهی است . اما اگر ضمیر در منه را به ایمان بازگردانیم معنا باز هم درست است . یعنی ، حق تعالی روحی از سنخ ایمان ، به ایمان آوردگان می بخشد . در روایت مفصلی ، اصبح بن نباته از علی علیه السلام نقل کرده است : خداوند در قرآن افراد بشر را به چند گروه تقسیم کرده است : ۱- سابقون ، ۲- اصحاب یمین ، ۳- اصحاب شمال . سپس حضرت هر یک از این گروهها را معرفی می کنند ، درباره سابقون می فرمایند : فاما ما ذکر من امر السابقین فانهم انبیاء مرسلون و غیر مرسلین پس آنچه ذکر شد از امر سابقین پس ایشان انبیاء مرسل و غیر مرسل هستند . جعل الله فیهم خمسة ارواح : روح القدس و روح الایمان و روح القوه و روح الشهوة و روح البدن . خداوند تعالی برای آنان پنج روح قرار داده است : روح القدس ، روح ایمان ، روح فوت ، روح شهوت و روح بدن . روح القدس عبارت از عقل فعالی است که اتصال به مبداء غیبی پیدا می کند . سپس درباره اصحاب یمین می فرمایند که این دسته از مؤ منان حقیقی هستند : اصحاب الیمینة و هم المؤمنون حقا باعیانهم جعل الله فیهم اربعة ارواح روح الایمان و روح القوه و روح الشهوة و روح البدن (۳۸) در این گروه خدا چهار روح قرار داده است : روح ایمان ، روح قوت ، روح شهوت و روح بدن . به اصحاب شمال که می رسند می فرمایند ، اینان سه روح دارند . روح قوت ، روح شهوت و روح بدن . ایدهم بروح منه که در آیه شریفه آمده است ، همان روح و جان تازه ای است که به انسان به سبب ایمان افزوده می شود . ۳ . خداوند بندگان را به ایمان دعوت کرده است و پس از ایمان کسی را به کفر باز نمی گرداند ، مگر آنکه آدمی با اختیار روی از ایمان برگرداند . چنان که در ضمن روایتی که در کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده ، آمده است : قلت لابی عبدالله علیه السلام : لم یکون الرجل عندالله مؤ مناقد ثبت له الایمان عنده ثم ینقله الله بعد من الایمان الی الکفر از امام صادق علیه السلام پرسیدم : چرا خداوند شخص مؤ منی را که در نزد خدا ایمانش به اثبات رسیده است ، به کفر باز می گرداند ؟ فقال : ان الله عز و جل هو العدل انما دعا العباد الی الایمان به لا الی لا کفر فرمود : خداوند عز و جل عین عدل است و به ایمان دعوت کرده است نه به کفر و لا یدعو احدا الی الکفر به احدی را دعوت نکرده است که به خداوند کفر بورزد . فمن آمن بالله ثم ثبت له الایمان عندالله لم ینقله الله عزوجل بعد ذلك من الایمان الی الکفر (۳۹) کسی که ایمان به خدا آورد و عندالله ، ایمانش ثابت شد هیچ گاه خداوند او را از ایمان به سوی کفر باز نمی گرداند . بنابراین ، اگر مؤ من به کفر گرایید به دلیل سوء اختیار خود اوست . خداوند دستت را گرفت و روح تازه بخشید ، این تو بودی که دستت را از دست خدا کشیدی . او تو را به وادی نور کشانید و هرگز راضی نبود که به وادی ظلمت کشانده شوی ، تو خود ظلمت را بر نور برگزیدی ! حال پس از این تذکارها ، راجع به عوامل تضعیف و تقویت ایمان سخن می گوئیم . عوامل کاهش ایمان از نظر فقهی ، کفر بر دو قسم است : اعتقادی و عملی . کفر اعتقادی ، عدم اعتقاد به اصول عقاید است که یا از ابتدا وجود ندارد و یا پس از اعتقاد ، زایل می شود که از آن به ارتداد تعبیر می کنند . گاهی نیز اعتقاد قلبی ندارد اما در ظاهر ، بی اعتقادی واقعی اش را بروز نمی دهد . در این صورت ، در اعتقاد ، گرفتار کفر باطنی می شود . البته کفر باطنی با اسلام ظاهری قابل جمع است . آنچه در این بحث مد نظر است کفر عملی است : ارتکاب گناه یا ترک واجب در این زمینه دو دسته روایات داریم . دسته اول ، روایاتی است که گناه را زایل کننده ایمان می دانند ؛ از باب نمونه : ۱ . محمد بن حکیم از امام کاظم علیه السلام روایتی بدین مضمون نقل کرده است : قلت لابی الحسن موسی علیه السلام : الكبائر تخرج من الایمان ؟ گفتم آیا گناهان کبیره موجب خروج بنده از دایره ایمان می گردد ؟ فقال : نعم و ما دون الكبائر فرمودند : بلی و نه فقط کبائر که صغائر هم باعث خروج از منطقه ایمان است . ۲ . قال رسول الله علیه السلام لا یزنی الزانی و هو مؤ من ولا یسرق السارق و هو مؤ من (۴۰) رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند : زنا نمی کند زناکار در حالیکه او مؤ من است و سرقت نمی کند سارق در حالیکه او مؤ من است . ۳ . روایت دیگری را عبیدبن زراره نقل کرده است . می گوید

این قیس ظاهرا ابوحنیفه بر امام باقر علیه السلام وارد شده اند. رو کرد به حضرت و گفت: انا لانخرج اهل دعوتنا و اهل ملتنا من الایمان فی المعاصی و الذنوب ما کسانی را که مسلمان هستند و پیرو مکتب ما هستند، به دلیل معاصی خارج از ایمان نمی دانیم. فقال له ابو جعفر علیه السلام: یا ابن قیس اما رسول الله صلی الله علیه و آله فقد قال: لایزنی الزانی و هو مؤمن و لایسرق السارق و هو مؤمن (۴۱) امام باقر علیه السلام فرمودند: اما رسول الله زناکار را در حین زنا و دزد را در حین دزدی، مؤمن نمی دانند. از این دسته از روایات برداشت می شود که گناه، قاطع ایمان است. اما دسته دوم: از زوال موقت یا تضعیف ایمان به سبب گناه سخن می گوید از جمله: ۱. مرحوم مجلسی روایت مفصلی را در بحار نقل می کند که قسمتی از آن چنین است: جاء رجال الی امیرالمؤمنین علیه السلام فقال: یا امیرالمؤمنین ان ناسا زعموا ان العبد لایزنی و هو مؤمن و لایسرق و هو مؤمن و لایشرب الحمر و هو مؤمن و لایاء کل الربا و هو مؤمن و لایسفک الدم الحرام و هو مؤمن؟ شخصی به نزد علی علیه السلام آمد و گفت: گروهی گمان می کنند که بنده نمی تواند زنا کند و مؤمن هم باشد. دزدی کند، شرب خمر نماید، رباخواری کند، خون حرامی را بریزد و در عین حال مؤمن باشد. فقال امیرالمؤمنین علیه السلام: صدقک اخو ک حضرت فرمود آنچه را که دوست گفته است، راست است. سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول والدلیل علیه کتاب الله (۴۲) از رسول الله صلی الله علیه و آله این مطلب را شنیدم که روح ایمانی از گناهکار مفارقت می کند؛ و دلیل آن هم کتاب خداست. سپس حضرت به آیات ۸ تا ۱۰ سوره واقعه اشاره می فرماید: ۲. در روایتی دیگر ابن سبابه می گوید در خدمت امام صادق علیه السلام بودیم. به ایشان گفته شد. تری الزانی حین یزنی و هو مؤمن؟ دیده اند زناکاری را و حال آنکه آن مؤمن باشد؟ فقال علیه السلام: لا (۴۳) فرمودند: خیر، ایمان از وی سلب می شود. ۳. در روایتی ابن بکیر از امام باقر علیه السلام نقل می کند که حضرت از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می فرمودند: اذا زنی الرجل فارقه روح الایمان (۴۴) هنگامی که شخص زنا می کند، روح ایمان از وی جدا می شود. ۴. در روایت دیگری فرموده اند: لایزنی الزانی و هو مؤمن و لایسرق السارق و هو مؤمن، یفارقه روح الایمان مادام علی بطنها فاذا قام عاد الیه... (۴۵) زنا نمی کند زناکار در حالی که او مؤمن است و سرقت نمی کند سارق در حالیکه او مؤمن است روح ایمان از او جدا می شود تا زمانی که مشغول آن کار است. هنگامیکه برخاست روح ایمان به او باز می گردد. مقصود روایات این نیست که چنین شخصی از نظر فقهی کافر می شود و نجس است، بلکه بحث، بحث باطنی است. این روایات دو معنا می تواند داشته باشد: ۱. احتمال اول این که: مؤمن با ارتکاب گناه، نزول درجه پیدا می کند. با عمل حرام ایمانش تضعیف می شود و در سراسیمی سقوط قرار می گیرد. ۲. احتمال دوم که مصیبت بالاتری است، مسئله قطع و وصل است. یعنی در حال ارتکاب حرام رشته ایمان قطع می شود و اگر موفق به توبه شد، وصل می شود. قطع ایمان بر اثر گناه قطعی است، اما وصل دوباره ایمان مسلم نیست. چه بسا انسان عاصی موفق به توبه نشود و آیا کسی می تواند مطمئن باشد که پس از توبه به حالت قبلی اش باز می گردد؟! در گذشته، عمل را لازمه ایمان دانستم. گفتم که نمی شود غسل باشد و شیرینی نداشته باشد. در اینجا هم می گویم. آیا می توان تصور کرد گناه باشد و ظلمت که لازمه آن است نباشد و در عین حال نورانیت درونی هم وجود داشته باشد؟! محال است. اگر بخواهیم حمل به صحت هم کنیم باید بگویم مرتبه ایمان در گناهکار نزول پیدا می کند. عوامل افزایش ایمان ۱. تفکر در صنع الهی: و آن سیر فکری است که ایمان را تقویت می کند. علی علیه السلام عادت داشتند که در دل شب به آسمان بنگرند و بر اختلاف شب و روز و نشانه های خدا فکر کنند. یکی از اهل معرفت را می دیدم که در نیمه شبهای زمستان غالبا در حجره را باز می کرد و به ایوان می رفت و به آسمان نگاه می کرد و با خود زمزمه می کرد و بعد به نماز شب می ایستاد. بارها خود من این عمل را از وی مشاهده کرده بودم. شب مردان خدا، روز جهان افروز است. ۲. توجه به نعم الهی: تذکر به نعمت هایی که خداوند در اختیار انسان قرار داده است، موجب افزایش ایمان می گردد. تفکر در الطافی که حق تعالی در طول زندگی به انسان داشته است، رشته و داد با حق را مستحکم می کند. ۳. محبت به اولیای خدا: پیوند قلبی با اولیا و دوستان خدا، ایمان را محکم

می کند . به نسبتی که محبت افزایش یابد ، ایمان رو به تزیاید می گذارد . به یک معنای دقیق می توان گفت که اصولاً به دلیل رشته محبت به اولیا ، انسان می تواند به کمال ایمانی برسد . این طریق ، تأثیر مستقیم بر افزایش ایمان آدمی دارد و حقیقت ایمان چیزی جز محبت به اولیا نیست . امام باقر علیه السلام به فضیل بن یسار فرمودند : لا يبلغ احدكم حقيقة الايمان حتى يكون فيه ثلاث خصال : حتى يكون الموت احب اليه من الحياء و الفقر احب اليه من الغنى و المرض احب اليه من الصحة به حقیقت ایمان نمی رسید تا آنکه در شما سه خصلت پدید آید ، مرگ را بر زندگی و فقر را بر ثروت و مرض را بر صحت ترجیح می دهد . فضیل می گوید : چه کسی این طور است ؟ حضرت می فرماید : کلکم ثم قال : ایما احب الی احدکم ؟ یموت فی حینا او یعیش فی بغضنا . همه شما ، کدام چیز پیش شما محبوبتر است ؟ اینکه بمیرید اما دوستی ما را داشته باشید یا زندگی کنید در حالی که ما از شما خشمگین باشیم . فضیل می گوید : عرض کردم . نموت والله فی حبکم احب الینا . به خدا سوگند مرگ با محبت شما برای ما خوش تر است . حضرت فرمود : و كذلك الفقر و الغنى و المرض و الصحة هم چنین است فقر و بی نیازی ، مرض و تندرستی . فضیل بلافاصله پاسخ می دهد : ای والله (۴۶) به خدا قسم ، همین طور است که می فرماید . ۴ . عمل صالح : در مقامات معنوی ، قوس نزول و صعود مطرح است . ابتدا انسان از طریق عقل یک معنای عالی و والا را ادراک می کند . آنگاه که تصدیق عقلی بر روی دل اثر گذارد ، دل بستگی پدید که از آن به ایمان تعبیر می کنند . این دل بستگی نزول می کند و حالتی نورانی برای نفس پیدا می شود و این حالت بر اعضا و جوارح اثر می گذارد ، در کلمات برخی بزرگان آمده است که مقامات معنوی مرکب است از معرفت ، حالت و عمل این سخن اشاره به قوس نزول دارد . از مرتبه تفکر شروع شده و به مرتبه عمل منتهی می شود . عوالم وجود هم این چنین است . عوالم وجود از جبروت به ملکوت و سپس ناسوت تنزل می یابند . جبروت ، عالم عقل است ، ملکوت عالم نفس است و ناسوت عالم ماده است . در کنار قوس نزول ، قوس صعود وجود دارد . این بار عمل انسان صعود پیدا می کند و بر نفس اثر می گذارد و حالت نفس ، ایمان را تقویت می کند . بنابراین ، همان طور که عمل لازمه ایمان است ، اثر آن بر ایمان نیز منعکس می شود . بنابراین ، از عوامل مهم تقویت ایمان عمل صالح است . سؤال مهم در اینجا این است که چه اعمالی پایه های ایمان را تحکیم می کنند . ۱ . گوش دادن به سخن محبوب : انسان از سخن معشوق و محبوب لذت می برد . تا وقتی که ترنم معشوق به گوش عاشق می رسد ، این محبت و پیوند و ایمان تازه می ماند و از گزند زوال در امان خواهد بود . ۲ . سخن گفتن با محبوب : راز و نیاز و گفتگو با وی ، پیوند محبت را تحکیم می کند . ۳ . یاد محبوب : آنگاه که محبوب را مؤثر حقیقی بدانیم در جمیع کارها به یاد او خواهیم بود و در هر عملی به او تکیه می کنیم . همچنین برای استحکام پیوند قلبی با خدا ، باید از دایره تأثیر جاذبه های غیر الهی خارج شد . یعنی محبت غیر خدا را از دل بیرون کرد . در سوره انفال آمده است . انما المؤمنون الذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم و اذا تليت عليهم آياته زادتهم ايمانا و على ربهم يتوكلون (۴۷) همانا مؤمنان کسانی هستند که آنگاه که یاد خدا می شود دلهایشان از فرط محبت می لرزد و آنگاه که سخن محبوب را می شنوند ، بر ایمانشان افزوده می گردد و بر پروردگارشان توکل می کنند . الذين . . . یقیمون الصلوة کسانی که نماز را برپای می دارند . به مرحله راز و نیاز عاشق با معشوق و جذب اشاره دارد . آیه شریفه : و مما رزقناهم ینفقون (۴۸) از آنچه روزشان کرده ایم انفاق می کنند . به عامل دفاعی اشاره دارد : رزق - به معنای عام - شامل تمام نعمتهایی می شود که خدا در اختیار انسان قرار داده است و انفاق رد کردن و برگرداندن تمام الطاف و نعم به حق تعالی است . لذا ، در کنار ایمان و عمل ، مسئله انفاق مطرح است . انفاق پس از ادا یا انجام نماز ، مستحب است . انفاق بعد از عمل از این نظر ضرورت دارد که پیوستن بدون گسستن از غیر ، خطرناک یا ناممکن است . مثلاً نماز گزارى که دلش در گروه تعلقات مادی است ، این انسان در خطر است . لهذا لازمه ورود در دایره جاذبه الهی ، بریدن از جاذبه های دیگر است . البته باید دانست که همسر رزق است ، فرزند رزق است ، پدر ، مادر ، برادر ، دوست ، مال ، جاه و امثال اینها رزق هستند و هر یک به تناسب ، انفاقی دارند . علی علیه السلام فرمودند : الايمان شجرة اصلها اليقين و فرعها التق و نورها الحياء و ثمرها السخاء (۴۹) ایمان

درختی است که اصلش یقین و شاخه اش تقوا، شکوفه اش حیا و میوه اش جود و سخاوت است. مقصود از تقوا در این روایت تنها پرهیز از گناه نیست. این تقوا، احتراز از شبهات و مکروهات را نیز در بر می گیرد. انسان زندگی مادی خود را تداوم می بخشد، اما از پیوند با خداوند لذت می برد. حیا که در روایت به شکوفه درخت نور تشبیه شده است، شامل همه اقسام حیاست، حیا از خود، خدا و مخلوق. جود و سخاوت نه تنها در خصوص امور مالی بلکه درباره همه چیز است. شاید در اینجا سخاوت مرادف انفاق باشد چرا که سخا، ملکه ای است که به همتی بلند می بخشد و امور مادی را در دیدگان او حقیر می کند. عوامل بقا و زوال ایمان امام صادق علیه السلام از امام حسین علیه السلام و آن حضرت از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می فرمایند: سئل امیرالمؤمنین علیه السلام ماثبات الایمان؟ فقال الوار(ع) (از علی علیه السلام پرسیدند، چه چیز موجب ثبات ایمان است؟ فرمود: ورع فقیل له: ما زواله. قال علیه السلام الطمع (۵۰) پرسیدند: چه چیز باعث زوال آن است؟ فرمودند: طمع مشابه همین مضمون را در روایت دیگری، ابان بن سوید از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. روشن است که در این گونه روایات بحث اعتقادی منظور نیست. چون با بودن اعتقاد ایمان هم هست و اگر اعتقاد از دست برود، ایمان هم زایل می شود. در این روایت، ثبات و زوال ایمان از نظر عملی و به عنوان بحث اخلاقی و نفسانی مطرح است. ورع از جمله فضایل و طمع از زمره رذایل اخلاقی به شمار می آیند. این روایت، اشاره به معنای دقیقی دارد. تثبیت ایمان زمانی میسر است که بعد از پرهیز از حرام، از شبهات هم پرهیز شود یعنی ورع، و زوال آن به این است که نه تنها از شبهات که از حرام نیز پرهیز نشود یعنی طمع. طمع، هواهای نفسانی را لباس تحقق می دهد و هیچ حد و مرزی هم نمی شناسد. انسان طمع کار، به حرام و شبهه، لباس شرعی می پوشاند و به آسانی حکم اصالة الحلیة و اصالة البرائة جاری می کند و از این رهگذار نفس را به گناه می آلاید. یکباره می بینیم با مسلمانی روبرو هستیم که در عمل، لایبالی گری گریبانش را گرفته است. آنچه می خواهد انجام می دهد و برای کارهایش توجیه شرعی هم می تراشد. طمع، انسان را در دو جنبه مسخ می کند. بعد معنوی و بعد انسانی. در این روایت مسخ بعد معنوی حاصل از طمع مطرح شده است. توضیح آنکه آدمی با هر چیزی انس بگیرد، به آن محبت پیدا می کند. هر قدر انس انسان با خدا بیشتر شود، محبتش افزون تر و هر قدر با غیر خدا مءنوس باشد، از محبت و علاقه او به خدا کاسته می شود. طمع، انس انسان با غیر خداست. بسیاری کسانی که خدا را قبول ندارند اما به دلیل سماحت و سخاوت انسانی، به یک سلسله ارزشها و فضایل انسانی پایبندند. طمع کار ارزشهای انسانی را برای رسیدن به خواسته هایش پایمال می کند.

فصل چهارم: آثار فردی و اجتماعی ایمان

ایمان آثار فردی و درونی، و اجتماعی و برونی بسیاری دارد که در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم: آثار فردی ایمان ۱. لذت معنوی و انبساط روحی: ایمان در وجود انسان، لذتی وصف ناپذیر ایجاد می کند، البته همه مرتبه از ایمان با چنین لذتی همراه نیست. لذات انسان در عالم دنیا دو دسته است. الف - لذاتی که اعضا و جوارح ظاهری از ارتباط با عالم ماده کسب می کنند. چشم از دیدن زیباییها، گوش از شنیدن صدای خوش و شامه از رایحه دل انگیز لذت می برد. ب - لذاتی که مادی نیستند و ابزار و آلات کسبشان نیز اعضای محسوس نیست. که این نوع لذت نیز گاه به امور دنیوی تعلق دارند مانند لذت شهرت و مقام، لذت احساس موفقیت و یا به امور معنوی مربوطند مثلا در بعد انسانی لذت خدمت به هم نوع، و یا دلبستگی به خدا و رسول صلی الله علیه و آله و اولیای الهی که گاه به مرتبه ای می رسد که در انسان لذت شمع انگیز و ویژه ای پدید می آورد. میان لذتهای مادی و معنوی از دو جهت اختلاف است. ۱. لذات معنوی قوی تر و ژرف تر از لذات مادی هستند. ۲. لذتهای معنوی پایدار ترند. در روایات از این نوع لذات معنوی گاهی به طعم ایمان یا حلاوت ایمان تعبیر کرده اند و این البته از باب تشبیه معقول به محسوس است و الا- حقیقت آن، فوق این معانی است. طعم و شیرینی ناشی از ایمان برای هر کسی قابل ادراک نیست. این لذت از آن

کسانی است که هم به لحاظ درونی و نفسانی و هم به لحاظ اعمال بیرونی شرایط خاصی دارند. حرام علی قلوبکم ان تعرف حلاوة الایمان حتی تزهد فی الدنيا (۵۱) بر دل‌های شما درک حلاوت ایمان حرام شده است مگر آنکه نسبت به دنیا زهد بورزید. زهد امری درونی است. در روایتی دیگر، نمونه ای از اعمال بیرونی ذکر شده است. قال علی علیه السلام: لایجد عبد طعم الایمان حتی یترک الکذب، هزله و جدّه (۵۲) بنده طعم ایمان را نمی چشد مگر آنکه از دروغ، به صورت شوخی و جدیش احتراز کند. اما ما چرا طعم ایمان را نمی چشیم؟ پاسخ، یک کلمه است: دل‌بستگی به دنیا! یعنی کسی که حلاوت ایمان را درک کرد، با گرایش به دنیا به تدریج طعم ایمان در ذائقه اش محو می شود. نمونه این افراد مؤمنانی هستند که با پوشش شرعی، به نحو گسترده ای به خواسته های نفسانی شان پاسخ می دهند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: من کان اکثر همه میل الشهوات نزع من قلبه حلاوة الایمان. کسی که بیشترین همتمش اطفای شهوات است، حلاوت ایمان از دلش کنده می شود. از ظاهر روایت می توان دریافت که میل به شهوات ناظر به امر حرام؛ نیست شهوت حلال نیز درک طعم ایمان را از بین می برد. آنکه وقتش در اغلب موارد صرف خوشگذرانیهای حلال و مباح می شود، در نهایت نعمت درک طعم و لذت معنویات را از کف می دهد. ۲.

تغییر نگرش: انسانی که به مراتبی از ایمان دست می یابد، نگرش وی به اشیا و اشخاص با نگرش اهل دنیا متفاوت می شود. نفع و ضرر در نزد او غیر نفع و ضرر اهل دنیا است. اهل دنیا، رسیدن به قدرت را از هر راهی نفع می شمارند، حال آنکه مؤمن آن را ضرر محض می بیند، امام صادق علیه السلام فرمودند: ان من حقیقة الایمان ان توثر الحق، و ان اضرک، علی الباطل و ان نفعک (۵۳) بدرستی که از حقیقت ایمان آن است که مقدم بداری حق را بر باطل حتی اگر حق تو را ضرر رساند و باطل تو را نفع رساند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: لایجد عبد طعم الایمان حتی یعلم... و اءن الضار النافع هو الله عزوجل (۵۴) مؤمن طعم ایمان را نمی چشد تا آن که دریابد... به درستی که ضار و نافع حضرت حق تعالی است. ۳. آرامش روح: آنگاه که مؤمن به درجه ای از ایمان واصل شد که تکالیف و دستوره‌های محبوب را با قلبی مطمئن انجام داد، به آرامش روحی خاصی دست می یابد. قرآن شریف می فرماید: هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم ولله جنود السماوات والارض و کان الله علیما حکیم (۵۵) اوست کسی که آرامش را در قلوب مؤمنان نازل فرمود، برای آنکه ایمانی بر ایمانشان بیفزاید و برای خداست سپاه آسمانها و زمین، و خداوند، علیم و حکیم است. مفسران درباره سکینه بحث کرده اند که آیا سکینه غیر از روح ایمان است که خداوند مؤمن را به سبب آن روح تاءید می کند؟ در سوره مجادله آمده است: لایجد قوما یؤمنون بالله والیوم الاخر یوادون من حاد الله و رسوله ولو کان آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم، اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه (۵۶) نمی یابی کسانی را که خدا و روز واپسین را باور کرده اند، دوست داشته باشند کسانی را که با خدا و رسول او دشمنی می ورزند، هر چند آنان پدران یا فرزندان یا برادران یا عشیره آنها باشند، اینان کسانی اند که خدا بر دل‌هایشان ایمان را رقم زده و به روحی از خود تاءیدشان فرموده است. مطابق این آیه، روح، غیر از ایمان است. خداوند در قلوب مؤمنان ایمان را نگاشت و آن را تاءید کرد به روحی از ناحیه خودش که روح ایمانی است. عده ای گفته اند، سکینه، خلق جدیدی است در قلوب مؤمن، این روح جدید، آرامش بخش دل مؤمنان است. در آیه شریفه قلبی فرمود: لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم معلوم می شود که این آرامش از سنخ ایمان است. این معنا، در روایات متعدد تاءید شده است. از امام صادق علیه السلام درباره سکینه پرسیدند. فرمود: السکینه الایمان (۵۷) معلوم می شود که سکینه آسمان را محکم می کند به طوری که اضطرابی باقی نمی ماند. ذیل آیه قلبی آمده بود: ولله جنود السماوات والارض و کان الله علیما حکیم (۵۸) این قسمت آیه، با قسمت قلبی چه نسبتی دارد؟ سپاه آسمانها و زمین از آن خداست و خداوند علیم و حکیم است. جنود، به گروهی گویند که با یکدیگر پیوندی خاص و هدف واحدی دارند. برخی گفته اند لشگریان آسمانها و زمین مؤید مؤمن می شوند. این سخن درست است، لکن مقصود قرآن بالاتر از این معناست. هر انسانی مجموعه ای از عوالم وجود است؛ از ناسوت تا لاهوت. عوالم ارضی و سماوی یا عوالم سفلی و علوی. مقصود از ولله جنود

السموات والارض اشاره به این مطلب است که ای انسان تو معجونی از همه عوالم وجود هستی، و برای هر یک از این عوالم با جنود خود در نسبت با ایمان، سکینه ای است. عالم عقلی سکینه ای متناسب با خود دارد، و عالم روح و قلب و نفس نیز هر یک سکینه متناسب با عالم خویش دارند. مؤمنی که در مرتبه ای عالی از ایمان قرار دارد در طریق ادای تکالیف الهی نه عقلش انحراف پیدا می کند و نه در تشخیص دچار اشتباه می شود و نه قلبش و نه حتی اعصابش دچار کژی و کاستی می گردد. چون در همه مراتب وجود خود سپاهییانی دارد. جنود السماوات والارض الهی به سراسر وجود انسان مؤمن، آرامش و امنیت می بخشد. ۴. رضاتمندی از حق، و خود مقصر انگاری: مؤمن در مراتب بالای ایمان، هر آنچه به او می رسد را خیر و به صلاح خویش می بیند. در طریقت، هر چه پیش سالک آید خیر اوست. این اثر، حاصل بینش عمیق مؤمن در نسبت میان خالق و مخلوق است. در این مسیر اگر نقصی دید متوجه خویش می داند و اگر کمالی مشاهده کرد به خالق بر می گرداند. به عبارت دیگر، مؤمن در حوادث و سوانح، همواره خویش را محاکمه می ند که چه کرده ام که ثمره اش چنین شد؟ نه اینکه چرا او با من چنین کرد. مؤمن همواره با نظر سوء به نفسش نگاه می کند و نظر حسن به خدای متعال دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اعلموا عبادالله ان المؤمن من الایمسی و لایصبح الا و نفسه مظنون عنده (۵۹) بدانید بندگان خدا که مؤمن شب را به صبح و صبح را به شب نمی آورد مگر آنکه درباره نفسش بدگمان باشد. در اینجا اشکالی رخ می نماید. گاهی اعمال مؤمن زیباست اما ثمره ای به دنبال ندارد. یعنی وعده الهی را درباره آن عمل متحقق نمی بیند. در این موارد آیا مؤمن باز حسن ظن به خدا و سوء ظن به خود دارد؟ پاسخ مثبت است. زیرا بسیاری از اعمال ما حسن فعلی دارد اما چون حسن فاعلی ندارد نا تمام است. ممکن است از بشر اعمال نیک صادر شود اما این اعمال بی بهره از حسن فاعلی باشد؛ شرط قبولی اعمال خلوص نیت است. اخلاص نیت از مراحل است که بسیار ظریف و خطیر است و شیطان، در این مرحله حساس و مراقب است و در صدد بر هم زدن نیت خالصانه است. علی علیه السلام می فرماید: لن یستکمل العبد حقیقه الایمان حتی یؤثر دینه علی شهویه و لن یهلک حتی یؤثر شهوته علی دینه (۶۰) بنده حقیقت ایمان را به کمال نمی رساند مگر آنکه دینش را بر شهوتش مقدم کند. هلاک نمی شود مگر آنکه شهوت را بر دینش مقدم سازد. در روایات، استقامت مؤمن در دین را فوق تحمل کرده تصویر کرده اند چون از کوه می توان کند، اما بر ایمان مؤمن نمی توان نقصان وارد کرد. المؤمن من نفسه اصلب من جبل (۶۱) نفس مؤمن از کوه سخت تر است. روایات دیگری، مؤمن را از زبر الحديد یعنی پاره های آهن سخت تر دانسته است. چون پاره های آهن را می توان در اثر حرارت نرم کرد اما دین مؤمن را نمی توان سست نمود. قال الصادق علیه السلام: ان المؤمن من اشد من زبر الحديد ان زبر الحديد اذا دخل النار تغیر و ان المؤمن لو قتل ثم نشر ثم قتل لم یتغیر قلبه (۶۲) مؤمن از پاره های آهن سخت تر است زیرا پاره های آهن بر اثر حرارت تغییر می کند اما اگر مؤمن را بکشند و زنده کنند و باز بکشند، دلش عوض نمی شود. ۵. احساس عزت و غلبه: آیا کسی که دلش با حق تعالی پیوند خورده است ممکن است که ترس و بیم داشته باشد؟ پاسخ منفی است. خوف از چه چیز؟ او با همه کاره عالم سرو کار دارد، پس، از چه بترسد؟ مؤمن همیشه خود را غالب می داند، چون با موجودی پیوند دارد که همه عوالم وجود مسخر او هستند. در آیات قرآن صفت عزت اختصاصاً برای مؤمن به کار رفته است. عزت حالتی است برای روح که خویش را غالب می بیند. چه کسی می ترسد؟ آنکه خود را مغلوب می نگرد، آنگاه که از جنود نفس که دشمنان درونی اند شکست خورد، از همه موجودات بیرونی نیز می ترسد. امام صادق علیه السلام در این زمینه فرموده اند: ان المؤمن من یخافه کل شیء و ذلک انه عزیز فی دین الله. و لایخاف من شیء و هو علامه کل مؤمن (۶۳) همانا همه موجودات از مؤمن می ترسند، زیرا که او به دین عزت یافته است یعنی محکوم هواهای نفسانی نیست و از چیزی نمی هراسد و این نشانه هر مؤمنی است. آیا مؤمنیم؟! آیا در مسیر دین، بدون هراس هستیم؟ در روایتی دیگر، همین مضمون با تعبیری دیگر آمده است. امام صادق علیه السلام فرمودند: ان المؤمن من یخضع له کل شیء حتی الوحوش و طیر السماء (۶۴) همانا همه موجودات موجب می شود که اهل دنیا در تاریخ همواره از اولیای

الهی در اضطراب و رعب باشند. آثار اجتماعی ایمان علاوه بر آثار فردی که بر شمردیم، ایمان آثار اجتماعی بسیاری نیز دارد. ۱. تحکیم وحدت: ایمان می تواند میان مؤمنان محبت برقرار سازد. محبت پایه و محور ایمان است. فضیل بن یسار از امام صادق علیه السلام سؤال کرد که آیا حب و بغض جزو ایمان است. حضرت فرمودند: و هل الايمان الا الحب و البغض (۶۵) آیا ایمان جز حب و بغض چیز دیگری است؟! در حقیقت، ایمان تحت جاذبه ای قرار گرفتن و از نفوذ جاذبه ای روی گردان شدن است. سپس، حضرت این آیه را تلاوت فرمودند: حب الیکم الايمان (۶۶) و به این ترتیب، خواستند به قرآن استشهاد کنند که سنخ ایمان از سنخ محبت است. من احب کافرا فقد ابغض الله و من ابغض کافرا فقد احب الله (۶۷) کسی که کافری را دوست بدارد خدا را دشمن داشته است و کسی که کافری را به دشمنی برگزیند پس خدا را به دوستی برگزیده است. سپس حضرت این کلام را به صورت قاعده ای بیان فرمودند: صدیق عدو الله عدو الله (۶۸) دوست دشمن خدا، دشمن خداست. بنابراین، مهمترین اثر اجتماعی ایمان، تنظیم حب و بغضهای اجتماعی است. قرآن کریم می فرماید: لاتجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الاخر یوادون من حاد الله و رسوله ولو کان اباهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم (۶۹) ای رسول ما! هرگز نمی یابی قومی را که به خدا و روز جزا ایمان آورده باشند اما به دشمنان خدا و رسول مهر بورزند. اگر چه آنها پدران، فرزندان، برادران و اقوامشان باشند. روشن است که بحث ایمان و محبت مطرح است و نه روابط اجتماعی اقتصادی که انسان مؤمن با غیر مؤمنان دارد. چون ارتباط لزوماً با محبت توأم نیست. این اثر موجب می شود که مؤمنان در مشکلات شریک هم باشند. و از یکدیگر دستگیری کنند. از مومنان در برابر کافران دفاع کنند و ایمان مؤمن را بر همین مبنا باید سنجید. قال الصادق علیه السلام: ان من اوثق عری الايمان ان تحب فی الله و تبغض فی الله و تعطی فی الله و تمنع فی الله عز و جل (۷۰) همانا از محکمترین دستگیره های ایمان، دوستی و دشمنی در راه خدا و عطا و امساک کردن در راه اوست. قال الصادق علیه السلام: لا والله لا یكون المؤمن مؤمنا ابدا حتی یكون لایخیه مثل الجسد. (۷۱) مؤمن، از ایمان بهره ندارد مگر آنکه نسبت به برادر مؤمنش همچون پیکر باشد. یعنی ایمان، جامعه را به صورت یک پیکر واحد در می آورد که دردی در یک عضو، اعضای دیگر را نیز به درد می آورد. ۲. استقرار عدالت اجتماعی: ایمان، باعث تعهدات اجتماعی است و مبنا و پشتوانه این تعهدات، محبت است. از این رو، برای برقراری عدالت اجتماعی هیچ عاملی برتر از تقویت روحیه ایمانی نیست. با تقویت ایمان از فشار موانع در تحقق عدالت کاسته می شود. ۳. مقابله با فساد و انحراف: انحراف اجتماعی اشکال گوناگون دارد و مؤمن در برابر هر انحرافی که متوجه جامعه می شود، مسئول است و باید به مقابله برخیزد. مثلا فساد عملی را می بیند، باید برای دفع آن اقدام کند. باب امر به معروف و نهی از منکر برای همین منظور گشوده شده است. گاهی فساد عملی نیست. بلکه انحراف بینشی است. خود دین در معرض انحراف و تحریف واقع شده است. مؤمن باید مقابله کند. این گونه انحرافات اجتماعی دو وجه دارد و مبداء هر دو وجه، هواهای نفسانی است. وجه اول، آن است که برخی انسانها با احکامی مواجه می شوند که با مزاج انسانی سازگار نیست لذا سعی می کنند دایره اسلام را تنگ کنند. مثلا اسلام دفاع و جهاد دارد، این افراد به دلیل روحیه رفاه طلبی، از جهاد و دفاع سر باز می زنند و اجرای این حکم را به امام معصوم علیه السلام واگذار می کنند. وجه دوم، آن است که قالب اسلام را تنگ می بینند و برای رسیدن به هواهای نفسانی در صدد بر می آیند تا این قالب را بسط دهند. هر دو صورت، انحراف است و مؤمن باید در برابر آن بایستد. صاحب وسائل الشیعه به طور جمع از ائمه طاهرین علیه السلام نقل می کند: قالوا اذا ظهرت البدع فعلی العالم ان یطهر علمه، فان لم یفعل سلب نور الايمان (۷۲) اگر عالم در برابر بدعتها، عملش را آشکار نکند، نور ایمان از وی سلب می شود. اسلام لال نیست، اگر گوش شنوایی باشد، اسلام کاملاً فصیح و گویا سخن می گوید، لکن ترک هوی شرط این استماع است. در باب اجتهاد، امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - تارک هوی بودن را شرط می دانستند که مبنای این رأی، روایتی از امام عسکری علیه السلام است: فاما من کان من الفقهاء صائنا لنفسه، حافظا لدینه، مخالفا علی هواه، مطیعا لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه و ذل لا یكون الا بعض فقهاء الشیعه لاجمعهم (۷۳) پس از میان

فقها آنان که صائن نفس و حافظ دین و مخالف هواهای نفسانی و مطیع اوامر الهی باشند . بر عوام است که از اینان تقلید و البته این موارد در بعضی از فقهای شیعه است نه در همگی . امام علیه السلام به نکته ظریفی اشاره می فرمایند . ممکن است مجتهدان شرط اجتهاد را داشته باشند ، علم و عدالت داشته باشند ، اما تارک هوی نباشند .

دفتر دوم: صفات مؤمنان

فصل نخست: اقسام صفات و حالات مؤمنان

بنابر آیات و روایات ، صفات مؤمن ، سه نوع است : معنوی ؛ انسانی ، مادی . معمولاً کار بر کلمه صفت در مورد انسان ، ناظر به امور درونی است . بنابراین معنا ، صفات مؤمن به دو بخش معنوی الهی ، و انسانی تقسیم می شود ، صفاتی چون : توکل ، رضا و تسلیم از قسم اول به شمار می آید . حالاتی چون : سخاوت ، عفو و بخشش ، وفای به عهد و جز آن ، از قسم دوم محسوب می شود . این معانی ، از سنخ حالات درونی آدمی است که صفات هم نامیده می شود : اعمال خارجی انسان را صفات نمی گویند . البته ، صفات وقتی به ظهور آمد به اعضا و جوارح نیز سرایت می کند . تعداد صفات مؤمن بسیار است و برای برشمردن کامل آن نیز باید به آیا و روایات مراجعه کرد . ما در اینجا فقط به مهمترین این صفات معنوی و الهی ناشی شود می تواند پشتوانه منطقی محکمی داشته باشد ، و گرنه بدون اعتقاد به جنبه های معنوی ، صفات انسانی توجیه ناپذیر و بی پشتوانه است . در این مبحث از اعمالی سخن می رود که از درون نشاءت می گیرد . مروری بر صفات مؤمنان در روایات هنگام مطالعه روایات ، به دو دسته روایت بر می خوریم . در یک دسته ، کلیات صفات بیان شده است و در دسته دیگر اعمال مؤمنان به طور جزئی شمارش می شود ، چنان که در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام صد و چهار صفت مؤمنان بیان شده است که این امر البته جنبه های رمزی نیز داشته است . باید توجه داشت که مخاطب رسول خدا صلی الله علیه و آله چه کسی بوده است ؟ مخاطب در چه حد معرفت و در چه موقعیت زمانی و مکانی قرار داشته و القای آن چگونه بوده است . در آن روایت مخاطب علی علیه السلام است . ۱ . صفات کلی : امام باقر علیه السلام از قول رسول الله صلی الله علیه و آله نقل فرموده اند : **الاءنبئکم بالمؤمن ؟** می خواهید شما را از مؤمن خبر دهم ؟ **المؤمن من ائتمنه المؤمنون علی اموالهم و امورهم .** مؤمن کسی است که مؤمنان وی را بر اموال و امور خودشان امین می دانند . **والمسلم من سلم المسلمون من لسانه ویده مسلمان آن کسی است که مسلمانان از دست و زبان او در سلامت باشند .** در این روایت ، علاوه بر تعریف مؤمن و مسلم و بیان تفاوتهای اساسی آنها مهاجر نیز تعریف و توصیف شده : **والمهاجر من هجر السیئات فترک ما حرم الله (۷۴) مهاجر کسی است که از بدیها هجرت کند و آنچه را خداوند حرام فرموده ، ترک گوید .** در روایت دیگر از امام هشتم علیه السلام که عامه هم آن را نقل کرده اند ، آمده است : **من سرته حسنه و سائته سیئه فهو مؤمن (۷۵) مؤمن کسی است که از کار خوبش مسرور و از کار بدش پشیمان شود .** دقت کنید که این تعریف ها از مؤمن من درباره عمل اوست . ۲ . صفات جزئی : در دسته ای دیگر از روایات ، صفات از حالت کلی در آمده و به نحو جزئی تبیین شده است . چنان که در روایتی از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام منقول است که : **علی علیه السلام به مجلسی از قریش برخورد می کنند و بعد به مجلسی دیگر از اوس و خزرج و می بینند که در مجلس اول سخنان بیهوده می رانند اما در محفل دوم کارهای متین و صحیح انجام می دهند .** علی علیه السلام از این حال شگفت زده می شوند و خدمت رسول الله می رسند و حکایت هر دو مجلس را باز می گوید . سپس از پیامبر صلی الله علیه و آله بیان صفات مؤمن را طلب می فرمایند : **در این هنگام رسول الله صلی الله علیه و آله که سرشان را به زیر انداخته ، سرشان را بلند کرده ، فرمودند : عشرون خصله فی المؤمن بیست خصلت در مؤمن است . فان لم یکن فیه لم یکمل ایمانه . ان من اءخلاق المؤمنین ، یا علی ، الحاصرون الصلاة .** اگر این خصال در او نباشد

ایمانش به کمال نرسیده است ، یا علی مؤ منین در وقت نماز به نماز حاضر می شوند . و الماسرعون الی الزکوة در پرداخت حقوق مالی شرعی تسریع می کنند . و المطمعون المساکین مساکین و فقرا را اطعام می کنند . الماسحون راءس الیتیم دست محبت بر سر یتام می کشند . المظهورون اطمارهم لباسشان کهنه ، اما تمیز است . کنایه از این است که آنچه شرع از نظر پوشش تعیین فرموده است ، می پوشند . الذین ان حدثوا لم یکذبوا آنچه به آنها می گویند فوراً تکذیب نمی کنند . مقصود این نیست که مؤ من آنچه را می شنود ساده لوحانه تصدیق می کند ، چه بسا آنچه را که به مؤ من می گویند دروغ باشد ، اما فوراً تکذیب نمی کند . و اذا وعدوا لم یخلفوا اگر وعده کنند تخلف نمی کنند . و اذا ائتمنوا لم یخونوا در امانت خیانت نمی کنند . و اذا تکلموا صدقوا به راستی و صداقت تکلم می کنند . رهبان باللیل و اسد بالنهار پارسایان شب اند و شیران روز . صانمون النهار قائمون اللیل روزها روزه دار و شبها در قیام اند برای عبادت . لایؤ ذون جارا ولا یتاذی بهم جار همسایگان را نمی آزارند - اذیت ارادی - و به گونه ای نیست که همسایه گان از آنها در آزار باشند - غیر ارادی . شاید هم مقصود این است که نه تنها خود اذیت نمی کند ، مراقب است که عائله اش هم موجبات اذیت همسایگان را فراهم نکنند . الذین مشیهم علی الارض هون در زمین با نرمی و تواضع گام برمی دارند . حالت تکبر ندارند . و خطاهم الی بیوت الارامل گامهایشان به سوی خانه های بی سرپرستان است . و علی اثر الجنائز . (۷۶) و در تشییع جنازه مؤ منان شرکت می کنند . در روایتی ، دیگر ، ابو حمزه ثمالی از امام سجاد علیه السلام نقل می کند : المؤمن خلط علمه بالحلم مؤ من عملش با حلمش در آمیخته است . علم در مؤ من تکبر و خود خواهی پدید نمی آورد . و یجلس لیعلم می نشیند تا بیاموزد . در مجلسی که بهره علمی نداشته باشد شرکت نمی کند . و یصمت لیسلم سکوت می کند تا سالم بماند . از آفات سخن گفتن احتراز می کند . و ینطق لیفهم اگر صحبت می کند برای طلب فهم است . لایحدث امانته الاصدقاء آنچه از دوستانش به رسم امانت می داند به دوستانش نیز بازگو نمی کند . امانت به معنی مطلق آن منظور است . ولایکتّم شهادته اعداء حق را کتمان نمی کند ، اگر چه به نفع دشمنش باشد . دو جمله فوق بسیار زیبایی کنار هم آمده است . چیزهایی که از دوستان به امانت پیش او گذاشته شده است به دوستان نمی گوید ؛ چه رسد به دشمنان . در جمله بعد می فرماید ؛ در موضع کتّم حقیقت حتی علیه دشمنان هم کتمان حق نمی کند چه رسد علیه دوستان ؛ یعنی دوستان را با کتمان شهادت آنها ، تضعیف نمی کند! ولا یفعل شیئا من الحق ریائاً ولا یترکه حیاء هرگز چیزی را که در آن شائبه ریا هست ، انجام نمی دهد و به دلیل خجالت و حیا کار درست را ترک نمی گوید . توضیح آنکه برای عمل نیک دو آفت است که یکی پسینی است یعنی پس از تحقق و در حال وقوع موجب تضعیف آن می شود و دیگر پیشینی است یعنی پیشینی ، و شیطان در هر دو موضع فعال است . ان زکی خاف ما یقولون نسبت به آنچه درباره اش می گویند بیم دارد . و یتستغفر الله مما لایعلمون نسبت به آنچه دیگران نمی دانند از بدیها استغفار می کند . لا یغرم قول من جهله از تعریفهای جاهلانه و متملقانه مغرور نمی شود . و یخشی احصاء من قد علمه (۷۷) بیم دارد لغزشهایش از ناحیه کسی که از آنها با خبر است بر ملا شود . مؤ من گول تعریفهای جاهل را نمی خورد ، چون خودش را خوب می شناسد و از اینکه عیوبش بر ملا شود ، نیز می هراسد . خدا و رسول و مؤ منان و فرشتگان الهی از اعمال آدمیان باخبرند و مؤ من همواره از بر ملا شدن سیئاتش می ترسد . المؤمن من طاب مکسبه وحسنت خلیفته و صحت سریره در آمدش پاکیزه است و خلقتش نیکو و باطنش سالم است . و انفق الفضل من ماله بیش از مورد احتیاجش را انفاق می کند . و امسل الفضل من کلامه از گفتار اضافی در کلام خودداری می کند : و کن الناس من شره وانصف الناس من نفسه (۷۸) مردمان از شرش در امان هستند و درباره مردم ، هر چند به زبان خود ، انصاف می دهد .

فصل دوم : صفات و نشانه های مؤ منان در قرآن

در قرآن کریم صفات مؤ من از جنبه های گوناگون مطرح شده است : ۱ . بعد معنوی و درونی ، ۲ . بعد حیوانی و غریزی ؛ ۳ . بعد

روابط اجتماعی؛ علائم مؤمن از لحاظ باطنی و قلبی - بعد معنوی و درونی ۱. اضطراب ناشی از محبت: هرگاه مؤمن به یاد حق تعالی می افتد قلبش به تپش و لرزش در می آید؛ حتی این اضطراب و تاءثر درونی، در ظاهر او هم اثر می گذارد. انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم (۷۹) مومنان آنها هستند که چون ذکر از خدا شود دلهاشان ترسان و لرزان شود. ۲. ازدیاد ایمان در اثر شنیدن سخن حق: و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا (۸۰) و هنگامی که بر آنان آیات الهی تلاوت می شود ایمانشان فزونی می گیرد بدیهی است حالات قلبی به ظاهر تراوش می کند. از این رو، زبان به مدح محبوب می گشاید. و اذا تلیت علیهم قالوا آمنا به انه الحق من ربنا (۸۱) و هنگامی که برایشان آیات الهی تلاوت می شود می گویند ایمان آوردیم، همانا این سخن حق است و از ناحیه پروردگار ما است. از این آیه در می یابیم که مؤمن سخن محبوب را می شناسد. ۳. سجده و خضوع در برابر حق: مؤمن آن گاه که سخن حق را می شنود، از عظمت خدا با کرنش به خاک می افتد. سجده، نشانه اوج عبودیت و خضوع است. ۴. تحمید و تسبیح حق: مؤمنان نه تنها در برابر حق سجده می کنند که تسبیح و تحمید حضرتش را نیز می گویند. تسبیح، تزیه و پیراستن است، و تحمید، آراستن، تحمید و تسبیح با یکدیگر نسبت دارند. با تحمید، تسبیح هم تحقق پیدا می کند. چون در کنار هر اثبات، نفی هم هست. ۵. مراقبت در نمازها: یکی از علائم ایمان، اهمیت دادن به نماز است، در آیات قرآن درباره نماز خواندن مؤمن سه مطلب مطرح شده است. الف - مؤمن اهل اقامه نماز است. یقیمون الصلوة (۸۲) ب - نسبت به نمازهایش مراقبت دارد. والذین هم علی صلواتهم یحافظون (۸۳) ج - در نماز از حالات درونی خاصی برخوردار است. در آیه شریفه پس از آنکه می فرماید: قد افلح المؤمنون به عنوان اولین نشانه ایمان می فرماید: الذین هم فی صلواتهم خاشعون یعنی در نماز حالت خشوع دارند. درباره فرق میان خوع و خشوع گفته اند که خضوع کرنش بدنی و خشوع شکستگی باطنی است. ممکن است کسی ظاهرا رکوع و سجود کند اما روحش متواضع نباشد و چه بسا کسی که کمتر خم و راست می شود ولی باطنا متواضع است. ارزش نماز به خشوع آن است. در سوره فتح در وصف مؤمنان از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید: محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم (۸۴) سپس خصوصیاتشان را بر می شمرد: تریهم رکعاً سجداً اینان اهل رکوع و سجودند. یعنی مؤمن اهل راز و نیاز با خداست. نماز برای مؤمن، ادای وظیفه نیست، معاشقه است. راز و نیاز برای مؤمن به صورت طبیعت ثانویه در آمده است. هرگز احساس تحمیل و اکراه نمی کند. حق تعالی در آیه ای دیگر می فرماید: تتجافی جنوبهم عن المضاجع (۸۵) دور می شود پهلوهای آنان از بسترهایشان معنای آیه این نیست که از رختخواب بلند می شوند، بلکه آیه می گوید خود به خود پهلویشان از رختخواب بلند می شود. دل بستگی به حق در آنان به قدری شدت دارد که با عشق پهلویشان را از رختخواب جدا می کنند. همچنین آیه می فهماند که راز و نیازهای مؤمنان بیشتر در شبهاست. یدعون ربهم خوفاً و طمعا. خدا را با خوف و طمع می خوانند. خوف در مراتب پایین، خوف از عذاب است. و طمع در مراتب نازل، رجا به بهشت است. اما خوف در مراتب بالا، خوف از عظمت است. ما، در برابر بزرگی که قرار می گیریم بدون آنکه کار بدی کرده باشیم؛ در عین اظهار ارادت می لرزیم، این خوف عظمت است. رجاء هم در مراتب بالا رجاء دیدار است؛ امید لقاء الله است. علی علیه السلام در روایتی می فرماید: مومنی که داری خوف عظمت و رجاء دیدار است وقتی روحش به عالم بالا صعود می کند، فرشتگان در شگفت می مانند، از بس روح این مؤمن عظمت دارد. ۶. مؤمن خود را رهین فضل حق می داند: تریهم رکعاً سجداً یتنغون فضلاً من الله و رضواناً سیماهم فی وجوههم من اثر السجود (۸۶) ایشان را در حال رکوع و سجود می بینی که فضل و خوشنودی خدا را می جویند. سیما و رفتار ایشان در چهره آنها بر اثر سجده مشخص است. علائم یلی الخلقی مؤمن - بعد حیوانی و عزیزی مؤمن در بعد یلی الربی و نشئه الهی ویژگیهایی دارد که ذکرش رفت. اما مؤمن چون دیگران در دامن طبیعت و دنیا و عالم کثرت زیست می کند. نسبت مؤمن با دنیا چه نسبتی است؟ سر آمد جنبه های طبیعی انسان، شهوت و غضب است. ۱. صیانت شهوت: مؤمن شهوتش را با ایمان مهار کرده است. والذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم

(۸۷) و آنان که فروج و اندامشان را از عمل حرام نگاه می دارند مگر بر جفتهاشان یا کنیزکان ملکی متصرفی آنها. در این آیه، شهوت جنسی مطرح است. شایان ذکر است که کشتن شهوت در متون دینی توصیه نشده است. در آیه فوق سخن از میراندن شهوت نیست، بلکه مهار شهوت مورد نظر است. در روایات متعددی، از مهار و غلبه بر شهوت به عنوان علامت ایمان نام برده اند. برای تشخیص ایمان باید ملاحظه کرد که شهوت بر انسان غالب است یا انسان بر شهوت؟ اگر قبضه نفس مؤمن در اختیار اوست، مؤمن بر شیطان نفس غالب است، مومن، امین است و بر جان خویشتن خیانت نمی کند. چون رها کردن این یاغی چموش خیانت به نفس است. مؤمن بر احساسات خویش حاکم است؛ چشم، گوش و اعضا و جوارح او در اختیار ایمان و عقل او است.

۲. مهار خشم: خشم و شهوت برای شعله ور شدن نیازمند مقدماتی است. در قرآن کریم، توصیه هایی برای پیشگیری غلیان غضب مطرح شده و نیز توصیه هایی برای فرونشاندن آن پس از اشتغال بیان شده است. در سوره قصص در اوصاف مؤمنان می فرماید: *واذا يتلى عليهم قالوا ائنا به انه الحق من ربنا انا كنا من قبله مسلمين اولئك يوتون اجرهم مرتين بما صبروا و يدرون بالحسنه و السيئه و مما رزقناهم ينفقون و چون آیات بر آنها تلاوت شود گویند ایمان آوردیم که این قرآن از جانب پروردگار ما نازل شده و ما پیش از این تسلیم بودیم اینان را دوبار پاداش نیکو دهند زیرا صبر و ثبات ورزیدند و بدی را به نیکی دفع می کنند و از آنچه روزی آنها کردیم انفاق می کنند. يدرون به معنای یدفعون است. یعنی مؤمنان، بدیها را با نیکیها دفع می کنند. این همان جنبه پیشگیری است. آنها زمینه خشم را از بین می برند. در آیه بعدی می فرماید: *واذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه و قالوا لنا اعمالنا و لكم اعمالکم وقتی از جاهلی سخن بدی می شنوند، توجه نکرده و اعراض می کنند و می گویند کارهای ما به خود ما مربوط می شود و کارهای شما به شما. سپس می فرماید: سلام عليكم لا نبتغي الجاهلين (۸۸) سلامت بمانید، ما از نادانان را نمی طلبیم. در قرآن کریم در وصف عباد رحمان می فرماید: *واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما (۸۹) هنگامی که مخاطب اهل جهل قرار می گیرند می گویند: سلام بر شما. این آیات نشان می دهد که مومنان با روش خاصی زمینه های غضب را از بین می برند. یک جا به حرف جاهلان گوش نمی کنند و پیش خود می گویند: لا نبتغي الجاهلين از جهال پیروی نمی کنیم. یعنی با روش جاهلانه با جاهلین برخورد نمی کنند. این برخوردها نوعی مهار نفس هم هست. در برخی موارد هم مؤمنان از خشم استفاده می کند و آن جایی است که بخواهد در برابر ظلمی بایستد. مومن ظلم پذیر نیست و لذا باید از نیروی غضب استفاده کند، اگر شخصا توانست ظلم را بر طرف کند، راءسا عمل می کند و گرنه از نیروی مومنان دیگر مدد خواهد گرفت. در آیه ای از سوره شوری در توصیف مؤمنان در برابر مهار شرعی قوه خشم می فرماید: *والذين اذا اصابهم البغي هم ينتصرون (۹۰) اینان نسبت به ظلمی که درباره شان می شود از مومنان یاری می طلبند. هم ينتصرون یعنی یا از سایر مومنان یاری می طلبند و یا آنکه وصف روحیه مومنان است که در برابر ظلم یکدیگر را یاری می کنند. و جزاوا سيئه مثلها (۹۱) و جزای بدی و ظلمی که در حق شما - مومنان - روا داشتند، بدی در حد همان بدی است نه بیشتر. به مؤمنان توصیه می کند که از نیروی خشمشان به اندازه استفاده کنند، در باب قصاص هم قرآن به این مسئله توجه دارد. هنگام قصاص حق نداری از حد تعدی کنی؟ فمن اعتدى عليك فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليك (۹۲) پس هر که به جور و ستمکاری شما دست دراز کند او را به مقاومت از پای در آورید بقدر ستمی که به شما رسیده. قرآن به مؤمنان توصیه می کند که در موضوع خشم باید مماثله را مراعات کنند. البته، همواره خداوند سفارش کرده که اگر بتوانی بدون استفاده از نیروی خشم جلوی تجاوز را بگیری، اولی است. فمن عفا و اصلح فاجره على الله انه لا يحب الضالمين (۹۳) پس کسی که عفو کرد و اصلاح نمود اجزش بر خداست. خداوند ستمکاران را دوست ندارد. از این آیه در می یابیم که اگر کسی توانست بدون استفاده از نیروی خشم، دست به اصلاح زند، در نزد خداوند پاداش دارد زیرا خداوند از تجاوز بدش می آید. البته اگر با این روش نتوانستی بر خشم غلبه کنی آن را اعمال کن تا حق از بین نرود. لذا فوراً در دنباله آیه می فرماید: *ولمن انتصر بعد ظلمه فاولئك ما عليهم من سبيل (۹۴) اگر برای جلوگیری از ظلمی که به شما شده است، از دیگران یاری بگیری. مانعی ندارد. آیه*****

بعدی می فرماید: انما السبیل علی الذین یظلمون الناس و ییغون فی الارض بغير الحق اولئک لهم عذاب الیم (۹۵) بدرستیکه مواخذة بر کسانی است که بر مردم ظلم می کنند و در زمین در پی امور باطل می گردند آنها را عذابی دردناک خواهد بود. دنباله آیه، از صبر و غفران تکلم فرموده است، و تذکر می دهد که مومن در مقام خشم بی اعتنا نیست و در جایی که حق و معقول باشد، می تواند از آن استفاده کند. فلسفه جهاد با کفار و ستمگران همین است؛ اما مؤمن مجاز به بعضی اعمال مثل مثله کردن کافر در جنگ نیست زیرا خشم مومن در دایره مهار شرعی است. ۳. ترک معاصی: مومن از محرمات پرهیز می کند و به اعمال شایسته و صالح رغبت دارد. در سوره سوری آمده است. والذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش (۹۶) کسانی که از گناهان بزرگ و فواحش اجتناب می کنند. ذکر واژه الفواحش یک نوع ذکر خاص بعد از عام است. گناهان، اعمالی هستند که شارع مقدس از آن نهی فرموده اگر چه از دید افراد متعارف زشت نباشد. چنان که قمار، از نظر ظاهر ممکن است قبیح نداشته باشد. اما برخی گناهان از نظر شرافت انسانی قبیح هستند، مانند زنا و لواط، این اعمال، زشتی ظاهری هم دارند. لذا خداوند این دو نوع معصیت را جدا ذکر فرموده است. درباره عمل واجب نیز در آیه بعد، ذکر خاص بعد از عام شده است: والذین استجابوا لربهم واقاموا الصلوة (۹۷) مومنان به درخواست پروردگارشان پاسخ مثبت می دهند و نماز برپای می دارند چون نماز در میان اعمال واجب درخشندگی خاصی دارد، به طور جداگانه ذکر شده است. حالات مومن در روابط اجتماعی - بعد روابط اجتماعی قبل از ورود به این بحث، ذکر مقدمه ای ضروری است: مومنان با یک واقعیت خارجی روبرو هستند و آن اینکه همه اعضای جامعه ای که مومن در آن زندگی می کند مانند او، با ایمان نیستند، خواه ناخواه، مومن با غیر مومنان و غیر مسلمین تماس رابطه دارد. از این رو، باید رابطه اش را با مومنان و کفار جامعه بر اساس اصول مشخص تنظیم کند. حالات مومن در بعد روابط اجتماعی عبارتند از: ۱. محبت به مومنان و شدت نسبت به کفار: قرآن می فرماید: مناسبات مومن با مومنان باید بر اساس محبت، دلسوزی و گذشت باشد اما در برابر کفار نباید بر اساس محبت و ولایت باشد. بلکه باید بر اساس شدت و سطوت برخورد شود، در سوره فتح می خوانیم. محمد رسول الله معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم (۹۸) پیامبر و مومنانی که با وی هستند، در برابر کفار غلیظ و شدید و در میان خود مهربان و با گذشت هستند. از نظر قرآن، مومن خود سرانه عمل نمی کند و پایبند مشورت با مومنان است. این دستور، یک اصل کلی در روابط اجتماعی مومنان است که حقوق مومنان نباید نادیده گرفته شود. البته، مشورت نسبت به مومنان است نه کفار، در دنباله آیه فوق پس از آنکه فرمود: پروردگار را اجابت می کنند و نماز بر پای می دارند بلافاصله می فرماید: وامرهم شوری بینهم و مما رزقناهم ینفقون (۹۹) کارهایشان را بر اساس مشورت انجام می دهند و از آنچه ما روزیشان کرده ایم انفاق می کنند. مرداد از امر در اینجا، کار شخصی نیست، بلکه امور مربوط به کل جامعه است. البته، کارهای که به مشارکت مومنان باز می گردد نیز مشمول این آیه است؛ مثلاً- در کوچه ای که چند مومن در آن زندگی می کنند، امور کوچه میان آن مومنان به شور اداره می شود هر امری که مومن دیگری در آن حق دارد، مشمول مشورت است و نباید خودسرانه عمل شود. ۲. ولایت متقابل: ارتباط مومنان با یکدیگر دو محور دارد: محور اول محبت است که پشتوانه ارتباط مومنان است. محور دوم، ولایت و سرپرستی است. مومنان در بین خود، رابطه سرپرستی متقابل دارند. برای مثال، رابطه میان پدر و فرزند، یا مادر و فرزند را در نظر بگیرید، رابطه جمعی است و بر دو اساس استوار است، پدر یا مادر در عین این که فرزندان را دوست دارند، سمت سرپرستی آنان را نیز دارند. سرپرستی در اینجا ریشه در محبت دارد. عشق اولیا به فرزندان موجب می شود تا بر اعمال آنان مراقبت و نظارت داشته باشند و این اصل تنها شامل پدر و مادر نمی شود، بلکه هر کسی که به دیگری علاقه مند است. از شخص مورد علاقه، محافظت و مراقبت می کند. این مراقبت و یا محافظت در دو حیطة دفع ضرر و جلب منفعت صورت می گیرد. یعنی او را به سوی منافع خودش ارشاد و هدایت می کند و از مضرات باز می دارد. مومنان به دلیل کمال محبتی که بینشان برقرار است. حق سرپرستی و ولایت بر یکدیگر پیدا می کنند. فقها می فرمایند ولایت، امری جعلی است، یعنی از جعل شارع مقدس پدید می آید. البته، این

جعل پشتوانه و تکیه گاهش محبت است . شارع مقدس بر این مبنا ، یک سلسله احکام را جعل فرموده است . در سوره توبه می خوانیم : **والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض مردان مومن و زنان مومن نسبت به یکدیگر ولایت دارند . هر مؤمنی نسبت به مومن دیگر اعم از مرد و زن سمت سرپرستی پیدا می کند . ولی هم به معنی سرپرست است و هم به معنای دوست . دوستی باعث جعل ولایت است . مقتضای این دوستی چیست ؟ نظارت و مراقبت ، از اینجاست که حکم امر به معروف و نهی از منکر منشاء می یابد . در دنباله آیه شریفه آمده است . **یاءمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر (۱۰۰)** امر به معروف و نهی از منکر می کنند . امر به معروف و نهی از منکر مرتب بر همان ولایت است . امر به معروف یعنی هدایت و ارشاد و نهی از منکر یعنی مراقبت از این جهت که خدای ناکرده مؤمن به بد و منکری گرفتار نشود . این رابطه ، مخصوص مؤمنان است اما رابطه میان منافقین به عکس است . نه تنها محبت و دوستی در کار نیست بلکه بین ایشان دشمنی حکمفرماست . در همان سوره توبه می فرماید : **المنافقون و المنافقات بعضهم من بعض یاءمرون بالمنکر و ینهون عن المعروف (۱۰۱)** منافقین و منافقات هم از یک قماش هستند اقتضای حال این گروه چیست ؟ امر به منکر و نهی از معروف می کنند . مؤمنان بر خلاف منافقین ، نسبت به یکدیگر کاملاً حالت مراقبت و دلسوزی دارند . اگر یکی از آنان مشاهده کرد که برادر یا خواهر مؤمنش دچار لغزش شده است بی تفاوت نمی نشیند ، همان گونه که پدر از لغزش و خطای فرزندش رنجور می شود البته روشن است که نهی از منکر مراتب و شرایطی دارد . ۳ . اطاعت الهی و ولایی : از ویژگی آثار مومنان در مناسبتهای اجتماعی ، اطاعت الله و اطاعت رسول است . شایان توضیح است که ما دو صنف احکام داریم . در یک صنف از احکام ، رسول الله صلی الله علیه و آله واسطه خدا با بندگان است . دستورهایی را ابلاغ می کند . اجرای این نوع دستورها ، اطاعت الله است مثلاً پیامبر صلی الله علیه و آله واسطه ابلاغ دستور نماز بوده است . اگر ما نماز خواندیم ، اطاعت از خدا کردیم . در صنف دیگر احکام ، رسول الله صلی الله علیه و آله واضح است از قبیل ، امر به جنگ و بسیج سیاسی اجتماعی کنید ، اطاعت از رسول ، به اطاعت از خدا یار می گردد . در نتیجه ، مؤمن هرگز میان اطاعت الله و اطاعت رسول تفاوت قائل نمی شود . لهذا در ادامه آیه ای که شرح داده شد ، آمده است . **والمؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و یطیعون الله و رسوله اولئک سیرحهم الله (۱۰۲)** مردان و زنان مومن نسبت به یکدیگر ولایت دارند ، امر به معروف می کنند و نهی از منکر می نمایند ، نماز پبای می دارند و زکوة می دهند و اطاعت خدا و رسولش را می نمایند . بزودی خدا اینان را مشمول رحمت خود قرار خواهد داد . از این آیه نتیجه می شود که مومن نه تنها به احکام فردی ملتزم است که در امور اجتماعی ، سیاسی ، حکومتی نیز موظف به مشارکت و تکالیفی است که باید بدان ها پایبند باشد .**

فصل سوم : شرح خطبه همام

مقدمه

علائم مؤمنان همام یکی از صحابه حضرت امیر علیه السلام ، شخصیتی پارسا ، متعهد و مجتهد بوده که از حضرت درخواست می کند صفات متقین را باز گوید ، حضرت نیز با مقدماتی اجابت می فرماید . بیانات آن بزرگوار معروف است به خطبه همام و در نهج البلاغه نسخه صبحی صالح ، ص ۳۰۳ ، خطبه ۱۹۳ نقل شده است . روایت دیگری در اصول کافی (۱۰۳) از حضرت نقل شده که شبیه همان خطبه است اما به رغم نظر برخی که پنداشته اند همان خطبه منقول در نهج البلاغه است ؛ یا اگر دو واقعه و دو خطبه است مضامین آنها ادغام شده است به نظر ما به دلیل تفاوتهای فراوان متن و مضمون آنها ، این دو خطبه یکی نیستند . ما در اینجا برای تمام مباحث و تعمیم فائده ، خطبه منقول در اصول کافی را شرح و بسط می دهیم .

قسمت اول

امام صادق علیه السلام می فرمایند: هنگامی که علی علیه السلام خطبه می خواندند، همام بلند شد و عرض کرد: صف لنا صفة المومن کائنا نظر الیه فرمودند ای همام! مومن زیرک و باهوش است. برخی کیس و فطن را به یک معنا گرفته اند و فطن را تاء کید کیس دانسته اند. اما با مراجعه به کتب لغت، روشن می شود میان این دو واژه تفاوت است کیس در مقابل احمق است و به زیرکی خدادادی اطلاق می شود. معنی روایت این می شود که مومن عاقل و چیز فهم است. از این رو می توان گفت کیاست به ادراک عقل خدادادی، و فطانت به هوشی که حاصل تجربه است ادراک جزئیات اطلاق می شود. یکی از دلایل اختلاف فطانت و کیاست، روایتی از رسول الله صلی الله علیه و آله است که نشان می دهد فطن تاء کید کیس نیست. قال رسول الله صلی الله علیه و آله المومن کیس الفطن الحذر (۱۰۴) مؤ من عاقل و چیز فهم و محتاط است. در روایتی دیگر، همین معنا به صورت تمثیلی پرداخته شده است، المؤمن من لا یلسع من حجر مرتین (۱۰۵) مؤ من از روی یک سنگ دوبار نمی لغزد و به زمین نمی خورد. متأسفانه در سابق، گاهی ساده لوحیها را علامت خوبی می دانستند. کسی که صابون را از پنیر تشخیص نمی داد ستایش می شد. در صورتی که بی شعوری هیچ گاه علامت خوبی نیست. به قول یکی از بزرگان رضوان الله تعالی علیه، این نوع مدحها ترویج نادانی است. در اینجا ذکر نکته ای ضروری است که میان حيله زدن و حيله را درک کردن تفاوت است. یکی از بزرگان می فرمود حقه زن اما حقه را بفهم، چرا؟ چون مؤ من کیس و فطن و حذر است. یعنی، مؤ من هوشیار است و اوضاع را می باید. البته این کلمه حذر معانی متفاوت دنیوی و اخروی دارد. یکی از معانی آن هوشیاری مومن در نفروختن آخرت به دنیا است. از این روایت در می یابیم که اسلام دین شعور است، حتی، در وصول به مقامات معنوی به کار انداختن شعور را شرط می داند. در دنباله روایت علی علیه السلام فرمودند: بشره فی وجهه و حزنه فی قلبه صورت مومن بشاش و باز است و جزنش در قلبش است. ما اصطلاحاً می گوییم طراوت وجه، روی باز و گشاده. شایان ذکر است که اندوههای ما دو سنخ است. ۱. حزن در امور دنیوی، مانند مصیبت های و گرفتاریهایی که برای انسان گاهی در دنیا پیدا می شود. مؤ منی که گرفتاری دنیوی برایش پیش آمده نباید در روابط اجتماعی آن را بروز دهد. ۲. حزن در امور اخروی، مانند خوف از خدا. در این موارد هم، باید حزن در دل باشد و در ...و چهره منعکس نشود. می گویند حضرت موسی علیه السلام برای مناجات به کوه طور می رفت. در راه شخصی را دید که بلند صحبت می کند، اظهار محبت می کند، پیراهنش را چاک می زند. وقتی به محل مناجات رسید حکایت حال او را با خدا باز گفت. خطاب رسید که ای موسی به او بگو نمی خواهد برای من سینه چاک کند؛ دلش را چاک بدهد تا ما در آن قرار بگیریم. البته غم و اندوه مؤ من با حزن اولیانش نسبتی مستقیم دارد. همان طور که نشاط او با فرح و شادی اولیانش نسبت دارد؛ چون دلهای مؤ منان با یکدیگر مربوط است. در روایتی یکی از ائمه معصومین علیه السلام درباره شیعیان، فرموده اند: شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا (۱۰۶) شیعیان ما از باقیمانده طینت ما آفریده شده اند. شادی آنها با شادی ما و حزنشان با حزن ما در ارتباط است. آن گاه که اولیای ایشان اندوهناکند، شیعیان نیز اندوهگین اند و وقتی شادند، پیروانشان نیز مسرورند. اوسع شیء ضدر مؤ من از روحی وسیع برخوردار است. برخی این جمله را به حلم تفسیر کرده اند. یعنی مؤ من اهل حلم است. برخی هم آن را به علم شرح کرده اند. البته تفسیر وسعت صدر به علم، بعید است. صدر همان روح است. روح مؤ من با ظرفیت است و در برابر مشکلاتی که برای خیلی ها تحمل ناپذیر است، مقاومت می کند. در روایتی آمده است: قر کریم یعنی روح مؤ من به قدری با کرامت است که بسیاری از مشکلات و امور را نادیده می گیرد. هاضمه اش در تحمل مشقات بسیار قوی است. مؤ من مانند آب جاری است که بر اثر تماس با نجاست، نجس نمی شود. بعضی مردم مانند آب قلیل هستند که بر اثر برخورد با اندکی نجاست، نجس می شوند؛ برخی نیز مانند آب کر هستند که باید به قدری نجاست در آن وارد شود که بو و طعم نجاست را بگیرند. اما مؤ من مانند آب جاری است که به منبعی عظیم از رودخانه یا دریا متصل است. آب جاری هرگز منفعل نمی شود. این روایت آنگاه که به مناسبتهای اجتماعی کشانده شود آثار و برکات بسیار زیادی دارد. از این رو، مؤ من از گفتار

بسیاری از جهال می گذرد و حلم به خرج می دهد. و اذل شیء نفسا هواهای نفسانی در نزد مؤ من از هر چیز خوارتر است. مؤ من به دلیل احساس فرا دستی که نسبت به هواهای نفسانی دارد هرگز تسلیم آن نمی شود. زاجر عن کل فان خاض علی کل حسن. از هر آنچه فانی است باز می دارد و در تحقق امور نیکو حریص است. مراد از فانی امور دنیوی است که حال نفوس مضر است. زاجر هم اعم از زجر و بازدارندگی خود و دیگران است، این روایت در حقیقت، بیان دیگری است از امر به معروف و نهی از منکر. کان فان تنها محرمات را در بر نمی گیرد، چه بسا امور مکروه و مباحی که ممکن است به جنبه های اخروی ضربه بزنند یا لاقبل موجب تنزل مراتب شود، و مؤ من خود و دیگران را از آنها باز می دارد. لا-حقود و لاحسود ولا وثاب ولا سباب ولا عیاب ولا مغتاب کینه ورز و حسود نیست، به مردم نمی پرد و دشنام نمی دهد، عیبجو و غیب کننده نیست. حقد آن دشمنی است که در درون جای می گردد. میان حقد و عداوت اختلاف است. معمولاً حقد را به کینه ترجمه کرده اند. حسد صفت کسی که آرزوی زوال نعمتی را از غیر دارد. به خلاف غبطه که خوب است و آن آرزوی داشتن کمالی است که در دیگری هم هست و در فارسی به رشک تعبیر می شود. وثاب به معنی پریدن و جستن است. یعنی مؤ من به دیگران پرخاش نمی کند. غیاب عیب جو را گویند و مغتاب غیب کننده، معنی روایت این است که مؤ من اهل کینه، حسد، پرخاشگری، فحاشی، عیب جویی و غیبت نیست. مبالغه در نفی برای فهم بیشتر این روایت ذکر نکته ای ضروری است: چرا حقود و حسود و وثاب و سباب و عیاب را به صورت صبغه مبالغه مطرح فرموده اند؟ آیا می خواهد فقط افراط در ناهنجاریها را از مومن نفی کند؟ بدین معنا که اصل صفات ناهنجار ثابت است اما آن صفات زیاد از مؤ من سر نمی زنند، با این بیان، باید گفت مومن عیاب نیست اما ممکن است عیب جو باشد. زیاد زشت گویی نمی کند، کم می گوید. برخی چنین تصور کرده اند، اصطلاحاً این نوع مبالغه را نفی مبالغه گویند. نوع دیگر مبالغه هم، مبالغه در نفی است. نظیر این آیه قرآن که: وما انا بظلام للعبید (۱۰۷) آیا معنی آیه این است که خدا زیاد به بندگان ظلم نمی کند، یعنی ممکن است ستم اندک از خدا سر بزند! هرگز. این مبالغه از نوع مبالغه در نفی است. یعنی هیچ گاه خداوند به بندگان ظلم نمی کند. در اینجا هم به اعتقاد من، مبالغه در نفی است. یعنی مومن هیچ گاه حسد نمی ورزد؛ کینه به دل نمی گیرد؛ منازعه و غیبت نمی کند. یکره الرفعة ویشناء السمعة مؤ من از خودنمایی عار دارد و شهوت طلبی را بد می داند. سمعه از سمع است. مؤ من دوست ندارد که فضائلش به گوش دیگران برسد. در روایات به جهت عکس سمعه توصیه شده است؛ اگر از مؤ من ستایش کنند، ناراحت می شود. به فرمایش امام سجاد علیه السلام. ان زکی خاف ما یقولون و یستغفرالله مما لا یعلمون اگر او را تطهیر و ستایش کنند، از آنچه درباره اش می گویند بیم دارد و استغفار می کند نسبت به عیوبی که دارد و دیگران از آنها بی خبرند. لایغره قول من جهله مومن از گفتار جاهلانه ای که درباره او می گویند، فریب نمی خورد. ویخشی احصاء من قد علمه (۱۰۸) و می ترسد آنکه اعمال ناشایستش را بر ملا کنند. انگیزه بسیاری از کسانی که در تاریخ بدعتی گذاشتند، شهوت طلبی و تعریف و تمجید اطرافیان بوده است. امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامه خطبه می فرماید: طویل الغم و بعید الهم. اندوهش بی پایان و همتش بی کران است. علت بی پایانی اندوهش، یاد مرگ و عوالم برزخ و قیامت است. خوف و ترس از سوء عاقبت، از اقسام خوف ممدوح است. از همین رو، میان طویل الغم و بعید الهم مناسبت است. همت مؤ من بلند است، به بلندای برزخ و قیامت او هر چه همت دارد، در امور اخروی مصرف می کند. شایان ذکر است که مومن به دلیل زیرکی، امور دنیوی اش را نیز با آخرت پیوند می زند و به دنیای خود نیز رنگ الهی می زند. کثیرا الصمت خاموشی اش بسیار است. علی علیه السلام در ضمن روایت دیگری فرموده اند: لاعباده کالصمت (۱۰۹) عبادتی نظیر سکوت و خاموشی نیست. خاموشی اش بسیار است. زیرا می خواهد سالم بماند. البته سکوتی که با تفکر و تذکر همراه باشد. همچنین در روایت دیگری باز از علی علیه السلام آمده است: ان کان فی الکلام البلاغه فق الصمت السلامة بن العثار (۱۱۰) اگر در سخن بلاغت و زیبایی هست در خاموشی و سکوت سلامت از لغزش و شر و مهلکه است. و همچنین: طوبی لمن صمت الا من ذکر الله (۱۱۱) خوشا به حال کسی که سکوت کرد مگر از ذکر

خدا .

قسمت دوم

در دنباله خطبه ، علی علیه السلام می فرماید : وقور مؤ من دارای وقار است . وقار را غالباً در راه رفتن معنا می کنند ، در حالی که معنی وقار شتاب نکردن در همه کارهاست . گاهی فکر می کنند عجلوا بالصلوة یعنی ، نمازت را با عجله بخوان . در حالی که عجلوا فی الصلوة نیست مقصود این است که وقت نماز شده است و نمازت را در اول وقت بخوان اما با طمانینه و وقار : در این روایت مقصود از وقور ایناست که مومن با شتاب از قوه غضب و شهوت استفاده نمی کند . وقور است یعنی : مهار کننده شهوت و غضب است . ذکور کثیرالذکر است . مصداق کاملترین ذکر ، ذکرالله است اما در اینجا می تواند شامل همه مراتب ذکر باشد . مومن هیچ امری از امور آخرتی را از یاد نمی برد . چون مومن ذکور است ؟ در روایتی در پاسخ چنین سؤالی ، خود حضرت فرموده اند : الذکر مجالسة المحبوب (۱۱۲) ذکر ، هم نشینی با محبوب است . و نیز : الذکر مفتاح الانس (۱۱۳) ذکر ، کلید انس با خداست . ذاکر از ذکر گفتن لذتی فراوان می برد . الذکر لذة المحبین (۱۱۴) ذکر از گناه باز می دارد و برای روح امنیت می آورد . ذکر الله دعامة الايمان و عصمة من الشيطان (۱۱۵) ذکر خدا اساس ایمان و مصونیت در مقابل شیطان است . آبادی دل به ذکر الله است . من عمر قلبه بدوام الذکر حسنت افعاله فی السر و الجهر (۱۱۶) کسی که قلبش را به دوام ذکر آباد می کند ، افعال آشکار و پنهانش اصلاح می گردد . سپس می فرمایند : صبور شکور صبور و شکور است . در روایتی آمده است آن گاه که ایمان در اعضا و جوارح اثر می گذارد ، در اثر آشکارتر است و آن اینکه ایمان ، پشتوانه صبر و تکیه گاه شکر می شود . در برخی روایات فرموده اند : نصف ایمان صبر است و نصف دیگر آن شکر (۱۱۷) . مومن صبور است در برابر بلا و مصیبت و طاعت و معصیت . شکور هم هست یعنی ، در هنگام راحتی و رفاه خداوند را فراموش نمی کند . الايمان صبر فی البلاء وشکر فی الرخاء (۱۱۸) ایمان دو چیز است ، صبر در بلایا و شکر در رفاه و راحت . مؤ من شکور است در همه مراتب شکر ، اعم از زبانی ، عملی و قلبی . مغموم بفرجه بخاطر فکر در امور مهم و آینده اش غمزده است . مسرور بفرجه در خصوص کمبود جهات مادی اش ، شادمان است . حکمت این سخن در آن است که در کثرت مال ، حساب هم بیشتر هست ، در قلت آن ، حساب کمتر است . زیاد داشتن تکلیف را هم بیشتر می کند . فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب مؤ من چون زیادی اموالش را انفاق می کند ، تکالیف کمتری هم خواهد داشت . سهل الخلیقة خوش خلق است بنا بر این ، در برخورد هایش غلظت و خشونت نیست . بلکه در برابر حق تسلیم است . لین العریکه خوی و سرشتش نرم است . اشاره به همان عبارت بالا است . مومن جاذبه دارد ، چون سهل الخلیقة است . برخورد هایش با نرمی توأم است . در صفات حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است . اصدق البریه لهجه و الینهم عریکه (۱۱۹) صادق ترین مردم بود و از نظر اخلاق نرمترین آنها قرآن کریم درباره رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید : لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من خولک (۱۲۰) اگر خشن بودی از اطرافت پراکنده می شدند . خدا رحمت کند بزرگی را که می فرمود برخی گمان می کنند مقدس بودن باید با تلخی و عبوسی همراه باشد . مؤ من باید خوش اخلاق و نرم باشد . روشن است که در هنگامه نبرد هیچ کس قربان صدقه کی نمی رود اما حتی در باب امر به معروف و نهی از منکر فقها می فرمایند اگر می توانی جلوی منکری را با نرمی و خواهش بگیری ، این روش بر روشهای دیگر مقدم است . نرم خویی در روابط اجتماعی میان مومنان ، باید به صورت طبیعت ثانویه در آمده باشد . قلیل الاذی . کم آزار است ، اذیتش اندک است . در معنای این جمله ، قول هائی بیان شده است . از جمله ، مرحوم مجلسی در بحار الانوار می فرماید غرض اذیتهای است که خوب است . مانند جهاد ، امر به معروف و نهی از منکر . ایشان می گویند در این نوع از اذیتهای هم ، مومن کم آزار است . یعنی کمتر امر به معروف می کند یا کمتر اقدام به جهاد می کند! روشن است که این معنا صحیح نیست . به اعتقاد بنده ، مقصود این جمله چیز دیگری است . آدمی در ارتباطات اجتماعی دو گونه می

تواند به دیگران آزار برساند: عمدی و غیر عمدی. یک قسم آزاری است که از روی قصد و غرض است. قسم دوم اذیت‌هایی است که شخص ممکن است از روی بی توجهی انجام دهد. به اعتقاد من معنی روایت این است که مومن به قدری در رفتارش مراقبت و مواظبت دارد که در سخنش یا کردارش به عمد و غیر عمد اذیت کمتری متوجه دیگران می‌شود. رصین الوفاه. در وفاداری محکم است. مؤمن در پیمانهایش با خالق و مخلوق پابر جاست. لامتفکک و لامتهتک. دروغزن و پرده در نیست. دروغ نمی‌گوید، دروغ نمی‌بندد و باکی ندارد که به او دروغ ببندند همین طور مؤمن هتاک و پرده در نیست. یکی از قطریات حیا است. مرحوم ملاصدرا رضوان الله تعالی علیه می‌فرماید: حیای فطری، حیای آمیخته به خلقت است. البته فطریات زوال پذیرند، حیا نیز می‌تواند از بین برود. پرده حیای دیگران را نمی‌درد و اجازه نمی‌دهد دیگران پرده حیایش را بدرند. اصول پرده داری اساس مسائل تربیتی است و اگر لطمه بخورد، تربیت، معنایی نخواهد داشت. ان ضحک لم یخرق اگر بخندد، از حد خارج نمی‌شود. یعنی از فرط خنده زیاد دست به عمل سفیهانه نمی‌زند. و ان غضب لم یزق اگر هم عصبانی شود، مرتکب اعمال سبک نمی‌شود. صحنه تبسم خنده اش، لبخند است. و استفهامه تعلم و مراجعته تفهم سؤال مومن برای یادگیری است و مراجعه اش به عالم برای فهم است. کثیر علمه دانشش بسیار است. عظیم حلمه بردباریش بزرگ است. کثیر الرحمه مهربانیش فراوان است. لایبخل و لا یعجل بخل نمی‌ورزد و عجله هم نمی‌کند. البته بخل منحصر به مال نیست. هر چه را که سزاوار مصرف باشد و انسان دریغ کند، مصداق بخل است. مثلاً اگر بتواند کاری برای دیگری انجام دهد و دریغ کند بخل ورزیده است. در نسخه دیگر آمده است. لاینجل بدون فکر سخن نمی‌گوید. ولا یضجر ولا یبطر مؤمن اهل ضجر و دلتنگی نیست و مستی نمی‌کند. یعنی خستگی ناپذیر است. از این رو ملول و بی‌قرار نمی‌شود. ضجر در اصطلاح عوامانه به معنای بریدن است. گاهی می‌گوییم فلانی در مسائل اجتماعی برید. از این جمله در می‌یابیم که مومن اهل بریدن نیست. از آن طرف هم، از فرط خوشحالی به حالت بطر و مستی گرفتار نمی‌آید. یعنی خودش را گم نمی‌کند. در قضاوت خلاف حق نگوید. در حکم و قضاوتهای اجتماعی توجهی به اشخاص نمی‌کند، به طوری که مثلاً در خانواده یک بچه را از دیگری بیشتر دوست بدارد. مومن اهل تبعیض نیست. ولا یجور فی علمه در عملش ستم نمی‌کند. مگر ممکن است کسی در علمش ستم کند؟ پاسخ این است که بلی، علم مومن سبب ستمش نمی‌شود. مومن از آگاهی اش سوء استفاده نمی‌کند. تصور کنید دو تن را که یکی از قانون مطلع است و دیگری با آن ناآشناست. - ممکن است این قانون دادن از آگاهی اش سوء استفاده کرده و به آن فرد ناآگاه ستم کند. اما علم مؤمن اسباب ستم به جامعه نیست. نفسه اصلب من الصلبد نفس مؤمن از سنگ، سخت تر است. این جمله کنایه از تحمل فوق العاده مؤمن در برابر شداید و مشکلات است. در برابر انحرافات مانند سنگ خارا است. در اجرای عدالت سفت و محکم است. و مکادحته احلی من الشهد مکادحه اش از عسل شیرین تر است. کدح به معنای سعی و کوشش است و در برخی لغت نامه‌ها کدح به معنای کسب آمده است. ولی کسب کردن مال برای خانواده از مصادیق کدح است. چرا سعی مؤمن از عسل شیرین تر است؟ چون تلاش مؤمن در دو جهت است: یکی جهت کوشش مؤمن برای تاءمین معیشت خود یا کسانی است که با وی مربوط اند که این خود، عبادت است و مروت. جهت دوم تلاش مؤمن مربوط به اعمالی است که در آخرت از آنها بهره مند می‌شود. مؤمن از کوشش خود در هر دو جهت لذت می‌برد. آن گاه که در مسیر تاءمین معاش تلاش می‌کند به دو دلیل فطرت انسانی از این که وسیله است تا دیگران با حمایت او به زندگی ادامه دهند، لذت می‌برند؛ مانند پزشکی که از درمان بیماران خویش احساس لذت می‌کند. در بعد معنوی هم وقتی به اوامر حق تعالی گردن می‌نهد و دستوره‌های الهی را اجرا می‌کند؛ می‌پیوند محبتی که میان او و محبوب است، شدیدتر می‌شود و از این جهت لذتی وصف ناپذیر برایش حاصل می‌گردد. او باور دارد که تلاشش به ملاقات حق می‌انجامد. یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فما قیمة (۱۲۱)

لا- جشع و لا- هلع نه حریض است و نه اسیر پوچی است . جشع ، کثرت حرص به این معنا است که شخصی در عین دارایی باز هم افزون طلبی می کند و حال آنکه این تقاضا برایش مفید نیست . شدت حرص در جایی است که شخص نصیب خود را گرفته است و طمع در مال غیر دارد . هلع به معنای کسی است که توان تحمل در برابر هواهای نفسانی را ندارد . به تعبیر من آدم پوچی است . چنین شخصی ناشکیباست . اهل جزع و فزع است . بنابراین جشع و هلع ، حالت کسی است که حریض است و بی صبر . ولا عنف و لا- صلف درشت گفتار و کم ظرفیت نیست . خداوند پیامبرش را نصیحت می کند که در برخوردهای اجتماعی غلیظ و درشت نباشد . زیرا خشونت نظام اجتماعی را از هم می گسلد . درشتی در گفتار و کردار دریچه ای است به سوی بی ایمانی . در این باره روایت جالبی از سلمان (ره) روایت شده است : قال اذا اراد الله عزوجل هلاك عبد نزع منه الحياء آنگاه که خداوند اراده هلاک بنده ای را داشته باشد ، ابتدا حیایش را اخذ می کند . فاذا نزع منه الحياء تلقه الا خائنا مخوفا آنگاه که حیا از او رخت بریست ، تبدیل به آدم خائنی می شود و ان كان خائنا مخونا نزع منه الامانة وقتی خائن شد ، امانت از او سلب می شود . یعنی روحیه امانت داری را از دست می دهد و به امانات الهی خیانت می کند در اینجاست که توحید و ولایتش در خطر نابودی قرار می گیرد . فاذا نزع منه الامانة لم تلقه الا- فظا غلیظا وقتی امانت از او گرفته شد ، آنگاه او را آدم درشت و خشنی خواهی دید . فاذا كان فظا نزع منه ربة الايمان وقتی خشن و غلیظ شد ، ایمان از او برداشته می شود . فاذا نزع منه ربة الايمان لمن تلقه الا- شیطانا ملعونا (۱۲۲) پس هنگامی که ایمان از او گرفته شد ، به شیطان ملعونی بدل خواهد شد . و لا متكلف و لا متعمق اهل تکلف نیست و در چیزی که به او مربوط نیست فرو نمی رود . تکلف از کلفت به معنی مشقت است . مؤمن در روابط اجتماعی به مقدار توانی که دارد عمل می کند و خود را به مشقت نمی افکند . از آن طرف در معاشرت با دیگران کارها و سخنان مؤمنان را زیر ذره بین نمی گذارد و در آن عمیق نمی شود . در نگرش به افکار و اعمال خود نیز متعارف و متعادل است . جميل المنازعة منازعه اش زیباست . به طوری که اگر شخصی ثالثی از بیرون نظاره گر این منازعه باشد از رفتار مؤمن لذت می برد ، چون حتی در منازعه هم مسائل اخلاقی و انسانی را مراعات می کند . کریم المراجعة بازگشتش کریمان است . کرامت به معنای بزرگواری است اما مراجعه در اینجا به چه معناست ؟ در اینجا احتمالات گوناگونی قابل طرح است . ۱ . ممکن است مقصود این باشد که وقتی مومن درباره شخصی مرتکب اشتباهی شد ، با بزرگواری عمل می کند و باز می گردد . ۲ . امکان دارد مراد این باشد که حتی در هنگام نیاز به کسی ، مراجعه اش به او با تملق و چاپلوسی همراه نیست ، بزرگوارانه و کریمانه است . عدل ان غضب . در وقت خشم از عدالت خارج نمی شود . گاهی می گوئیم : زید عادل ، و گاهی گفته می شود : زید عدل . زید عدل ، یعنی حقیقت زید عدالت است و زید با عدالت اتحاد پیدا کرده است . رفیق ان طلب ملایم است اگر چیزی خواهد . لا یتهور ولا یتهتك مومن اهل تهور و پرده دری نیست . قوای نفس انسان به یک اعتبار عقل و شهوت و غضب است و هر یک از اینها سه حالت دارند : افراطی ، تفریطی و اعتدالی . حد اعتدال در این قوا ، فضیلت است ، تهور ، حالت افراطی قوه غضب است ، و به معنای وارد شدن در امری است که عقلا- و شرعا سزاوار نیست . ولا یتجبر مومن ، متکبر نیست . تجبر را به تکبر معنا کرده اند . نه خود را بزرگ می بیند و نه خود را بزرگ می نمایند . خالص الود دوستی اش خالصانه است . در معنای این کلام سه تصویر محتمل است : ۱ . مومن در روابط اجتماعی اهل خدعه و نیرنگ و نفاق نیست دوستی اش بی قید و شرط است . ۲ . مومن دوست می پذیرد و رفاقت می کند اما محور این رفاقتها الله تعالی است دشمنی اش هم برای خداست ، یعنی حبش خالصانه و بغضش نیز مخلصانه است . ۳ . مطروف دل مومن فقط محبت خداست . محبتش به خدا خالص است و در کنار هیچ محبت دیگری نیست . وثیق العهد . وفي العقد عهدايش وثیق و محکم و به پیمانهایش وفادار است . محکم به دو معنا است : ۱ . محکم در برابر منزلزل ؛ ۲ . محکم در برابر چیزی که کننده شود و از بین برود . عهدهای مومن نه تنها کننده نمی شود بلکه منزلزل هم نمی گردد ؛ چه عهدهای با خالق و چه پیمانهای با مخلوق . شفیق وصول

مهربان پیوند زنده است . به عبارت دیگر ناصح مشفق است . اصرار دارد که به مومنان خیر برساند . حرص مومن در این موارد است و در مهربانی کردن به مومنان حریص است . وصول از صله به معنی بسیار پیوند زنده است . مؤ من همواره پیوند می زند ، قاطع و فاضل نیست . خواه در خصوص ارحام ، خواه در خصوص سایر مومنان . یکی از بزرگان می فرمود : هیچ گاه با کسی قطع ارتباط نکرده ام ، مگر آنکه این قطع از ناحیه او بوده است . این صفت از بهترین صفات مؤ من است . حلیم شکیباست . حلیم ، صاحب طمأنینه نفس است . برخی تصور کرده اند غضب در مقابل ، کظم غیظ است و حال آنکه غضب ، مقابل حلم قرار دارد . کظم غیظ ، فرو نشانیدن غضب است با فشاری که از درون به شخص می آید که در برابر عمل مکروهی خود را نگاه می دارد . اما حلیم ، نفسی است که به قدری آراسته شده که به محض برخورد یا مکروه به سبب طمأنینه ای که دارد اصلاً خشمش برانگیخته نمی شود در عظمت صفت حلم روایات زیادی وارد شده است ؛ از جمله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده اند : ابتغ الرفعة بالله تعالی طلب کنید رفعت و بلندی را در نزد خدای تعالی قالوا و ما هی یا رسول الله عرض کردند این رفعت چیست یا رسول الله ؟ قال تصل من قطعک و تعطی من حرمک و تحلم من جهلک (۱۲۳) فرمودند درباره کسی که با تو قطع کرده است پیوند بزن و به کسی که تو را محروم کرده عطا و بخشش کن و درباره کسی که عمل جاهلانه ای در حق تو مرتکب شده ، حلم بورز . در روایتی دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده اند : اگر سه خصلت در کسی نباشد ، قابل اعتنا نیست . از جمله ، تقوایی که او را از گناهان باز دارد و حلمی که به سبب آن از سفاهت سفیه بگذرد تا با او بتواند زندگی کند و ...

قسمت چهارم

خمول گمنام است . مؤ من شهرت طلب نیست . البته معنای این سخن این نیست که اصل شهرت مذمت شده باشد . قلیل الفضول اضافات گفتاری و عملی او کم است . به عبارت دیگر مختصر و مفید ، می گوید و انجام می دهد . راض عن الله عزوجل مؤ من از خدایش خشنود است . و هیچ گاه از خدایش شکوه نمی کند . مخالف لهواه با هوای نفسش مخالفت می کند . لا یغلظ علی من دونه مؤ من به زیر دستش خشونت ندارد . ولا یخوض فی مالا یعنی در کاری که به او مربوط نیست فرو نمی رود . خوض به معنای فرو رفتن است . خاض فی الماء یعنی به طوری در آب فرو رفت که از دیده ها پنهان شد . مثلاً می گویند طلبه ها در مطالب خوض می کنند یعنی دقت زیاد به خرج می دهند ؛ انگار در مطلب فرو می روند . ناصر للذین یاری کننده دین است . محام عن المؤمنین در این کلام ، علی علیه السلام یک مطلب را مفروض دانسته اند و آن اینکه مؤ من به برادر دینی اش ضرر نمی زند . اما اگر ضرری متوجه برادر ایمانی شده ، طبق این حدیث مؤ من به حمایت از او اقدام می کند و در صدد رفع مشکل او بر می آید . چه ، بی تفاوتی با ایمان ناسازگار است . کھف للمسلمین پناهگاه مسلمانان است . لا یخرق الثناء سمعه تعریف دیگران ، او را از خود ، بی خود نمی کند . خرق به معنی پاره کردن است . در این تعبیر ، امیر المؤمنین علی علیه السلام استعاره ای به کار می برند که مومن از شنیدن تعریف گوشش پاره نمی شود . و به تعبیر دیگر خود را گم نمی کند . بزرگترین خطر برای انسان تعریفهای بی جاست که شخص را گول می زند . لایتکی الطمع قلبه (۱۲۴) طمع قلب او را نمی خراشد . ینکی در لغت به معنی خراش زدن است . از این جمله ظاهراً در می یابیم که طمع نمی تواند دل مومن را بخراشد . یعنی توان نفوذ در آن را ندارد . خراشیدن طمع ، چه آسیبی به قلب می رساند ؟ طمع حالتی است که برای نفس در برابر دنیا پدید می آید . دل آنچه را دیگران از نعم مادی دارند ، طلب می کند ، اگر چه بدان احتیاج نداشته باشد . طمع از رذائلی است که از شعبات حب دنیاست و روایات بسیاری در نکوهش آن وارد شده است ، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند : ایاک و الطمع فی الناس فانه فقر حاضر (۱۲۵) پرهیز از طمع که تهیدستی حاضر است . چون آدم طمعکار همواره با احساس نداری و نیاز زندگی می کند . به هر جلوه مادی چشم طمع می دوزد اگر چه به آن احتیاج نداشته باشد ؛ لذا پیوسته احساس نداری می کند . حرص با طمع از این نظر اختلاف دارد که حریص چیزی را که دارد ،

بیشتر می طلبد ، امام باقر علیه السلام فرمود : بسم العبد معبد له طمع یقوده (۱۲۶) چه بد بنده ای است ، بنده ای که طمع جلودار اوست ، حال بینیم خراشیدن طمع چه آثاری دارد ؟ طمع و ایمان با یکدیگر ضدیت دارند . دنیا و آخرت با یکدیگر جمع شدنی نیستند . وقتی طمع در دلی وارد شد ، ایمان از آن خارج می شود . و چه خطری بالاتر از بی ایمانی است ؟ لذا در نقطه مقابل طمع ، ورع قرار دارد . از امام حسین علیه السلام پرسیدند که چه چیز ایمان را در بنده ، پا برجا می کند ؟ حضرت پاسخ فرمودند : ورع و سپس فرمودند : والذی یخرج منه الطمع آنچه موجب خروج ایمان از دل می شود ، طمع است . طمع انسان را در معرض زوال ایمان قرار می دهد . از این رو در روایات از بی نیازی از مردم و استغنا از خلق به عنوان فضیلتی بزرگ یاد شده است . علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید : لیجتمع فی قلبک الافتقار الی الناس و الاستغناء عنهم باید در قلبت دو حالت احتیاج به مردم و استغناء از مردم جمع شود . فیکون افتقارک علیهم فی لین کلامک و حسن وجهک با داشتن روحیه نیازمندی ، کلامت نرم و رویت گشاده می شود . همان طور که انسان اگر از کسی چیزی بخواهد و احساس احتیاج کند ، هم سخنش نرم می شود و هم چهره اش باز و شکفته می شود . همچنین است اگر در دلت استغنا از ناس هم باشد ، زیرا ؛ فی نزاحه عرضک و بقاء عزک آبرویت و عزت را حفظ کنی . در این روایت ، جنبه های اجتماعی مورد نظر است . اما در بعد معنوی امام باقر علیه السلام می فرماید : ثلاثه هن فخر المومن وزینه فی الدنیا والاخره سه چیز افتخار و زینت مؤمن در دنیا و آخرت است . الصلوة فی آخر اللیل نماز در آخر شب و باسه مما فی ایدی الناس ماء یوس بودن از آنچه در دست مردم است . کنایه از استغنا از مردم است . و ولایة الامام من آل محمد (۱۲۷) و پذیرش ولایت و امامت ائمه اطهار علیهم اسلام . حال حتی اگر آنچه در دست دیگران است ؛ در اختیار کسی قرار گیرد ، چه فایده ای برای شخص به بار می آورد ؟ اهل دنیا همه همتشان این است که بهتر بخورند و شهوترانی کنند و یک حیوان تمام عیار شوند . امام مومن چگونه است ؟ مومن دنیا را مزرعه ای برای جهان دیگر می داند . امام حسن علیه السلام فرمودند : ابن آدم انک لم تزل فی هدم عمرک منذ سقطت من بطن امک ای فرزند آدم ، عمرت از روزی که از بطن مادر خارج شده ای ، در حال نزول و سقوط است . فخذ مما فی یدیک لا بین یدیک فان المومن یتروء پس آنچه که در اختیار داری بگیر نه آنچه را که در پیش داری ، چرا که مومن در این دنیا برای سفرش زاد و راحله تهیه می شد . اما کافر چه سرنوشتی دارد . فوالکافر یتمتع پس کافر در کشتزار طبیعت می چرد . البته مومن و کافر هر دو ، از دنیا بهره مند می شوند اما نگرش این دو ، به دنیا مختلف است . از نظر مومن دنیا ابزار برای تحصیل آخرت است اما کافر به دنیا به عنوان هدف و غایت می نگرد . ولا یصرف اللعب حکمه مومن از کارهای بیهوده دوری می گزیند ، به دلیل بینش حکیمانه ای که دارد . این معنا در صورتی است که حکم را به معنی حکمت بگیریم ، اما می توان آن را به معنای قضاوت هم گرفت . یعنی امور دنیوی قضاوت های وی را تغییر نمی دهد . مومن به حق حکم می کند و دنیا او را از حق باز نمی دارد . ولا یطلع الجاهل علمه و مرد نادان به دانشش پی نبرد . این معنا در روایتی دیگر آمده است . کلم الناس علی قدر عقولهم (۱۲۸) با مردم به مقدار فهمشان تکلم کنید . سیره انبیا و اولیا این بود که وضع مخاطب را در گفتن حقایق در نظر می گرفتند ، چون در غیر این صورت ، هم علم ضایع می شد و هم مخاطب . کسی که قابلیت و ظرفیت ندارد ممکن است با شنیدن حقیقت به گمراهی و ضلالت بیفتد . برخی در این روایت ، جاهل را به کسی که علمش اندک است ، اطلاق کرده اند ، بعضی هم غرض از جاهل را در این روایت ، مخالفان ائمه علیه السلام البته معنای دوم بعید است و مراد همان معنای اول است .

قسمت پنجم

قوال عمال عالم حازم بسیار گوینده عمل کننده است ، دانشمندی است دوراندیش . در اینجا به نسبت میان قول و عمل در مومن اشاره شده است . آنچه را که از نیکی می گوید ، خود به آن عمل است . حزم به معنی دور اندیشی و هوشیاری است . مومن حساب شده کار می کند . مومن آن نیست که تسبیحی در دست بگیرد و برود و گوشه ای بنشیند و ذکر بگوید . مومن در روایات

چنین توصیف نشده است. این چنین کسی، تنبل است و فریب شیطان را خورده است. لا بفحاش ولا بطیاش ناسزا گو و سبک نیست. فحش به معنای از حد گذراندن بدی است. فحش یعنی بدی زیاد کرد؛ و وقتی به کلام و الفاظ تعلق می گیرد به معنای بد زبانی است. طیاش به انسان سبکی گویند که قدرت تصمیم گیری در امور ندارد. این معنا خیلی ظریف است. آدم طیاش همواره در تردید و دو دلی است. اما مومن فکر می کند، تدبیر به خرج می دهد و تصمیم می گیرد. برخی از افرادی که دائما در مسائل ریز و درشت زندگی استخاره می کنند، مصداق این حالت هستند. وصول فی غیر علف مؤ من معاشرتی است بدون زحمت. وصول به کسی گویند که زیاد معاشرت می کند اما در معاشرت مراقب است که افراد را در زحمت و تعب نیندازد. اصولا در باب صله ارحام، بهترین صله رحم، دستگیری از ارحام است والا رفتن و مزاحمت صله نیست. امام رضا علیه السلام فرموده اند: صل رحمک ولو بشریه من الماء (۱۲۹) صله ارحام کن اگر چه به دادن شربتی آب. و افضل ما توصل به ارحم کف الاذی عنها (۱۳۰) و با فضیلت ترین چیزی که با آن می توان صله رحم کرد، این است که ارحام را آزار ندهی. یدول فی غیر سرف. اهل بذل و بخشش است بدون آنکه به اسراف دچار شود. برای روشن روایت، توضیح مطلبی ضروری است. بذل که اقتار هم گفته می شود؛ نقطه مقابل اسراف است. بذل صفت شخصی است که در جایی که واجب است مصرف کند، نمی کند. اسراف مصرف مواهب الهی است در جایی که لازم و شایسته نیست. حد وسط اسراف و اقتار، جود و سخاوت است. سخاوت ملکه انسانی است که مواهب الهی را در جایی که لازم است و سزاوار، خرج می کند. بعضی فکر می کنند کسی که بریز و پاش دارد، انسان سخاوتمندی است. در حالی که چنین نیست و برای تشخیص سخاوت از اسراف باید موقعیت، موارد، مقدار و ضرورت مصرف ملحوظ گردد. امام هشتم علیه السلام در ضمن روایتی فرموده اند که انسان به کمال ایمان نمی رسد مگر آنکه در وی سه خصلت باشد: النفقہ فی الدین دین شناس باشد. و حسن التقدير فی المعيشة در معیشت و زندگی، اهل اندازه گیری باشد. والصبر علی الرزایا (۱۳۱) در گرفتاریها صابر باشد. حال ممکن است سؤال شود که موارد مصرف و محل شایسته برای انفاق کجاست؟ پاسخ را باید از فقه جویا شد. و ابتدا باید از واجب النفقہ شروع کرد. امام رضا علیه السلام فرمودند: صاحب النعمه یحب ان یوسع علی عیاله کسی که خداوند به وی نعمت مادی داده واجب است که بر خانواده اش وسعت و توسعه دهد. این وجوب، وجوب استحبابی است. متأسفانه، برخی به نام ریاضت و خودسازی بر خانواده خود تنگ می گیرند. مقدس بازیها گاهی به چنین انحرافات منجر می شود. آدمی نمی فهمد که دارد به سوی جهنم سیر می کند. گاهی هم، بعضی فقط خود و خانواده شان را می بینند و از دیگران غافلند، این هم درست نیست. باید در انفاق، هر کس به وضع مالی خویش نظر کند. مطابق با درآمدش، انفاق کند. لا بختال ولا بغداد نیرنگ باز و حيله گر نیست. ختل در لغت، زشت ترین حيله ها را گویند: ختال هم به معنی فریب دادن است. اهل لغت می گویند ختل رعت الصید یعنی گرگ پنهان شد تا فریب دهد. معنی روایت این است که مومن نسبت به مومنان، مکر و حيله نمی کند. غدار هم نیست، غدار به معنی پیمان شکن است. پیمان شکنی هم ریشه در حيله و مکر دارد. البته مکر کردن در جنگ واجب است و مومن باید زیرک باشد. در تاریخ نوشته اند وقتی مسلم بن عقیل در خانه هانی بود، عبیدالله به عیادت هانی آمد. هانی به مسلم گفت از پشت پرده بیرون بیا و عبیدالله را به قتل برسان. عبیدالله آمد و رفت و مسلم او را نکشت. وقتی مورد اعتراض واقع شد، فرمود، ما در صحنه جنگ نبودیم و من این عمل را با مروت سازگار ندانستم. به تعبیر ما، این کار نامردی بود. ولا یقتفی اثرا ولا یخیف بشرا مومن در جستجوی عیوب مردم نیست و بر هیچکس ستم نکند. کسانی که عیب جو هستند از نظر روایات، از ایمان خارج می شوند. امام صادق علیه السلام فرمودند: ادنی ما یخرج به الرجل من الایمان ان یواءخی الرجل علی دینه فیحصی علیه عتراته و زلاته لیعنفه بها یوما ما. (۱۳۲) نزدیکترین کاری که شخص را از ایمان خارج می کند نزدیکی شخصی به مومن برای جستجو از عیوب ایشان است، برای آنکه مدرک و مستندی از ایشان برای کوبیدنش داشته باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده اند: یا معشر من اسلم بلسانه و لم یخلص الایمان قلبه لاترموا المسلمین ای کسانی که به زبان اسلام

آورده اید و ایمان در قلبتان وارد نشده است، مسلمانها را مذمت نکنید. ولا تتبعوا عوراتهم و لغزشهای آنها را جستجو نکنید. فانه من تتبع عوراتهم تتبع الله عورته و من تتبع الله عورته يفضحه ولو في بینه. (۱۳۳) هر کسی جستجو کند عیوب آنها خداوند جستجو می کند عیوب او را و کسی را که خدا جستجو کند عیوبش را، رسوایش می گرداند گرچه در درون خانه اش باشد. رفیق بالخلق با نرمی برخورد می کند. روحیه نرم دارد و با خلق با لطافت برخورد می کند. مؤمن دشمن ساز نیست. غلظت و خشونت ندارد. در وسایل الشیعه بابی است تحت عنوان مدارا با مردم روایات در این باب زیاد است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: مداراة الناس نصف الايمان (۱۳۴) مدارا کردن با مردم نیمی از ایمان است. در روایت ناس که عام است و اختصاص به مسلمان و مومن ندارد آمده: الرفق بهم نصف العیش (۱۳۵) برخورد نرم با مردم نصف زندگی است. در این روایت به زیبایی، هم به جنبه معنوی و هم مادی، اشاره شده است. هم نصف ایمان تاءمین می شود هم نصف معیشت دنیوی. در نقطه مقابل فرموده اند. الانقباض من الناس مكسبة للعداوة (۱۳۶) تنگ نظری با مردم وسیله کسب دشمنی است. این روایات با آنچه قرآن در نسبت ارتباط مومن با مومنان، منافقات و کفار مطرح می کند منافاتی ندارد. این روایات از بعد اخلاقی مد نظر است و آیاتی همچون اشداء علی الکفار رحماء بینهم مصداق مسائل حقوقی است. مثلاً اگر در مسئله ای حقوقی، طرف تو مومن باشد با رفق و محبت و گذشت و اگر کافر بود، با غلظت و خشونت برخورد کن. سارع فی الارض کوشش کننده است در زمین: مؤمن اهل کار و تلاش است. دل بستگی مومن به خدا وی را از کار باز نمی دارد. بر عکس، ایمان، انسان را به تلاش و می دارد. از طرفی مومن خود خواه نیست و صرفاً برای خود تلاش نمی کند، بلکه برای جامعه می کوشد. در جمله بعد به این مطلب اشاره می فرمایند: عون للضعف، عوث للملهوف کمک کار ضعیف و پناه بی کسان است. ولا یهتک سترا ولا یکشف سرا مؤمن پرده در نیست و اسرار مردم را افشا نمی کند. ستر به معنی پرده و هتک به معنای دریدن است. مؤمن نه پرده را می درد و نه پرده را بالا می زند. مسئله هتک در روابط اجتماعی موضوعی با اهمیت است. گاهی به قصد اصلاح ناخواسته، افساد می کنند. مکرر گفته ام که محور تربیت، پرده داری است نه پرده دری. خلق مومن، خلق الله است. خدای تعالی پرده در نیست و مؤمن که با حق تعالی پیوند خورده است، متصف به صفات اوست، بنابراین پرده دری نمی کند. مؤمن ستار العیوب است نه کشاف العیوب. در روایتی با سندی بسیار عالی شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: عورة المؤمن علی المؤمن حرام؟ عورت مومن بر مومن حرام است؟ حضرت فرمود: بلی، از حضرت سؤال کرد مقصودتان از عورت پایین تنه است؟ قال لیس حیث تذهب فکرک فرمود: خیر، فکرک، در این مورد به انحراف رفته است. سپس حضرت فرمودند: مقصودم از حرمت عورت مؤمن، حرمت افشای اسرار مؤمن است. خوار کردن مؤمن، آدمی را از ولایت خداوند خارج و در سایه ولایت شیطان قرار می دهد. مفضل می گوید حضرت صادق علیه السلام به من فرمودند: من روی علی مؤمن روایه یرید بها شینه و هدم مروته من اعین الناس، اخرجه الله من ولايته الی ولايه الشيطان. اگر کسی از مؤمنی چیزی: نقل کند که وی را خوار و سبک و پیش مردم کوچک کند، خداوند او را از ولایت خویش خارج می کند و در ولایت شیطان قرار می دهد. یعنی، تو لیاقت نداری که من خدا حاکم بر تو باشم. جالب است بدانیم که شیطان هم وی را نمی پذیرد فلا یقبله الشيطان (۱۳۷) گاهی مسئله عیب هم در کار نیست. مؤمنی است که اهل یک سنخ عبادات است و نمی خواهد دیگران بفهمند. اضاعه السر مطلق است. در روایتی امام کاظم علیه السلام فرمودند: المجالس بالامانات (۱۳۸) مجالس خصوصی در حکم امانات است. یعنی، اگر در مجلسی چند نفر مؤمن سخن خصوصی با یکدیگر می گفتند، نقل آن صحیح نیست. مؤمن خیر برادرش را می گوید و شرش را مستور می کند. یعنی مؤمن اصولاً خوبیهای مؤمن را می بیند و زشتی ها را می پوشاند. در روایات متعدد آمده است که خداوند عملی را از مؤمن می نگیرد و به ملائکه مباحثات می کند اما هیچ گاه در برابر عمل زشت مؤمن، فرشته ها را خبر نمی کند که بباید نگاه کنید. کثیر البلوی، قلیل الشکوی ابتلائات مؤمن زیاد است ولی شکایت و گلابه اش کم است. ان راءى خیرا ذکره و ان عاین شررا ستره اگر عمل خیر و پسندیده ای را ببیند آن را متذکر می شود

اما کارهای زشت و ناپسند را بازگو نمی کند. یستر العیب و یحفظ الغیب عیب را می پوشاند و حفظ غیب می کند. به اعتقاد من، حفظ غیب این است که در غیاب مؤمن، بیشتر احترامش را حفظ می کند. یقبل (۱۳۹) العثره خطاها را نادیده می گیرد، اقاله به معنای برگرداندن است. در فقه، در باب بیع، می فرمایند طرفین می توانند معامله را اقاله کنند، یعنی معامله را به هم بزنند. در اینجا امیرالمؤمنین علیه السلام جنبه اخلاقی بدان داده اند. می فرمایند اگر خطایی نسبت به مؤمن شد، اقاله می کند یعنی نادیده می گیرد. انگار چیزی نشده و وضع به حال اول خود است. و یغفر الزلۀ پوزش پذیر است. مؤمن نه تنها خطاها را اقاله می کند بلکه اگر شخصی عذر خواست، فوراً می پذیرد. در وصایای پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است. من لم یقبل من متصل عذرا صادقا کان او کاذبا. لم ینل شفاعتی (۱۴۰) اگر کسی عذر خواهی کسی را چه راست و چه دروغ نپذیرد، شفاعت من شامل حالش نمی شود. چه رابطه ای میان شفاعت و پذیرش عذر در این دنیا است؟ انسان در این عالم باید نمونه ای از صفات و افعال الهی را نشان بدهد. به یاد دارم بزرگی که از وارستگان بود به من می فرمود فلانی من هر شش ماه یکبار، تمام کسانی را که به من بدی کرده اند اما من نمی دانم، عفو می کنم. یک وقت بحث عذر خواهی است که غالباً این چنین است اما مطلب آن بزرگ فوق این مطلب است. افرادی به انسان تعدی کرده اند و برای عذر خواهی هم نیامده اند لکن او همه شان را بخشیده است. اما چه نفعی عاید اولیا از عذر خواهی می شود؟ این افراد قادرند روز قیامت سخن بگویند زبان حالشان این است که خدایا من بنده تو بودم، گذشت کردم تو هم که خالق من هستی از من بگذارد. یعنی یک نمونه از صفات الهی را در عالم بارز کرده است و لذا حق تعالی در خواستش را رد نمی فرماید. لا یطلع علی نصح فیدره و لا یدع جنح حیف فیصلحه به نصیحتی آگاه نشود که آنرا رها کند و هیچ کجروی را اصلاح نکرده نگذارد. معنای دیگر این است که ممکن است اصلاً جرمی از مومن صادر نشود تا محتاج اصلاح شود. امین رصین تق تق زکی رضی یقبل العذر امین باوفا، پرهیزگار پاکدامن، بی عیب، پسندیده به مردم و خدا و عذرپذیر است. مومن در جامعه به گونه ای رفتار می کند که مردم به او اعتماد می کنند رصین است یعنی، در همه چیز یا در امانت داریش محکم است تقی است. از آلودگیها میر است. نقی است. چه بسا نقی اشاره به ذمائم اخلاقی است نه تنها تقی است یعنی، افعال به معصیت آلوده نیست که ملکاتش نیز آلوده به نفسانیات نیست. یعنی، اهل تزکیه نفس است. در دو صفت تقی و نقی جنبه سلبی مطرح است و در دو صفت بعد، جنبه اثباتی است. تزکیه نفس، مومن را رشد می دهد. راضی است یعنی، رضایت خالق را جلب کرده است و مرضی است یعنی، هم خالق از او راضی است و هم خلق. وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقت ما کافری است رنجیدن مومن مطلب بالاتری می جوید. نه تنها نمی رنجد بلکه همواره خشنود است. رضی الله عنهم و رضوا عنه آنقدر دلش با محبوب وابسته است که از تاءدیب محبوب، لذت می برد. به تعبیر آن عارف بزرگ. اگر با دیگرانش بود میلی چرا ظرف مرا بشکست لیلی او با اولیا سر و کار دارد و آنها را هدف گیری کرده است. اگر چه این وادی، وادی دیگری است که بهتر است مکتوم بماند. و یجمل الذکر مومن در وقت یاد آوری مومن، زیبا توصیف می کند. مومن آنگاه که می خواهد دیگران را توصیف کند، زیبا و آراسته وصف می کند. و یحسن بالناس الظن گمانش به دیگران نیک است. سوء ظن بیماری است. بدگمانها معیوب اند. در جامعه ای که صلاح بر فساد غلبه دارد، اگر کسی به برادر یا خواهر مؤمنش بدگمان شود این شخص بیمار روحی است. منشاء سوء ظن، جبن و حقارت نفس است. به دلیل ضعف نفس، شیطان در روح ضعیف نفوذ و او را وسوسه کرده و خواطر شیطانی را بدو القا می کند.

قسمت ششم

مؤمن اهل حسن ظن به دیگران است و اجازه نمی دهد شیطان در زوایای روحش لانه کند. دو جمله ای که مولا فرمودند کاملاً به یکدیگر مربوطند. آنگاه که یاد آور دیگران است، با زیبایی یاد آوری می کند و گمان نیک به دیگران دارد. وقتی که مومن در

روابط اجتماعی از برادر یا خواهر مؤمنش ذکر جمیل داشت، پیوندهای اجتماعی وثیق و محکم می شود. اصولاً مومن مقید و متعهد است که پیوندهای اجتماعی مؤمنان را تحکیم بخشد. از زبانی، خوب وصف می کند و از نظر درونی حسن ظن دارد، اساسی ترین عامل حفظ هر جامعه حسن اعتماد عمومی است. ریشه این حفظ دل حسن ظن است. به دلیل حسن ظن، اعتماد می کنیم و اگر اعتماد نباشد، جامعه از هم می گسند، مؤمن باید به روابط اجتماعی استحکام ببخشد و مسائلی همچون ذکر جمیل نمونه ای از ایجاد حسن اعتماد عمومی است. و یتهم علی الغیب نفسه. مومن خودش را در عیوب متهم می کند. مومن خودش را متهم می کند نه دیگران را؛ انسان دو گونه عیوب خفیه دارد: عیوب خفیه از مردم و عیوب خفیه از خودش. خداوند علام الغیوب است و فریب ظاهر الصلاحی مانند ما را نمی خورد، پیامبر به ابوذر فرمودند: ان الله تعالی لا ینظر الی صورکم (۱۴۱) همانا خدای تعالی به صورتهای اعمال شما نگاه نمی کند. انسان اگر به عیوب باطن خویش پردازد، تمام شدنی نیست. یک عیب را که بر طرف می کند، می فهمد که دو عیب دیگر هم دارد. وقتی به آن دو پرداخت، هشت عیب دیگر بروز می کند و همین طور به صورت تصاعدی بالا می رود. بنابراین، کسی که خود را بی عیب می بیند، سرپایش عیب است. یحب فی الله بفقہ و علم. برای خدا با فهم و علم دوست می دارد. در این عبارت سه نکته مطرح شده است: ۱. حب مومن مرتبط با خداست. همه محبتهایش برای الله است. ۲. این حب مقرون به فقه و فهم است. چرا خدا را دوست می دارد؟ چون ادراک قلبی کرده است. ۳. مومن دوستی اش با مومنان بر مبنای حب فی الله است. اینجاست که باید به مقام دوستی، عالم و دانا باشد. تشخیص اولیای خدا که انسان با آنها به مودت مروده دارد، مبنای حب الله است. این طور نیست که مومن دشمن را جای دوست فرض کند و با او طرح رفاقت بریزد. مؤمن زیرک است. حبش فی الله است و آن را با فقه و علم می یابد. و یقطع فی الله بحزم و عزم در راه خدا قطع می کند به حزم و عزم در جمله قبل، از پیوستن فرمودند و در این عبارت از گسستن، قطع رابطه مؤمن برای خداست اما دو قید دارد: ۱ - حزم؛ ۲ - عزم. حزم به معنی تدبیر است؛ آنگاه که انسان از نظر درونی با کسی قطع علاقه کرد در ظاهرش نیز منعکس می شود. قطع رابطه درون، روابط برونی را نیز قطع می کند. اما مومن زیرک است. با آنکه قطع رابطه درونی کرده است. مراقب است و در رابط برونی مواظب؛ اگر قطع ارتباط باطنی باعث ضرر یا مشکلاتی برای او شود ظاهرش را درست می کند. انسان از دشمنی که قطع رابطه کرده است، رویش را بر نمی گرداند، مراقب است که از ناحیه دشمن ضربه نخورد. عزم به معنی استواری است. یعنی مومن در قطع ارتباطش استوار است. قطع و وصلش حساب شده است. هم روابط درونی اش حساب شده است و هم روابط بیرونی اش، هم قطع باطنی اش حساب شده است و هم بیرونی اش. لا یخرق به فرح شادی مومن صدمه ای به ادراکات وی نمی زند. ولا یطیش به مرح خوشحالی بسیار عقلش را نبرد. مرح شدت سرور و شادمانی را گویند. در دو مورد، انسان ضعیف النفس به هم می ریزد: خوشحالی و مصیبت زیاد، در این دو موضع به ادراکات صدمه می خورد. سفاهت حاصل این دو حال است. خوشحالی زیاد غالباً معصیت است. باطن در ظاهر اثر می گذارد و اعمال ظاهریش به انحراف می گراید. مذكر للعالم، معلم للجاهل یاد آور دانا باشد و معلم نادان. از این دو خصیصه در می یابیم که مومن به رشد توجه دارد؛ رشد خود و لایتنوع له بائقہ و لا یخاف له غائله از مومن انتظار شر نمی رود و کسی از بالای او نمی ترسد. کل سعی اخلص عنده من سعیه اعمال دیگران را از اعمال خود خالص تر می داند. مؤمن چون خود را می شناسد و از خباثت های نفس آگاه است، به اعمال خویش غره نمی شود. و کل نفس اصلح عنده من نفسه و همه را از خود شایسته تر می داند. عالم بعینه شاغل بغمه (۱۴۲) عالم به عیب خود است و گرفتار غم خویش. وقتی مؤمن با اندوه خویش سر در گریبان شد، از توجه به عیوب دیگران باز می ماند. در این هنگام به علم می رسد. روایات در این زمینه بسیار زیاد است قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ثلاث خصال من کن فیہ او واحدہ منهن کان فی ظل عرش الله یوم ظل الا ظله (۱۴۳) رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمودند که سه خصلت همه اش یا یکی از آن، اگر در کسی بود، در سایه عرش الهی واقع می شود. روزی که سایه ای جز سایه حق تعالی نیست. رجل اعطی الناس من نفسه ما هو سائلهم لها

با مردم طوری رفتار می کند که دلش می خواهد مردم با او رفتار کنند . و رجل لم یقدم رجلا و لم یوخر اخری حتی یعلم ان ذلک لله رضی اوسخط کسی که گامی به جلو یا به عقب نمی نهد مگر آنکه رضای خدا را در آن بداند . و رجل لم یعب اخاه المسلم بعیب حتی ینفی ذلک العیب من نفسه و کسی که عیب برادر مؤمنش را جستجو نکند مگر آنکه آن عیب را از خودش دور کرده باشد . فانه لا ینفی ذلک العیب منها عینا الا بداله عیب و کفی بالمرء شغلا بنفسه عن الناس (۱۴۴) پس اگر عیبی را از خویش نفی کند ، عیبهای دیگر ظاهر می شود و کافی است برای مرد که مشغول به خود باشد از مردم . در روایت دیگری رسول الله صلی الله علیه و آله بشارت داده اند به کسانی که به اصلاح عیوب خویش مشغولند ، فرموده اند : طوبی لمن شغله خوف الله عز و جل خوف الناس (۱۴۵) خوشا به حال کسی که خوف از خدا او را از خوف از مردم باز داشت . طوبی لمن شغله عیبه عن عیوب المؤمنین من اخوانه (۱۴۶) خوشا به حال کسی که عیوبش وی را از پیگیری عیوب برادران مؤمنش بی نیاز کرده است . امام باقر علیه السلام می فرمودند که دیدن عیب دیگری و ندیدن عیب خود ، عیب است ، مؤمن به عیبش علم پیدا می کند . کل سعی اخلص عنده من سعیه و کل نفس اصلح عنده من نفسه هر تلاشی در نزد او از تلاش خودش خالص تر و هر نفسی از نفس خودش شایسته تر است . این نکته ، جذاب است نمی توانم از آن بگذرم . آدمی در دو مورد بیچاره می شود : ۱ . در ارتباط با اعمال نیک : مطلب عجیبی است که اعمال خوب ، آدمی را به بدبختی بکشاند . تا کنون هر چه شنیده بودیم ، اعمال زشت بود که منجر به شقاوت می شد اما اعمال نیک هم اگر با عجب قرین شود ، نتیجه اش هلاکت است . طبق روایت فوق امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید برای پرهیز از عجب ، تمام اعمال نیکت را به زیر سوال ببر . ۲ . خود بزرگ بینی در معنویات : وقتی که کمالات ظاهری به تکبر منجر شد ؛ صاحب آن را تباه می کند . شجاع واقعی ، کسی است که وقتی متوجه خلاف خود شد ، اعتراف کند و شرمنده شود . شجاع کسی است که هوای نفس را بکوبد . عالم بغیبه ، شاغل بغمه (۱۴۷) به عیوب نفسانی خویش آگاه است و مشغول به غم و اندوه درونی خویش است . لا یثق بغير ربه اعتماد نمی کند به غیر پروردگارش . انسانی که غیر خدا تکیه کند ، بدون پشتوانه است . امام جواد علیه السلام می فرماید : الثقة بالله تعالی ثمن لكل غال و سلم الی کل عال (۱۴۸) اعتماد به خدا بهای هر چیز گران قیمت است و نردبانی است به سوی هر بلندی . چه شده که به وعده های الهی اعتماد نمی کنیم ؟ جز این است که ربوبیت حق را باور نکرده ایم . در بخشی از روایت مفصل از امام عسکری علیه السلام آمده است : فلا تعجل علی ثمره لم تدرک در خصوص مسئله ای که به آن نرسیده ای عجله و شتاب مکن . و انما تنالها فی اوانها در فصل آن بهره مند خواهی شد . و اعلم ان المدبر لک اعلم بالوقت الذی یصلح حالک فیه آن کسی که تدبیر امور تو را می کند آگاه تر است به وقتی که اصلاح می شود حال تو در آن : فثق بخیرته فی جمیع امورک یصلح حالک پس به انتخابهای خیر او در تمام امورت اعتماد کن تا حالت اصلاح شود ولا تعجل بحوائجک قبل وقتها و تعجیل مکن در حوائج خود قبل وقت آنها . فیضیق قلبک و صدرک و یخشاک القنوط (۱۴۹) پس قلبت و سینه ات تنگ می شود و می ترساند تو را تا امیدوی و یاس . در همین روایت آمده است که فشار روحی هم که بر اثر نرسیدن وقت به آدمی وارد می شود ، نفع دارد . یکی از بزرگان با تعبیری عوامانه می فرمودند که پیش خدا و ابدۀ یعنی راحت باش . این اعتماد است که روح را آرامش می بخشد . قریب وحید حزین (۱۵۰) مؤمن هم به خدا و هم به خلق نزدیک است ، تنها و اندوهناک است . از این عبارت در می یابیم که مؤمن منزوی نیست ، اما وقتی در میان مردم است ، تنهاست ، چون انسش تنها با خداست . آنگاه که جنبه یلی الحقی مؤمن بر اثر جنبه یلی الخلقی کم رنگ شد ، حزن پدید می آید . روایت را با مفهوم غربت هم می توان معنا کرد . مؤمن در جمع مانند شخص غریبی است . معنای این سخن آن نیست که مؤمن کار اجتماعی نمی کند . خیر ، مسئله رشته اتصال قلب با عالم غیب است . همین تعبیر در نهج البلاغه آمده است : کن فی الناس فلا تکن معهم در مردم باش اما با مردم مباش . امام حسن عسکری علیه السلام می فرماید : من انس بالله استوحش من الناس و علامه الانس بالله الوحشه من الناس . کسی که با خداوند مأنوس است از مردم در وحشت است و علامت انس جدا وحشت از مردم است . یحب فی الله و یجاهد فی الله لیتبع رضاه دوستی

مؤمن در راه خدا و مجاهده اش در طریق اوست تا تابع رضای او شود. در این روایت از یک طرف به امر درونی اشاره می فرمایند محبت در راه خدا و از طرف دیگر به اثر خارجی و کار کردن بدن. ولا ینتقم لنفسه بنفسه برای خودش اهل انتقام نیست. خداوند رحمت کند بزرگی را که می فرمود اگر یک غلط را کنار غلط دیگری بگذاریم می شود دو غلط؛ مؤمن انتقام را به خداوند منتقم وا می گذارد. چون احتمال می دهد در انتقام گیری هوای نفسش مداخله کند. ولا یوالی فی سخط ربه دوستی مومن در ارتباط با خشم پروردگارش واقع نمی شود. مجالس لاهل الفقر همنشین اهل فقر است. شاید علت همنشینی با اهل فقر، حفظ روحیه قناعت باشد. قرآن کریم می فرماید: کلا ان الانسان لیطغی ان راه استغنی (۱۵۱) چنین نیست به یقین انسان طغیان می کند چونکه خود را بی نیاز می بیند. البته معنای روایت این نیست که هر کس از نظر مالی و رفاه، غنی بود قرب به حق ندارد؛ دقت بفرماید! مصادق لاهل الصدق تصدیق کننده است اهل صدق را. فقط یک دوستی حقیقت دارد و آن، دوستی با حق تعالی است. او صدق است و سایرین کذاب اند، او بود است و بقیه نمود. مؤزر لاهل الحق کمک کار اهل حق است. عون للغریب، اب لیسیم، بعل للارمله یاور غریب و پدر یتیم و شوهر بیون زن است. حق باهل المسکنه به اهل مسکنت مهربان است. حفی غیر از غریب است. تعبیر حفی از قرآن است. انه کان بی حفیاً (۱۵۲) همانا خداوند به من مهربان است. با لطافت با بندگان برخورد می کند. مؤمن در روابط اجتماعی با این شائن الهی با خلق برخورد می کند. امام عسکری علیه السلام فرمود: خصلتان لیس فوقهما شیء الایمان بالله و نفع الاخوان (۱۵۳) دو خصلت است که فوق آن دو چیزی نیست. ایمان به خدا و سود رسانی به مؤمنان. مؤمن مظهر صفات الهی است و باید و روابط اجتماعی خود این صفات را تسری بدهد.

قسمت هفتم

مرجو لکل کریهه ماءمول لکل شده مؤمن امید و پناهگاه برای رفع مشکلات است و در شداید امید و پناه مردم است. از این روایت در می یابیم که مؤمن در جامعه ای که زندگی می کند محور و حلال مشکلات است. ماءمول از امل به معنی آرزو است. تفاوت رجاء و امل در این است که رجاء وقوعش نزدیک و امل دورتر است. مؤمن مشکل گشاست و جامعه از او توقع حل مشکلات دارد. امام صادق علیه السلام می فرماید: لایکون المومن مومنا حتی یکون کامل العقل مؤمن، مومن نیست مگر آنکه عقلش کامل گردد. ولا یکون کامل العقل حتی کیون فیه عشر خصال و عقلش به کمال نمی رسد مگر آنکه در او ده خصلت باشد. مقصود از عقل در اینجا، عقل عملی است. اولین خصلت چنین است. الخیر منه ماءمول و الشر منه ماءمون آنچه از او توقع می رود خیر است و از شر او در امان هستند. یستقل کثیر الخیر من نفسه کار خیر بسیارش را کم می داند. و یستکثر قلیل الخیر من غیره خیر کم دیگران را زیاد می داند. و یستکثر قلیل الشر من نفسه (۱۵۴) شر کم خودش را زیاد می داند. از خطاهای بزرگ انسان، قلیل شمردن خطاهایش است و از بزرگترین بیماریهای نفسانی، بزرگ دیدن خیرات خویش و کوچک دانستن خدمات مردم است. لا یتبرم بطلب حوائج از مراجعه مکرر مردم به ستوه نمی آید. هشاش بشاش طراوت وجه دارد و برخوردش با روی باز است. لابعباس عبوس نیست. ولا بعباس در عیوب دیگران جاسوسی نمی کند. صلیب پایدار است. کظام بسام دارای کظم غیظ و متبسم است. کظم غیظ به معنای تحلم است. یعنی حلم به خود بستن. از نظر ظاهر کاظم با حلیم، یکی است، اما از نظر باطنی حلیم دارای آرامش است و کاظم در درونش طوفانی برپاست، لکن جلوی این طوفان را سد کرده است. البته راه پیدا شدن ملکه حلم، کظم غیظ است. علی علیه السلام می فرماید: ان لم تکن حلیم فتعلم فانه قل من تشبه بقوم الا اوسک ان یصر منهم (۱۵۵) اگر صاحب حلم نیستی، تحلم بورز، زیرا کمتر کسی خودش را به گروهی شبیه می کند مگر آنکه مثل آنها می شود. در روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز به طریق یافتن ملکه حلم اشاره شده است: انما العلم بالتعلم همانا علم با تعلم به دست می آید. و الحلم بالتعلم (۱۵۶) و حلم با تحلم حاصل می شود. حلم از کمالات ایمانی است. اما کظم غیظ در درجات ضعیف ایمان

حاصل است. یعنی، دل‌بستگی به خدا دارد اما هنوز کامل نشده است. در روایات آمده است که کظم غیظ مؤمن در برابر گفتار یا عملکرد اهل جهل، بر عزت مؤمن می‌افزاید: ما من عبد کظم غیظه الا زاده الله عز و جل عزاً فی الدنيا و الاخره (۱۵۷) هیچ مؤمنی نیست که خشمش را فرو خورد مگر آنکه خداوند عزت دنیا و آخرت به وی عطا می‌فرماید. مؤمن خشمناک که می‌تواند برای تشفی خاطرش عکس‌العمل نشان دهد اگر کظم غیظ به خرج بدهد، در قیامت خداوند دلش را از رضا سرشار می‌کند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: من کظم غیظاً ولو شاء ان یمضیه امضاه، املا الله قلبه يوم القيامة رضاه (۱۵۸) کسی که کظم غیظ می‌کند، حال آنکه قادر به اعمال خشمش هست، خداوند در روز قیامت دلش را از رضایت پر می‌کند. در حالی که اگر به قصد تشفی خاطر عصبانی شود، دری از جهنم به روی او گشوده خواهد شد. چون در اغلب موارد، عصبانیت با ابراز معصیت تواءم است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: ان لجهنم باباً لا یدخله الا من شفی غیظه بمعصیه الله تعالی (۱۵۹) همانا برای جهنم بابی است که داخل آن نمی‌شود مگر کسی تشفی پیدا کند به معصیت خدا. بسام اهل تبسم است. دقیق النظر غظیم الحذر تفکرش دقیق و تقوایش عظیم است. نظر در نسبت با عقل و تعقل است و به دید باطنی اطلاق می‌شود. ترس او به مقدمات گناه، بزرگ است، چنان که از پولدار شدن، از ریاست و مقام برحذر است. عقل فاستحی (۱۶۰) تعقل می‌ورزد و آنگاه حیا می‌کند. حیای او ناشی از تعقل و ادراک است، حیا در آشکارا و در میان جمع، ارزش چندانی ندارد. کدام حیا پشتوانه اش عقل است؟ آن حیایی که در سر یعنی در مخفی‌ترین جاها که انسان قرار گرفت، وجود داشته باشد. حیایی که سر و عنق درباره آن یکی است. عقل به انسان می‌گوید که خالق، پنهان و آشکار ندارد. نحن اقرب الیه من حبل الوریث (۱۶۱) در نزد حق تعالی سر معنا ندارد. تعقل در این حد، پشتوانه حیای مؤمن است. خدا رحمت کند امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - را که می‌فرمود: عالم محضر خداست، در محضر خدا گناه نکنید. لا یبخل و ان یبخل علیه صبر مؤمن بخل نمی‌ورزد و اگر بر او بخل ورزیده شود صبر می‌کند. کثرت استعمال واژه بخل، در مال است و الا بخل به معنای امساک و قبض بیجای نعمتها است. این رزیه، نسبت مستقیمی با سنین عمر دارد. هر قدر سن افزایش یابد این ملکه راسخ تر خواهد شد. چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: یهدم ابن آدم و یشب منه الثنتان: البخل و طول الامل (۱۶۲) فرزندان آدم هر قدر پا به سن می‌گذارند دو خصلت در آنان تازه تر می‌شود: بخل و آرزوی دراز: بخل انسان را از قرب حق محروم می‌کند چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: البخیل بعید من الله، بعید من الناس، بعید من الجنة قریب من النار (۱۶۳) بخیل از خدا، خلق و بهشت دور است اما به آتش جهنم نزدیک است. در روایتی دیگر تعبیر معنوی درباره این رزیه شده است. البخل شجرة تنبت فی النار بخل درختی است که در آتش می‌روید. فلا یلج النار الا البخیل (۱۶۴) در آتش وارد نمی‌شود مگر بخیل این تعبیر که انحصار را می‌رساند، بخل را از دایره بخل مادی خارج می‌کند و تذکار به معنای وسیع بخل می‌دهد. روایت می‌فرماید فقط اهل بخل وارد آتش می‌شوند. بنابراین کسانی که اطاعت خدا نمی‌کنند و از آن سرباز می‌زنند، مصداق بخیل هستند چگونه؟ چون جمیع اموری را که خداوند به عنوان سرمایه های الهی، به افراد بشر داده است، باید در راه خدا و در طریق اجرای تکالیف الهی به کار گرفته شود. طاعت ما، ابزاری می‌خواهد و ابزارش نعمت های مادی و غیر مادی است که در اختیار داریم. اگر از مصرف ابزارها امساک کردیم، بخیل هستیم. در روایتی آمده است که مؤمن نمی‌تواند مؤمن باشد و بخل بورزد: خصلتان لا تجتمعان فی مؤمن: البخل و سوء الظن (۱۶۵) دو خصلت در مومن جمع نمی‌شود: بخل و سوء ظن یکی از دعاهای رسول الله صلی الله علیه و آله این که: اللهم انی اعوذ بک من البخل (۱۶۶) پروردگارا به تو از بخل پناه می‌برم. توضیح آنکه ما دو گونه بخل داریم: ۱. بخل ابتدایی ۲. بخل مجازاتی بخل ابتدایی معنایش روشن است؛ مثال در مورد بخل مالی، در جایی است که انسان شرعاً باید مالی را مصرف کند اما مصرف نکند. مانند ادا نکردن حقوق واجب النفقه، یا در غیر مالی، جایی که می‌تواند گرهی از کار دیگری باز کند، اما امساک کند. نوع دیگر بخل، مجازاتی است و آن چنین است که شخص مورد بخل دیگری قرار گیرد، مثلاً مشکلی داشته و کسی قادر به حلش

بوده و حل نکرده است. پس از چندی فرد بخیل دچار مشکل می شود و حل آن از شخصی اولی بر می آید؛ در اینجا اگر او مشکل فرد بخیل را حل نکند، این بخل را بخل مجازاتی گویند. جزای بخل را با بخل دادن. علی علیه السلام در این خطبه به این مطلب اشاره فرموده اند: لا یبخل وان بخل علیه صیر پس مؤ من هیچ گاه بخل نمی ورزد نه بخل ابتدایی و نه مجازاتی. فنع فاستغنی مؤ من قانع گردید پس بی نیاز شد. قناعت از فضائل نفسانی است. مؤ من راضی است به آنچه دارد و به مازاد از آن چشمداشت ندارد. قناعت برای وصول به یک سنخ معنویات از صفات محوری است. در مقابل، حرص، ایمان سوز است. هلاکتی که از ناحیه حرص حاصل می شود آدمی را به جهنمی می کشاند که منتهاالیه آن معلوم نیست. قناعت و حرص هر دو به امور دنیوی مربوطند، چرا قناعت نقش محوری دارد؟ پاسخش این است که اگر انسان از نظر معیشت مادی آسوده خاطر باشد، رشدش در ناحیه معنویات گسترش می یابد؛ در حالی که اگر گرفتاری خاصی داشته باشد، همه فکر متوجه آن می شود. آرامش دل، مبداء سیر معنوی است. وقتی آرامش تاءمین معاش پدید آمد احساس کمبود معنویات رخ می نماید. با نماز و روزه ای که عادت شده است، نمی توان سیر معنوی کرد. از آن طرف، حرص، رذیله ای محوری است که جایی برای توبه و تذکر به خدا معنویات باقی نمی گذارد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: منهومان لا یسبعان، منهوم علم و منهوم مال (۱۶۷) گرسنه علم و مال، سیری پذیر نیستند. در مقابل، درباره قناعت فرموده اند: طوبی لمن هدی الاسلام و کان عیشه کفافها وقنع به (۱۶۸) خوشا به حال کسی که هدایت اسلامی یافت و زندگی بر اساس کفاف و قناعت است. در روایات متعددی آمده است که قناعت، یکی از ریشه های شکر است. فنع فاستغنی قناعت، غنا می آورد. شایان توضیح است که دو گونه غنا در امور مادی داریم. غنای با مال و غنای از مال. همچنین غنا، به غنای ظاهر و غنای باطن تقسیم می شود. غنای ظاهر لزوماً با غنای باطن همراه نیست. چه بسا اغنیایی که از نظر باطن و روح فقیرند و فقرایی که از نظر باطنی غنی هستند. غنای با مال، غنای ظاهری است. غنای از مال بی نیازی از مال است، اگر چه این بی نیازی از مال اخذ شده باشد. کسی که به دنبال غنای ظاهری است همواره از فقر باطنی رنج می برد. انسان غنی ولی حریص، روحش گدا صفت است، در مقابل، قانع، که غنی از مال است نه بی نیاز به سبب مال، و نسبت به دنیا بی اعتناست، ثروتمند است. در روایت فوق مقصود از غنا غنای از مال است. امام صادق علیه السلام درباره این غنا می فرماید: من قنع بما رزقه الله تعالی فهو من اغنی الناس (۱۶۹) کسی که به روزی الهی قانع شد، از بی نیازترین مردم است. چون ملاک ثروت و فقر حقیقی، بی نیازی و احتیاج روح است، پس قانع، ثروتمند واقعی است.

قسمت هشتم

حیاؤه یعلو شهوته حیای مؤ من، شهوتش را می پوشاند. علو در اینجا، کنایه است از تسلط حیا بر شهوت. حیای مؤ من اجازه اعمال گسترده قوه شهوت را نمی دهد. مبداء این حیا، عقل است چنان که در جمله های قبلی از امام علیه السلام نقل شده که فرموده بودند: عقل فاستحیی وده یعلو حسده دوستی مومن حسادتش را می پوشاند. تمنای زوال نعمت از غیر را حسد گویند، مرضی که درمانش بسی مشکل است. در این روایت اشاره به نکته لطیفی شده است. ریشه حسد عداوت و دشمنی است و اگر کهنگی پیدا کند. از آن به حقد یا کینه تعبیر می کنند. کینه دشمنی در دل مانده است و عداوت دشمنی تازه را گویند. بنابراین اگر دشمنی به دوستی تبدیل شود، حسادتی باقی نخواهد ماند. مومن رابطه دوستی اش با دیگران به قدری قوت دارد که حسادت را از بین می برد. محبت عامل بسیار ارزنده ای است. همه علمای اخلاق متفق اند. که سریعترین راه ریشه کن کردن رذایل نفسانی، تحکیم مودت بالله و عشق به اولیای الهی است. ود، اظهار محبت است. مؤ من در ارتباطش با مؤ منان، محبت از سرپای وجودش می جوشد و ظاهر می شود. محبت دو گونه است: انفعالی و فعلی. محبت در زن اغلب انفعالی است و در مرد فعلی است. از جمله: وده یعلو حسده در می یابیم که محبت مؤ من فعلی است. و عفوّه یعلو حقدّه عفو و گذشت مؤ من، حقد و کینه اش را

می پوشاند. حقد، عداوت کهنه شده است، به حق و یا ناحق. زمانی که آدمی از شخص دیگری عصبانی و خشمگین می شود اما قادر به انتقام گیری نیست، این خشم در درون جایگیر می شود. به تعبیر دیگر، در قلب لانه می کند. از روایت فوق در می یابیم که مؤمن وقتی خشمگین می شود و آتش خشم در دلش شعله ور می گردد، آن آتش را خاموش می کند، نه آنکه آتش را پنهان کند. افراد عادی خشم را در نهانخانه دل پنهان می کنند. از این رو، علمای اخلاق در تعریف حقد فرموده اند: اضممار عداوت در قلب. در روایت آمده است: شر ما سكن القلب الحقد (۱۷۰) از جمله بدترین شروری که در دل لانه می کند، کینه است. الحقد من طبایع الاشرار (۱۷۱) کینه ورزی، طبیعت افراد شرور است. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که مؤمن آنگاه که نتوانست انتقام گیرد، کینه را در دل نگاه نمی دارد. المؤمن لا یحقد (۱۷۲) مؤمن خیر مؤمن را می طلبد حتی اگر درباره اش به ناروا عمل کرده باشد. مؤمن به ملکه مقابل حقد که نصیحت است آراسته است. حقد، شر خواهی و نصیحت خیر خواهی است. علی علیه السلام می فرماید: لا عداوة مع تصح (۱۷۳) دشمنی و خیر خواهی با یکدیگر جمع نمی شوند. ولایبیس الا لاقتصاد مؤمن نمی پوشد مگر به اقتصاد. اگر به ظاهر روایت تمسک کنیم، آدمی از نظر پوشش و لباس سه گونه می تواند عمل کند. اگر به ظاهر روایت تمسک کنیم، آدمی از نظر پوشش و لباس سه گونه می تواند عمل کند: - در پوشش اهل اسراف باشد. پوشش اهل دنائت را به تن کند، با آنکه قدرت بر لباس بهتر دارد. پوشش متعارف و متوسط داشته باشد. برخی متشرعین به دلیل دوری از اسراف، به تفریط افتاده اند. در حالی که بر طبق روایت، توجه به عرف معیشت یک اصل است. ان الله تعالی یحب ان یری اثر تعمانه علی عبده (۱۷۴) خدای تعالی دوست دارد ظهور نعمتش را در ظاهر بندگانش مشاهده کند. برخی لباس را در اینجا، استعاری دانسته اند مطابق این نظر، مقصود از این روایت دستور میانه روی به مؤمنان در جمیع امور است. مومن اهل حد وسط است، نه به سوی افراط میل می کند نه به سوی تفریط. روایات زیادی در این باره نقل شده است. از جمله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: ثلاث منجیات سه چیز موجب نجات انسان می شود. ۱ - خشية الله فی السر و العلانية اول خشیت از خداوند است در نهادن و آشکار خشیت، ترسی است که مبتنی بر بینش و فهم است. خوف از خداست هنگامی که عظمت او ادراک می شود. قرآن کریم می فرماید: انما یخشى الله من عباده العلماء (۱۷۵) تنها علما، اهل خشیت هستند. والقصد فی الفقر و العنی میانه روی و اعتدال در حال فقر و توانگری والعدل فی الرضاء و الغضب (۱۷۶) در حالت رضا یا هنگامه غضب، معتدل است. اعتدال، تاء کیدی بر جمله قبل امیرالمؤمنین علیه السلام هم هست اما در جنبه نفسانی، سرخوشی، مومن را از اعتدال بیرون نمی برد و مرزها را نمی شکند و غضب و عصبانیت اعتدال وی را بر هم نمی زند. و مشیة التواضع راه رفتن مؤمن متواضعانه است. مومن نه دچار تکبر می شود و نه ذلت و خواری. مشی هم به راه رفتن گفته می شود و هم به روش. مؤمن هم در راه رفتن و هم در روش زندگی از تواضع بر خوردار است. خاضع لربه بطاعته مؤمن برای اطاعت پروردگار اهل خضوع است. برخی گفته اند خضوع، تواضع جوارح ظاهری و خشوع، تواضع باطن است. بعضی دیگر معتقدند خشوع در نگاه و صورت است ولی خضوع، با همه پیکر است. این معنا را از آیات قرآن اخذ کرده اند: خاشعة ابصارهم (۱۷۷) و خشعت الاصوات للرحمن (۱۷۸)؛ بعضی نیز خضوع را کرنش درونی دانسته اند. مؤمن خاضع است اما به سبب اطاعت پروردگارش، دل آن گاه در برابر حقیقتی کرنش می کند که درک عظمت نماید. آدمی در میان موجودات به دلیل قدرت انتخاب، خضوع را از طریق تفکر و شناخت و معرفت به دست می آورد. البته آنگاه که برای مؤمن خضوع، حاصل شد، همه موجودات در برابرش خاضع می شوند. علی علیه السلام می فرماید: من خضع لعظمة الله ذلت له الرقاب (۱۷۹) کسی که برای خداوند تعالی خاضع شد، همه موجودات در برابرش خاضع خواهند بود. خاضع انتخابی، خاضعان جبری را به دنبال خود می آورد. اختیار عالم را به دست می گیرد. راض عنه فی کل حالاته مومن از پروردگار در تمام حالات راضی است. مؤمن اهل شکایت از خداوند نیست. هیچ گاه نعم الهی را فراموش نمی کند و بلا را هم به مصلحت خویش می داند. امام حسین علیه السلام در هنگامه روز عاشورا که همه یاران به شهادت رسیده اند و غرق دریای

ابتلائات بودند، فرمودند: الهی رضا یقضائک و تسلیم لامرک پروردگارا من خشنودم به قضای تو و به امر تو تسلیم هستم. نیته خالصه نیت مؤمن، خالص است. نه تنها حسن فعلی دارد که حسن فاعلی هم دارد. اعماله لیس فیها غش ولا خدیعه در اعمالش غش و نیزنگ نیست. غش خوب جلوه دادن چیزی است. مانند شیری که آب در آن مخلوط شده اما تشخیص دادنی نیست. این جمله می تواند با خلوص نیت مربوط باشد. یعنی، مؤمن ظاهر عمل را آراسته نمی کند حال آنکه باطن آلوده است؛ چون اهل غش در معامله نیست. نیزنگ باز هم نیست؛ خوب می داند که نمی توان سر خدا کلاه گذاشت. من خادع الله خدع (۱۸۰) کسی که بخواهد با خدا خدعه کند خود را فریب داده است. قرآن کریم می فرماید: ومکروا ومکر الله والله خیر الماکرین (۱۸۱) مکر کردند و خداوند نیز مکر می کند و خدا بهترین مکر کنندگان است. نظره عبره و سکوته فکرة این روایت را بنا بر اینکه نظره را به چه معنایی اخذ کنیم، متفاوت می شود. نظر با رؤیت متفاوت است. رؤیت، ادراک شیء مرئی است اما نظر، تأمل و دقت در شیء است. گاهی نظر را به اقبال با بصر به سوی شیء مرئی تعبیر می کنند. بنابراین، نظر به معنی تأمل است. عبرت از عبور و به معنی پند است. شکافتن شیء است. عبر السبیل یعنی راه را شکافت. مطابق این تعریف، مؤمن در ارتباط با خود و غیر خود اهل دقت و تأمل است و نظرش شکافنده است. پس مؤمن نگرش سطحی ندارد؛ آنگاه که عمیقاً در امری اندیشه کرد، از بدیهای آن عبرت می گیرد، پس عبرت، محصول تفکر است. در جمله فوق نظره عبره نظر سبب عبرت است، نه آنکه نظر خود عبرت باشد. و سکوت سبب تفکر است، نه خود تفکر، آنگاه که مؤمن ساکت است، قوای باطنی اش در کارند. اما قوای باطن چه می کنند؟ تفکر. تا اینجا این دو جمله را به صورت ظاهری معنی کردیم. اما معنای عمیق تری هم برای روایت محتمل است. نظر، منظور الیه می خواهد. فکر، متعلق می خواهد. راجع به چه فکر می کند؟ در روایت، متعلق خاصی ذکر نشده و می توان گفت تأمل و تفکر مومن، درباره همه امور است. در آیات و روایات بر این نکته تأکید فراوان شده است. از نظر اعتقادی در وجود و عظمت و صفات حق تعالی تفکر و تأمل می کند: یقلب الله اللیل و النهار ان فی ذلک لعبره لاولی الابصار (۱۸۲) مؤمن از گردش شب و روز عبرت می آموزد و صاحب بصیرت می شود. ابصار غیر از اعیان است. چشم نیست؛ نیرو است. همه موجودات نیست. نطق آب و نطق خاک و نطق گل هست محسوس حواس اهل دل اهل دل قابلیت درک گفتار موجودات را دارند. جمادات می گویند؛ ما سمعییم و بصیریم و هشیم با شما ما محرمان ما خامشیم پس تفکر درباره حضرت حق و اسما و صفات او دارای فضیلت بی شماری است. امام صادق علیه السلام فرمود: افضل العبادۃ ادمان التفکر فی الله و فی قدرته (۱۸۳) با فضیلت ترین عبادت تفکر دایمی درباره خدا و قدرت اوست. در روایتی از امام باقر علیه السلام در فضیلت ابوذر آمده است. کان اکثر عبادۃ ابی ذر خصلتین. التفکر و الاعتبار (۱۸۴) بیشترین عبادت ابوذر دو خصلت تفکر و پند گرفتن بود. امام رضا علیه السلام در ضمن روایتی در معنای عبادت می فرمایند: لیس العبادۃ کثرۃ الصلاه و الصوم عبادت زیاد نماز خواندن و روزه گرفتن نیست. انما العبادۃ التفکر فی امر الله عز و جل (۱۸۵) همانا عبادت تفکر کردن در امر خدای عز و جل است. شاید اشاره در اینجا به عالم امر و غیر محسوس باشد. چنان که روح از عالم امر پروردگار است: قل الروح من امر ربی (۱۸۶) تفکر در موجودات عالم امر، بسیار عالی و ثمراتش بیشتر است. می توان گفت: برای مؤمن همه چیز سخن می گوید و او گوش می کند تا پند گیرد. در دنیا به هر موجودی می نگرد به عمق آن توجه می کند و در می یابد که همه موجودات دستخوش فنا و زوال هستند. دنیا با زبان رسا با همه سخن می گوید، اما قابلیت دریافت این سخن گوناگون است. روایات زیادی در نهج البلاغه در همین زمینه وجود دارد. المومن ينظر الى الدنيا بعين الاعتبار و يقتات منها بطن الاضطرار و يسمع فيها باذن المقت و الابغاض (۱۸۷) مؤمن به دنیا دیده عبرت می نگرد. بهره گیریش از دنیا به مقداری است امور دنیویش را بگذراند و می شنود در دنیا با گوش عداوت و دشمنی با دنیا. اذا احب الله عبدا وعظه بالعبر (۱۸۸) آنگاه که خداوند بنده ای را دوست بدارد، با عبرتها پندش می دهد. قال رسول الله اغفل الناس من لم يتعظ بتغير الدنيا من حال الى حال (۱۸۹) غافلترین مردم کسی است که از انقلاب احوال در دنیا، بیدار نشود. گوش دارند اما سخن

دنیا را نمی شنوند. دنیا برای مؤ من مایه عبرت است نه برای غیر مؤ من تو تاج دیدی و من تخت رفته بر تاراج تو تاج دیدی و من مشت استخوان دیدم تو تخت دیدی و من تخت واژگون از بخت تو صخره دیدی و من صخره زمان دیدم تو سکه دیدی و من در رواج سکه سکوت تو حلقه دیدی و من نام بی نشان دیدم این دید از آن مومن است و کسی با وی در این امر شریک نیست. ما اکثر العبر و اقل الاعتبار (۱۹۰) چه بسیار است مایه های عبرت و چه کم هستند پند گیرندگان. یعنی چقدر کرها زیاد هستند. تفکر آدمی را به اعمال خیر دعوت می کند. امام صادق علیه السلام می فرماید: التفکر یدعو الی البر و العمل به (۱۹۱) تفکر، انسان را به کار نیک عمل به نیک دعوت می کند.

قسمت نهم

کلامه حکمه سخنش حکمت است. در تفاوت علم و حکمت گفته اند: که علم، دانش است و حکمت بینش، علم مفهوم است و بینش، نگرش و دید. در مباحث معقول، حکمت را چنین تعریف کرده اند: علم به حقایق اشیا به قدر طاقت بشر. به این ترتیب مومن آنگاه که سخن می گوید طرح بینش می کند، مفهوم القا نمی کند، بلکه نگرش و دید می دهد. در حالات اولیای الهی زیاد نوشته اند که گاهی یک سخن، فردی را منقلب می کرده است. چنین تصرفی از مفهوم ساخته نیست. چنان که در احوال ملا حسین قلی همدانی، آن عالم ربانی، متواتر نقل شده است که وقتی با فرد منحرفی که استعداد و زمینه داشت بر می خورد کلامش وی را دگرگون و وارد جرگه متقین می کرد. مؤ من سخنش کیمیا اثر است. مس را طلا می سازد و مرده را زنده می کند. مناصحا متبادلا مؤ من پندپذیر و پند دهنده است و اهل بذل و بخشش. مناصح به فردی گویند که هم نصیحت می کند و هم نصیحت می پذیرد. برخی فقط نصیحت کردند هستند و گوش نصیحت شنیدن ندارند. برخی هم اهل شنیدن تذکر هستند اما حاضر به تذکر دادن نیستند. البته اولی بیشتر رایج است. مؤ من چنین نیست. هم تذکر می دهد و هم تذکر می پذیرد. متبازل از بذل است. بذل متعلق ندارد. مؤ من نسبت به مؤ منان، چه از نظر امور مادی و چه معنوی، بذل می کند و اگر مؤ من دیگری بخواهد به او بذل کند، می پذیرد. متواخیا رابطه مؤ من بر اساس اخوت و برادری است. اخوت، علقه درونی است. مؤ منان نسبت به یکدیگر علقه روحی و باطنی دارند. ناسح فی السر و العلانیه مؤ من در آشکار و پنهان اهل نصیحت کردن است. البته شرایط و موقعیتها کاملا فرق می کند. گاهی باید نصیحت علنی کرد و گاهی مخفی. از این رو در می یابیم که مؤ من موقع شناس است و ظرفهای اخلاقی را درک می کند. معنای دیگری که از این روایت مستفاد می شود؛ این است که مؤ من هم در آشکار خیر خواه مؤ من است و هم در باطن، هم به زبان تذکر می دهد. هم قلبا اصلاح مؤ من را خواستار است. لایهجر اخاه از برادر مؤ منش دوری نمی گزیند. هجران که به معنای جدا شدن و قطع است وقتی به کار می رود که قبلش وصلی بوده است. قطع بدون وصل معنا ندارد. از این کلمه در می یابیم که مؤ من با برادران مؤ منش رابطه دارد و هجر و دوری معنای ثانوی است. روابط انسان در جامعه، گاهی بر محور پیوندهای خویشاوندی است، گاهی نیز شغلی یا آموزشی، و روابط غیر رسمی به صورت دوستیها و رفاقتها است. در میان این چهار محیط، آنچه از نظر اصلاح و افساد، عاملی مؤ ثر شده است، محیط رفاقتهای صمیمی است. رفاقت در انتقال روحیات و افکار خوب یا بد تاءثیر بسزایی دارد؛ ارتباط مؤ من در پیوندهایی که برقرار می سازد، مبتنی بر ایمان است. چرا مؤ من از برادر مؤ منش می برد؟ هجران برای مومن گاهی جنبه وجوب و گاهی حرمت پیدا می کند. در نهی از منکرها گاهی هجران سبب اصلاح است. در این موارد قطع رابطه واجب است. البته در رساله های عملیه، همه فقها فرموده اند که هجران و قطع پس از این است که با راههای دیگر، منکر قابل دفع نباشد. روایت امیرالمؤمنین علیه السلام ناظر به این هجران نیست؛ مقصود حضرت، قهرها و بریدنهایی است که ریشه های نفسانی دارد. حتی در موردی که حقی از مؤ من ضایع شده است؛ چنان که علی علیه السلام می فرماید: اذا ابغضت فلا تهجر (۱۹۲) هنگامی که خشمگین شدی پس قطع رابطه نکن. لا خیر فی من

یهجر اخاه من غیر جرم (۱۹۳) خیری نیست در کسی که برادر مؤمنش را بی آنکه جرمی از او سر زده باشد، رها کند. در روایتی امام صادق علیه السلام می فرماید حتی مؤمنان نمی توانند توافق کنند که با یکدیگر رابطه نداشته باشند: *لاخیر فی المهاجره* (۱۹۴) خیری در قطع رابطه دو طرفه نیست. رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمودند که جایز نیست قطع رابطه مؤمن بیش از سه روز به طول انجامد؛ برخی فقهای ما به استناد این روایات، حکم به حرمت کرده اند. حکمت این نهی ها این است که مکاتب الهی مبتنی بر وصل هستند نه قطع، آنگاه که جامعه اسلامی متصل به همه شد، آثار مبارک زیادی پدید خواهد آمد. از نظر فردی نیز این گونه قطعها مبتنی بر عداوت، حقد و حسد است و اسلام با پیوند برادر مؤمن با مؤمنان، بیماریهای مهلک نفسانی را می سوزاند. از این رو، در اسلام به تراور مومنان توصیه شد است. در روایات متعدد ذکر شده که مؤمن آنگاه که برای دیدار برادرش می رود به هر گامی ثوابهای زیادی عایدش می شود. ملائکه از او استقبال می کنند. باب مصافحه سلام عبادت، همه اینها در کتب روایی برای وصل و وحدت است، به قطع و تفرقه، شیطانی و اتحاد، رحمانی است. در بعد معنوی و سیر و سلوک نیز آخرین مرحله مطابق نظر اهل معرفت، اتحاد و وحدت و فنا فی الله است. وقتی شرع مقدس به جدایی دو تن مؤمن راضی نیست، چگونه از تفرقه جامعه اسلامی، می تواند راضی باشد؟! از اینجا در می یابیم که تمام عواملی که بخواهد روابط اجتماعی را در جامعه اسلامی به تفرقه بکشانند، از شیطان هستند. در روایات برای مؤمنی که برای پیوند یک قدم جلوتر است، ثواب دخول در بهشت در نظر گرفته اند. یعنی اگر هر دو به بهشت بروند پیشگام در اتصال، زودتر به بهشت داخل می شود. ولا یغتابه مؤمن از مؤمن غیبت نمی کند. در تعریف غیبت آمده است: ذکرک اخاک بما یکره (۱۹۵) یعنی در غیاب برادرت یاد آوری چیزی را که او دوست ندارد. این تعریف اختصاص به زبان ندارد. کنایه، کتابت، اشاره، همه مصداق غیبت می توانند باشند. چیزی هم که گفته می شود مطلق است، می تواند صفات نفسانی، افعال یا جهتی از جهات خلقت مؤمن را در برگیرد. غیبت از معاصی بزرگ است و آدمی را به سرعت به وادی جهنم می کشاند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: من مشی فی عیب اخیه و کشف عورته، کانت اول خطوه خطاها و وضعها فی جهنم. کسی که به قصد غیبت از برادر مؤمن و کشف عیوب او گام بر می دارد، اولین گامی که بر می دارد در جهنم قرار می گیرد. و کشف الله تعالی عورته علی رؤس الخلائق (۱۹۶) خداوند تعالی عیوب او را در قیامت برای همگان آشکار می کند. حتی اگر مغتاب، توبه کرد و از برادر مؤمنش حلیت طلبید آیا نظیر کسی است که غیبت نکرده است. مطابق روایات پاسخ منفی است. در روایتی، وحی به حضرت موسی علیه السلام شد: من مات تائباً من الغیبه فهو آخر من یدخل الجنه اگر کسی تائب از غیبت بمیرد، آخرین کسی است که داخل در بهشت می شود. در مقابل، کسی که از غیبت پشیمان شده و عملاً آن را تکرار می کند، اولی کسی است که وارد جهنم می شود: و من مات مصراً علیها فهو اول من یدخل النار اولی کسی که داخل نار می شود کسی است که اصرار بر عیبت داشته باشد. ولا یمکر به با برادر مؤمنش نیرنگ نمی بازد. مؤمن، مؤمنان را مانند خود می داند و چون نسبت به خود نیرنگ نمی زند، درباره مؤمنان نیز چنین رفتاری ندارد. پیوند ایمانی، وحدت روحی پدید می آورد. در این روایت به عوامل هجران و بریدن آنها که در روایت قبل مطرح شده بود، اشاره شده است. غیبت، از مهمترین عوامل قطع ارتباطهاست. اگر انسان بفهمد که معاشر و رفیقش سر او کلاه گذاشته است، آیا تصمیمی غیر از قطع ارتباط می گیرد؟ بنابر این مؤمن نه خود جدا می شود و نه سبب جدایی را فراهم می کند. ولا یأسف علی ما فاته ولا یحزن علی ما اصابه تأسف برای از دست رفته نمی خورد و محزون از آنچه روی داده نمی شود. کلمه مای موصوله در ما فاته و ما اصابه امور دنیوی است. در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است: اذا فاتک من الدنیا شیء فلا تحزن (۱۹۷) هنگامی که چیزی از دنیا از دستت رفت، پس اندوهگین مشو. اما اگر از دست رفته، موضوعی معنوی بود، حزن در اینجا ممدوح است چنان که فرموده اند: ولا یفشل فی الشده (۱۹۸) مؤمن در شداید، مست نمی شود. فشل، مستی است که با ترس و اضطراب توأم است. در اصطلاحات معمولی هم که می گویند که فشل شد، یعنی به هدف نرسید. مؤمن در سختیها نه تنها نمی برد که کالجبل

الراسخ است . یعنی مؤ من در حوادث هضم نمی شود ، بلکه هاضمه اش به قدری قوی است که حوادث در او هضم می شود . ولا یبتر فی الرخاء در آسایش دشتخوش شادمانی ها نمی شود . بتر ، شادی است که انسان را از خود بیخود کند ، به طوری که نتواند قوای درونی و بیرونیش را مهار کند . زیرا بینشی عمیق به دنیا دارد . مؤ من می داند که دنباله خوشیهای دنیوی ، رذایل نفسانی است . خوشیها زمینه مناسبی فراهم می کند تا برخی رذایلی که در نهانخانه دل مخفی بودند ، بروز و ظهور کنند . تا وقتی در آسایش نبود ، این رذایل ، قدرت خودنمایی نداشتند . مؤ من این حقیقت را با همه وجود حس کرده است که : البطر یسلب النعمه و یجلب النقمه (۱۹۹) خوشحالی زیاد نعمت ها را سلب و نعمت ها را جلب می کند . دریافت مؤ من از حقیقت دنیا ، فنا و نیستی است ، بنابراین خوشیها و ناخوشیهای دنیوی را پایدار نمی داند . به علاوه ، خوشیها و ناخوشیها نقض می شوند . اگر آدمی تحت تأثیر فرح و حزن دنیوی قرار گیرد ، سلب فرح و حزن ، عکس العمل نفسانی پدید می آورد . کسی که تصور می کند صد درجه خوشی کسب کرده ، با از دست رفتن صد درجه دچار ناراحتی می شود و بالعکس ، اما اگر میزان خوشی و ناراحتی ها تنزل پیدا کند تا به صفر درجه برسد ، عکس العمل به همراه نخواهد داشت . در این زمینه خود حضرت می فرمایند : کل سرور متنقص (۲۰۰) هر خوشحالی ، نقض و شکسته می شود . بقدر السرور یكون التئیص (۲۰۱) شکستها به مقدار سرور و شادمانی هاست . یعنی به هر مقدار که آدمی خوشحال می شود به همان مقدار می شکند . بالاتر از این گاهی خوشیهای ناپایدار ، الم جاودانه به دنبال دارد . چه بسیار شادمانی که در پی آن حزن و اندوه جاودانه است . یمزج الحلم بالعلم و العقل بالصبر مؤ من حلم را به علم و عقل را با صبر در می آمیزد . اهل ادبیات تفاوتی میان خلط و مزج قایل اند . خلط ، ترکیب دوشی است اما نه به گونه ای که از این ترکیب ، شیء سومی پدید آید . مزج ، آمیختگی و ترکیبی است که اجزا در ترکیب منحل شده باشند . ترکیب حلم با علم و عقل با صبر از نوع ترکیب مزجی است . علم ، ادراکات آدمی است ، و عقل اعم از نظری و عملی ، نیرویی است که آدمی به واسطه آن ، حق از باطل را تشخیص می دهد . عقل ، قوه ای درونی ، و علم ادراکاتی است که منشاء آن ، خارج است . حلم ، آرامش نفس است آنگاه که با حوادث مکروه مواجه می شود . به تعبیر دیگر اضطراب ندارد . صبر هم ثبات نفس است و اقسام گونه گون دارد نظیر صبر در مصائب . و نقطه مقابل صبر ، جزع است . صبر در شداید ، که به ویژه در جنگ پدید می آید و از آن به شجاعت تعبیر می کنند و ضدش جبن و ترس است . صبر بر طاعات و ترک معاصی که ضدش را به قسق تعبیر می کنند . صبر در کنترل شهوات که به عفت تعبیر می شود . صبر اهمیتش به حدی است که راءس ایمان شمرده شده است الصبر راءس الایمان (۲۰۲) ایمان صبر است . در توضیح این کلام فرمودند : لانه اکثر اعماله و اشرفه برای آنکه اکثر و اشرف اعمال به این صفت مربوط است . توضیح آنکه باعث دین دو چیز است . یکی به عقل نظری و دیگری به عقل عملی مربوط است . عقل نظری ، ادراکات انسان در ابعاد عقیدتی است ، ادراک کلیات است . اما عقل عملی ، ادراک حسن و قبح است . آنچه عقل نظری صحیح تشخیص داد ، عقل عملی اراده می کند و آن را به اعضا و جوارح عرضه می کند . باعث دین در اینجا ثبات و صبر است . در مقابل ، باعث هوای نفس ، قوای حیوانی ، شهوت و غضب و امثال اینهاست . صبر و ثبات موجب می شوند که باعث هوای نفس نتوانند عقل نظری و عملی را متزلزل کنند . آنها که نفوس قدسیه الهیه دارند که در تصور من و شما نمی گنجند ، از سرادقات اعلی خطاب می شوند : یا ایتهای النفس المطمئنئة ارجعی الی ربک (۲۰۳) از این نفوس مطمئنه تعبیر می کنند . گروهی هم هستند که باعث هوا بر باعث دینشان غلبه دارد و آنان کفارند . برخی هم بینابین هستند . گاهی باعث هوا مغلوب و گاهی باعث دین . متوسطین از نفوس زبان حالشان این است ، رب انی مغلوب فانتصر باعث دین و باعث هوا ، هر دو دارای جنودی هستند . از جنود باعث دین به رحمانی و از جنود باعث هوا ، به جنود شیطانی تعبیر شده است . در روایتی از علی علیه السلام آمده است : نعم وزیر العلم الحلم (۲۰۴) خوب یآوری است حلم برای علم . در روایتی دیگر شرط ثمر بخشی علم را ، حلم دانسته اند : لن یثمر العلم حتی یقارنه الحلم (۲۰۵) علم هرگز ثمر نمی دهد مگر وقتی که قرین حلم شود . در روایتی دیگر علی علیه السلام اهمیت حلم را در سطحی برتر مطرح فرموده اند . اساسا

علم بدون حلم را مصداق علم نمی دانند. لا علم لمن لا حلم له (۲۰۶) علم ندارد کسی که حلم ندارد. زیرا علم بدون حلم، علم لاینفع است. دانستن آنگاه مفید است که در کنارش آرامش نفس باشد تا دانستنی ها به کار گرفته شود. گاه آدمی می داند عملی را که انجام می دهد، جهنمی است اما چون فاقد آرامش و ثبات است نمی تواند مقاومت کند.

قسمت دهم

من غلب عقله شهوته و حلمه غضبه کان جدیرا بحسن السیره (۲۰۷) حسن سیرت در کسی است که عقلش بر شهوتش و حلمش بر غضبش پیشی گرفته باشد. چرا مؤ من علمش با حلمش و عقلش با صبرش مزوج است؟ پاسخ این است که بینش مؤ من این امتزاج را تعلیم می کند. مومن اهل مقایسه است. او باور دارد که پایداری در برابر هواهای نفسانی، اگر چه مقرون به فشار و تلخی است اما در مقایسه با صبر بر عقوبت الهی، بسی سهلتر است. رنج موقت را تحمل می کند تا از درد جاویدان رهایی یابد. الصبر علی طاعة الله اهون من الصبر علی عقوبته (۲۰۸) صبر بر طاعات الهی سهل تر از صبر بر عقوبت الهی است. قرین بودن حلم با علم این معنا را هم تفهیم می کند که مؤ من در برابر جهل جاهل، حلیم است. تراه بعیدا کسله دائما نشاطه او را می بینی در حالیکه کسالت از او دور و نشاطش دائمی است. کسالت رخوف و سستی و کاهلی روح در مقابل شادابی روح است. میان روح و جسم تناسب است. تاءلمات روحی بر روی بدن تاءثیر می گذارد و بالعکس بیماریهای جسمی، روح را تحت تاءثیر قرار می دهد. البته برخی افراد تحت تاءثیر ارتباطات روحانی به بیماریهای روحی مانند افسردگی مبتلا نمی شوند. در امور دنیوی این مسئله کاملا محسوس است. طالبان جاه و مال که صبح تا شب می دوند، آخر شب اگر چه اکثرشان از نظر جسمی کاملا خسته اند، اما روحشان نشاط دارد. امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف مؤ من، کسالت را از او به دور می دانند. روح مؤ من، تنبل نیست. شاد است و شاداب و آماده تلاش و حرکت. مؤ من اهل نشاط روحانی است. روایات در این زمینه فراوان است. امام صادق علیه السلام فرمودند: آیاک وخصلتین لضجر و الکسل از دو حالت پرهیز کن: اضطراب درونی که موجب عدم تحرک است و تنبلی. فانک ان ضجرت لم تصبر علی حق چون اگر دارای حالت ضجر باشید، نمی توانید به هیچ حقی پایداری کنید. نه حق الله را می توانی ادا کنی و نه حق الناس را و نه حق خودت را. و ان کسلت لم تود حقا (۲۰۹) و اگر روحیه کسل و تنبل داشته باشند نمی توانی حق کسی را ادا کنی. در روایتی دیگر علی علیه السلام از تنبلی هشدار می دهند، زیرا؛ من کسل لم یؤد حق الله علیه (۲۱۰) کسی که سستی بورزد نمی تواند حق خدا را ادا کند. یعنی به واجبات عمل نمی کند. در ضمن، روایتی، روند اثر گذاری حالت کسالت مطرح شده است. امام صادق علیه السلام می فرماید: قال لقمان لابنه: للکسلان ثلاث علامات: یتوانی حتی یفراط. و یفراط حتی یضیع. و یضیع حتی یأثم (۲۱۱) لقمان به فرزندش فرمود: اهل کسالت دارای سه علامت هستند. سستی می کند تا آنکه به کوتاهی منجر می شود - یعنی سستی کردنش باعث می شود تا کوتاه بیاید. وقتی کوتاه آمد، ضایع می کند. آنگاه که تضييع کرد به معصیت و گناه دچار می شود. تنبلیها حقوق را ضایع می کند. چنانکه علی علیه السلام در نهج البلاغه فرموده اند: من اطاع الت.....تضييع الحقوق (۲۱۲) آنکس که از سستی اطاعت کند حقوق را ضایع گرداند. مؤ من شاداب است. چون متصل به مبداء پایدار و جاویدی است که زوال نمی پذیرد. ممکن است کسی را طلب مال یا جاه با نشاط کند، اما این گونه نشاطها زوال پذیرند. در روایات تاءکید فراوان شده است که در عبادات، بویژه اعمال عبادی استجابی، با نشاط به عبادت پردازید. در روایت توصیه شده که برای پیدا کردن نشاط یکی از راهها این است که عبادت با خدا را همچون معامله ای در نظر آورد. همان طور که در مسائل دنیوی، در معامله ای که سودی عاید انسان می شود، روح نشاط پیدا می کند، در مسائل عبادی چرا نباید چنین محاسبه ای کرد. ان کان الثواب من الله فالكسل لماذا (۲۱۳) اگر معتقدیم که در ازای عبادت ثواب و پاداش است، توء کسالت چرا؟! اتقوا الله ولا تملوا من الخیر ولا تکسلوا (۲۱۴) تقوای الهی پیشه گزینید و ملول و افسرده از کار خیر نشوید و تنبلی نورزید. فان الله

عز و جل و رسوله غنیان عنکم و عن اعمالکم انتم الفقراء الی الله پس خدا و رسول از اعمال آدمیان بی نیازند . و شماها به خداوند محتاج هستید . انما اراد الله عز و جل بلطفه سببا ید خلکم به الجنة (۲۱۵) این است و جز این نیست که خدای تعالی از روی لطفی که نسبت به بندگان دارد ، اراده کرده است که مؤمنین را داخل در بهشت گرداند . علی علیه السلام فرمود : بالعمل یحصل الثواب لا بالکسل (۲۱۶) با عمل ، ثواب و پاداش تحصیل می شود نه با تنبلی تاخیر العمل عنوان الکسل (۲۱۷) علامت کسالت ، تاخیر انداختن عمل است . از نظر تربیتی ، بزرگان دستور داده اند که با تنبلی و کسالت ، از ادای مستحبات چشم پوشی کنید . در واجبات هم دستور فرموده اند که نفس را قبل از عبادت ، آماده سازید . یکی از بزرگان می فرمودند که خوب است قبل از نماز ، انسان یکی دو دقیقه با خود فکر کند و در انعام الهی که خداوند به وی داده است توجه کند و حمد و شکر الهی کند و آنگاه به عبادت پردازد . علی علیه السلام در ضمن نامه ای به حارث همدانی مرقوم فرمودند : و خارع نفسک فی العبادۃ و ارفق بها ولا تقهرها نفس را در هنگام عبادت گول بزن و با آن مدارا کن و بر آن فشار و زور نیاور . وخذ عفوها و نشاطها وقتی آن حالت گذشت و شادابی در نفس پدید آمد ، از آن بهره گیر . الا ماکان مکتوبا علیک من الفریضۃ (۲۱۸) مگر آنچه به عنوان واجب بر تو نوشته شده است . یعنی در واجبات این حرفها نیست . وانه لابد من قضایها و تعاهدها عند محلها (۲۱۹) در واجبات ناگزیر از ادای آن هستی و در وقت و شرایطی که برای آن مقرر شده است باید انجام بدهی . از مطلب فوق نتیجه می شود که مؤمن تحت تاءثیر فشارها جسمانی ، افسردگی خاطر پیدا نمی کند . نقل است که یکی از انبیا به جایی می رفت . در راه کسی را دید که دست و پایش فلج است و چشمانش هم کور و بر لب ذکر الحمدالله می گوید . یکی یکی نعمتی که خدا در حقش کرده بود می شمرد . این شادابی روح به واسطه اتصال به مبداء وجود است . اصولا آلام و دردهای دنیوی با عبادات تخفیف پیدا می کند . الا بذكر الله تطمئن القلوب (۲۲۰) یاد رسول خدا به دلها آرامش می بخشد . قریبا امله آرزویش نزدیک است . مقصود از امل آرزوهای دنیوی است که به طول امل نیز تعبیر کرده اند . یعنی انسان معقد شود که در دنیا سالها باقی خواهد بود . قهرا چنین تفکری منجر به تحصیل توابع حب بقا در دنیا خواهد شد . توابع بقا چیست ؟ پول زندگی ، تجارت . روشن است که کسی که می داند فردا می میرد ، محبتش به دنیا با کسی که فکر می کند هزار سال عمر خواهد کرد متفاوت است . استمرار بقا در دنیا ، آرزوی مذموم است که با حب به توابع بقا همراه است . از نظر علمی ، یک شاخه طول امل به رذیله عقلانی جهل و شاخه دیگر آن به رذیله شهوانی حب دنیا مربوط است . آرزوی دراز دو اثر زشت دارد که موجب بدبختی انسان می شود : ۱ . آدمی را از اعمال صالح باز می دارد و به کارهای زشت دچار می کند . علی علیه السلام فرمود : اطول الناس املاء سوء هم عملا (۲۲۱) هر چه آرزوها بلندتر باشد ، اعمال قبیح تر است . ما اطلال احد فی الامل الا قصر فی العمل (۲۲۲) هیچ کسی آرزوی دراز پیدا نکرد مگر آنکه کوتاه کرد در عمل . یسیر الامل یوجب فساد العمل (۲۲۳) آرزوهای بیجا فساد عمل می آورد . ۲ . باعث فراموشی مرگ می شود . علی علیه السلام فرمود : الامل ینسی الاجل (۲۲۴) آرزو فراموش می گرداند مرگ را . آرزو حجاب اجل و مانع دیدن مرگ است . در روایتی علی علیه السلام فرموده اند : ان اشد ما اءخاف علیکم خصلتان اتباع الهوی و طول الامل (۲۲۵) شدیدترین چیزی که بر شما می ترسم دو خصلت است : تبعیت از هوای نفس و آرزوی دراز . واما اتباع الهوی فانه یعدل عن الحق اما پیروی از نفسانیات باعث می شود که آدمی از حق باز بماند . یعنی چشمانی که آلوده و عملا کور است . نمی تواند حق را مشاهده کند . واما طول الامل فانه یورث الحب للدنیا ثم قال الا- ان الله تعالی یعطى الدنيا من یحب و ینغض اما آرزوی دراز ، موجب حب به دنیاست . سپس فرمودند : همانا خدای تعالی دنیا را به هر کس ، چه دوست بدارد یا ندارد ، می دهد . اما کسی را که دوست دارد چیزی اضافه می دهد . و اذا احب عبدا اعطاه الایمان بنده ای را که دوست ندارد به او ایمان عطا می کند . مطابق سخن علی علیه السلام ، مومن آرزویش اندک است . چون زندگی بدون آرزو امکان ندارد . آرزوی مؤمن ، نزدیک است ؛ یعنی مال امروز و به مقدار متعارف است . وقتی آرزو کم بود ، دنباله اش آثاری پدید می آید .

قسمت یازدهم

قلیلا- زلله متوقعا لاجله لغزشهایش کم و مرگ را محقق می بیند . طول امل دو اثر داشت : ۱ . عمل را فاسد می کرد ؛ ۲ . موجب فراموشی مرگ می شد . مؤ من آرزویش اندک است ، به همین دلیل مبتلای به آثار شوم طول امل نمی شود . از این رو ، لغزشهایش اندک است و انتظار مرگ را می کشد . دل بستگی به حق تعالی ، مرگ را در نزد انسان به صورت رها شدن از آزارها جلوه می دهد . انتظار مرگ برای مومن ، در حکم فرج بعد از شدت است . دنیادار ابتلا و اذیت و در نزد اولیا تلخ است . حقیقت دنیا ، زشت و کریه است و مفارقت از آن آرزوی انبیاست . خاشعا قلبه ذاکرا ربه قانع نفسه منفا جهله مؤ من قلبش خاشع است ذاکر پروردگار است ، نفس او قانع است و جهلش زدوده است . قوای درونی انسان مطابق اصطلاح اهل معرفت ، قلب و نفس و عقل است . قلب محور محبتها و احساسات آدمی است . نفس محور خواسته های حیوانی است ، اعم از شهوت و غضب ، و عقل محور ادراکات کلی است . در این روایت ، امیرالمؤمنین علیه السلام هر سه محور عقل و نفس و قلب را مطرح می فرمایند . خشوع امری است قلبی ، مؤ من قلبش خاشع است و اگر در ظاهر هم فروتنی دارد ؛ این تواضع و فروتنی ناشی از همان خشوع قلبی است ؛ اما خشوع مومن به چه کسی است ؟ جمله بعد توضیح می دهد . ذاکرا ربه به پروردگارش متذکر است . ذکر در اینجا مطلق است و شامل ذکر باطنی و ظاهری است . فروتنی قلب مؤ من از ذکر رب ناشی می شود . چرا حضرت ، تعبیر رب به کار برده اند و کلمه الله را ذکر نکرده اند ؟ رب ، صفت ربوبیت و مقام تربیت است . مومن آنگاه که متذکر الطاف و مراحم حضرت حق می شود ، دلش خاشع می شود . از نظر زمانی هم محدودیتی ندارد . مؤ من در همه زمانها در همه زمانها ذاکر رب است ؛ اما نفس مومن چگونه است ؟ حضرت در دنباله روایت می فرمایند : قانعاً نفسه نفسش به آنچه دارد قانع است . قناعت از ملکات فضایل نفسانی است . مومن به حد کفاف قانع است . اما کفافی که مقرون به رضا و خشنودی است . قناعت ضد حرص و فزون طلبی است . حرص از صفات جهنم است . آنگاه که به جهنم خطاب می شود : هل امتلات آیا پر شدی . جهنم می گوید : هل من مزید (۲۲۶) آیا باز هم چیزی هست . قناعت ، در مومن یک اصل است ؛ علی علیه السلام فرمود : لن یلق المؤمن الا قانعا (۲۲۷) هیچ گاه مؤ منی را نخواهی دید که قانع نباشد . القناعه علامه الانقیاء (۲۲۸) قناعت نشانه اهل تقواست . از نظر عقلی ، علی علیه السلام درباره مومن می فرمایند : منفا جهله جهل از مومن منفی است . یعنی مؤ من ، به علاوه جهل نیست ، منهای جهل است . جهل گاهی در برابر علم قرار می گیرد و علم را اگر به معنای یادگیری بدانیم ، مؤ من از این نظر منفی از جهل است . مومن اهل یادگیری است و اجازه نمی دهد چیزی برایش مجهول باشد . دین آمیخته با ناهمی نیست ؛ منافاتی ندارد که انسان متدین باشد و همه چیزهای مفید را بداند . زمانی به غلط میان دین و علوم ، به ویژه علوم تجربی قائل به ناسازگاری بودند ؛ اما این مطلب به صورت حیل ای از جانب اجانب مطرح شده بود . به بهانه تضاد علم و دین قصد ترویج بی دینی داشتند . در صورتی که متون دین چنین نسبتی را درست نمی داند . علی علیه السلام می فرماید : الايمان والعلم اخوان تواءمان و رفیقان لا یفترقان (۲۲۹) ایمان و علم دو برادرند که با یکدیگر تواءمند و دو رفیقند که جدایی ناپذیرند . علی علیه السلام می فرماید : تعلموا العلم و تعلموا مع العلم السکینه و الحلم فان العلم خلیل المومن و الحلم وزیر (۲۳۰) علم را بیاموزید و بیاموزانید با علم آرامش و حلم را که علم دوست مؤ من و حلم وزیر اوست . مقصود ، علوم آموختنی است . گاهی هم جهل در برابر عقل قرار دارد . یعنی همان شعور باطنی که ادراک کلیات می کند . چنان که در روایت مشهور کافی امام صادق علیه السلام جنود عقل را در برابر جنود جهل مطرح می فرمایند . این عقل ، اعم از نظری و عملی است ؛ به این معنی مؤ من اهل تفکر است . در روایتی ، امام علی علیه السلام کمال ایمان را در سه چیز دانسته اند : ثلاث من کن فیه کمال ایمانه ، العقل و الحلم و العلم (۲۳۱) سه چیز اگر در شخصی باشد ایمانش کامل می شود ، عقل ، حلم و علم للمؤ من عقل و فی و حلم مرضی و رغبه فی الحسنات و فرار من السيئات (۲۳۲) مؤ من عقل وافی دارد و بردباریست پسندیده و

رغبت به حسنات دارد و از سیئات فرار می کند . جمله های این روایت با آنچه در سابق درباره طول امل بحث کردیم کاملاً مناسبت دارد . عاقل هیچ گاه اعتماد به آرزوهای بیجا نمی کند ، طول امل ناشی از جهل است . چنان که در روایت آمده است : العاقل يعتمد علی عمله الجاهل يعتمد علی امله (۲۳۳) عاقل بر عمل و جاهل بر امل تکیه می کند . سهلا امره کارش آسان است . امر در اینجا می تواند چند معنا داشته باشد . ۱ . از نظر امور دنیوی خیلی آسان زندگی می کند . چنان که در روایتی درباره رسول الله صلی الله علیه و آله تعبیر به خفیف المؤمنه وارد شده است . ۲ . در برخورد با جاهل خیلی راحت تحمل می کند . ۳ . اهل تکلف نیست و دیگران را هم وادار به تکلف نمی کند . حزینا لذتیه مؤمن در خصوص گناهانش اندوهناک است . در جمله های سابق از حزن مذموم بحث کردیم . امیرالمؤمنین علیه السلام با تعبیر ولا یحزن علی ما اصابه این حزن را از مومن مبر دانستند . اما حزن درباره گناهان را حزنی ممدوح تلقی فرمودند . چون آن حزن ، حزن برای دنیا بود در حالی که این حزن جهت اخروی دارد . ریشه این حزن فهم و بینش مؤمن است . آنگاه که مؤمن لذت معصیت را با سختیها و ناراحتیهای آخرت مقایسه می کند از گناهانش سخت پشیمان و اندهناک می شود ، بنابراین حزن از معصیت ریشه عقلایی دارد . در روایتی از علی علیه السلام در این زمینه آمده است . لا توازی لذة المعصیة فضوح الاخرة و اءلیم العقوبات (۲۳۴) لذت معصیت با رسوا شدن در آخرت و عذاب الیم قابل قیاس نیست . لاتهتکوا استارکم عند من یعلم اسرارکم (۲۳۵) پرده دری نکنید در پیش روی کسی که اسرار شما را می داند . حزن ممدوح آثار مثبت سازنده ای در زندگی انسان دارد . از جنبه عملی ، حزن ممدوح سازنده است . این حزن جلب رحمت حق می کند . رسول خدا صلی الله علیه و آله در ضمن روایتی در این باره می فرماید : اذا کثرت ذنوب العبد و لم یکن له من العمل ما یکفرها ابتلی الله تعالی بالحزن لیکسرھا . فان فعل ذلک و الا عذبه فی قبره (۲۳۶) آنگاه که گناهان بنده فزونی گرفت و اعمال حسنه اش توان پوشش سیئات را نداشت ، حق تعالی وی را به حزن مبتلا می کند . اگر این حزن اصلاحش کرد و گرنه خداوند او را در قبر و عالم برزخ عذاب می کند . شایان توضیح است که برای مؤمن عالم برزخ از دنیا و آخرت سخت تر است . چون در دنیا توبه وجود دارد و در قیامت شفاعت اما در برزخ شفاعت هم نیست . در دنباله این روایت ، حضرت رسول صلی الله علیه و آله عذاب قبر را هم لطف الهی دانسته و در حکمت این لطف فرموده اند : فیلقاه الله عز و جل یوم یلقاه و لیس شیء یشهد علیه لشیء منه برای آنکه می خواهد پاکش کند تا وقتی در قیامت خدای تعالی را ملاقات کرد چیزی نباشد تا شهادت بر گناهان او دهد . رسول الله صلی الله علیه و آله در مدح حزن ممدوح فرموده اند : ان الله تعالی یحب کل قلب حزین (۲۳۷) خداوند تعالی دوست می دارد آدمی را که اندوهگین باشد . حزن ممدوح در نسبت با عقاید و روابط روحانی با بحث محبت گره خورده است ؛ به ویژه درباره شیعه که ارتباط محبتی شدید با ائمه اطهار علیه السلام دارد . اللهم ان منا شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا (۲۳۸) خدایا شیعیان ما از ما هستند و از باقیمانده طینت ما خلق شده اند : یعنی رابطه تنگاتنگی از نظر حالات روحی ، همچون فرح و حزن میان ائمه اطهار و شیعیان وجود دارد . یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا از شادی ما شادمان و از حزن ما اندوهگین می شوند (۲۳۹) مطابق آنچه از مدارک دینی استنباط می شود ، در میان حزن رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و ائمه شیعه علیه السلام ، حزنی فوق شهادت صدیق طاهره ، حضرت زهرا سلام الله علیها ، وجود ندارد . میتة شهوتة مؤمن شهوتش مرده است . عین این مضمون را علی علیه السلام درباره عاقل به کار برده اند : العاقل من امات شهوتة (۲۴۰) عاقل کسی است که شهوتش را بمیراند . شکی نیست که قوا و نیروهایی که خداوند به ما عنایت فرموده است ، خیر است . شهوت و غضب نعم الهی اند ؛ شهوت نیروی جاذبه و غضب قوه دافعه در انسان است . اگر این جذب و دفعها در بدن انسان نباشد ، بقایی برای پیکره نخواهد بود . خیر بودن این قوا در این است که وسیله استکمال انسان هستند . تفاوت انسان و حیوان در نیروی عقل و قلب اوست . حد استفاده از شهوت و غضب را عقل معین می کند . در روایات ، آنگاه که در باب شهوت و غضب سخن گفته شده است ، آنچه مورد نهی است غلبه شهوت است نه خود شهوت . خود شهوت به طور مطلق مذمت نشده است . ایاکم و تحکم الشهوات علیکم فان عاجلها ذمیم و آجلها و خیم (۲۴۱)

بترسید از اینکه خواسته های نفسانی ، بر قلبهای شما حاکم شود . پس آنچه از آنها بزودی به شما می رسد نکوهیده است و آنچه از آنها در آینده نصیب شما می شود وخیم است . طاعة الشهوة تفسد الدين (۲۴۲) ، الانقياد للشهوة اءدوء الداء انقياد در برابر شهوات ، بالاترین دردهاست . شهوت اعم از شهوت جنسی است . مطلق میل و رغبت انسان به امور مادی را شهوت گویند . در تحلیل موضوع شهوت با سه مسئله کمیت مصرف شهوت ، کیفیت و موضع و مقام استفاده روبرو هستیم . بنابراین شهوت ، ابزار تکامل معنوی انسان است ؛ بحث درباره نحوه استفاده از آن است . چنان که علی علیه السلام فرمودند : اغلب الشهوة تكمل لك الحكمة (۲۴۳) چیره شو بر شهوت تا حکمت برایت به کمال برسد . من ملک شهوته كان تقيا (۲۴۴) کسی که مالک شهوتش است ، پرهیزگار خواهد بود . تقدم شهوت بر دين هلاک کننده است ؛ بنابراین ، رابطه انسان و شهوت از نوع رابطه حاکم و محکوم ، مالک و مملوک و راکب و مرکوب است . مردن در این روایت به معنای از بین بردن نیست . مقصود این است که در برابر حکم عقل و شرع ، قوای غضب و شهوت در مالکیت نباشند . چنان که وقتی قرآن کریم از غیبت سخن می گوید به خوردن گوشت مرده برادر مثل می زند . مقصود قرآن این نیست که آیا از شما کسی دوست دارد گوشت برادر ، آن هم مرده اش را بخورد ؟ ! مقصود این نیست که برادر مؤمن در وقت غیبت حضور ندارد تا از خودش دفاع کند . مگر آدمی غیب کسی را که می کند ، مرده است ؟ مرده که غیبت ندارد . مقصود این است که برادر مومن فاقد قدرت دفاعی است . همان طور که مرده از خود حرکتی ندارد و عکس العمل نشان نمی دهد ، قوای حیوانی انسان مؤمن ، در برابر عقل وی چنین حکمی دارند . انسانی که شهوتش مرده نباشد و شهوت را بر عقلش حاکم کند ، از نظر متون دینی ، انسانی است که اسیر و برده و مصداق انسان آزاد نیست . علی علیه السلام بردگی شهوت را فوق بردگی ظاهری تلقی فرموده اند : عبدالشهوة اذل من عبد الرق (۲۴۵) بنده شهوت خوارتر از بنده زرخیر است . مغلوب الشهوة اذل من مملوك الرث (۲۴۶) مغلوب شهوات خوارتر از برده است .

قسمت دوازدهم

کظوما غیظه خشمش را بسیار فرو می خورد . درباره این جمله ، قبلا- هم بحث شده است . در حقیقت این جمله به موضوع قبل مربوط است . همان طور که شهوت مؤمن در اختیار عقل است غضبش هم مرده است و در اختیار عقل و شرع است . اما چرا این جمله ها تکرار حکمت آن در نکاتی است که فوق العاده برای سازندگی روح موثر است . صافیا خلقه خوی مؤمن مصفاست . صافی در مقابل کدر است . خوی مومن کدورت ندارد . کدورت بر اثر چه عواملی پدید می آید ؟ جمله های قبل در واقع روشن کننده این معناست . خوی مؤمن آنگاه کدر می شود که شهوت و خشمش افسار گسیخته باشد ؛ آنگاه که شهوت و غضب بمیرند کدورتی نمی ماند ؛ مرحوم مجلسی فرموده اند که معنای سخن مولا این است که مومن بر خوردهایش با نرمی است و خشونت در رفتار ندارد . این سخن درست است اما تمام نیست . این معنا یکی از شاخه های خوی مومن است . آمانه جاره همسایه مومن از وی در امان است . یک زمان به مناسبتی به سراغ روایات مربوط به جار رفتم . حدود چهار تا پنج حدیث عجیب یافتم . همسایه مشمول هیچ یک از محیطهای تأثیر گذار که بر شمردیم ، نیست . همسایه نه قوم و خویش است ، نه همدرس ، نه همکار و نه رفیق ، این رابطه ، نوعی رابطه اجتماعی است که بسیار هم شایان توجه است . در روایتی از امام صادق علیه السلام ، منقول از رسول خدا صلی الله علیه و آله ، خوب همسایه ای داری کردن شاخصه ایمان شناخته شده است : اعلم بفرائض الله تكن اتقى الناس (۲۴۷) عمل به واجبات کن تا متقی ترین مردم باشی . تا آنجا که می فرماید : واحسن مجاورة من جاورك تكن مومنا (۲۴۸) خوب همسایه داری کن با کسی که همسایه تو شده است تا مومن شوی . تعبیر ، خیلی والا است . معلوم می شود اگر این صفت نباشد ، ایمان زیر سؤال می رود . شخصی آمد خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و عرض کرد خانه ای خریده ام و همسایه ای دارم که نه به وی امید خیری دارم و نه از شرش آسوده خاطر ، پیامبر صلی الله علیه و آله دستور دادند که علی علیه السلام و ابوذر و سلمان و

گاه مقداد در مسجد با صدای بلند اعلام کنند: المؤمن من آمن جاره یواثقه (۲۴۹) مؤ من کسی است که همسایه اش از ظلم و شر او ایمن باشد. ضعیفا کبره خود بزرگ پنداری مؤ من ضعیف است. یعنی انتزاع رذیله باطنیه تکبر نمی شود. کبر در این روایت به معنای تکبر نیست. بزرگ منشی است. البته مورد بحث ما در اینجا مؤ منان هستند، و ما درباره صفات اولیای خدا بحث نمی کنیم، این صفاتی که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید مختص خودشان نیست، عده ای از مومنان را هم در بر می گیرد. قانعا بالذی قدرله مؤ من درباره آنچه دربارش مقدر شده است، قانع است. مؤ من قناعت نمی ورزد برای آنکه راحت طلبی را پیشه کند، بلکه این صفت را به عنوان ایمان می طلبد. راحت طلبی، خود خواهی است؛ خدا خواهی مومن، او را به قناعت می رساند. متینا صبره صبر مومن متین است. در جمله ها و عبارات قبل، از عقل ممزوج به صبر سخن گفتن شد، در این جمله خود صبر محل بحث است؛ از این روایت می توان دریافت که صبر به یک اعتبار به متین و غیر متین تقسیم می شود. از نظر لغوی متین به معنای محکم است. جبل متین یعنی ریسمان محکم. صبر نیز مطابق آنچه در سابق گذشت عبارت از آرامش روح و پایداری آن در برابر شداید و مشکلات است. یکی از معانی متانت در صبر این است که انسان در برابر تمام مراتب مصائب و مشکلات پایداری بورزد. ممکن است شخصی در برابر معصیتی پا بر جا باشد، اما در مقابل معصیتی دیگر از جا کنده شود. مومن صبرش متین است، یعنی هیچ گاه صبر از وی جدا نمی شود و بی صبری از مومن مشاهده نمی شود، گرچه صبر در مواقعی ممکن است کم شود. امیرالمؤمنین علیه السلام که تجسم کلمات نورانی بحث، در این روایت است در یک مورد اظهار می فرمایند که صبرم کم شد و نمی فرمایند صبرم تمام شد و آن در وقت تدفین همسر بزرگوارشان، حضرت زهرا سلام الله علیهاست. در تاریخ می نویسد وقتی علی علیه السلام بدن زهرا علیه السلام را تجهیز فرمود دو رکعت نماز خواند و بعد صورت مبارکش را به سوی آسمان بلند کردند و این عبارت را فرمودند: هذه فاطمة بنت نبیک اخرجتها من الظلمات الی النور (۲۵۰) خدایا این فاطمه دختر پیامبر توست که او را از ظلمت مادیت به سوی نور معنویت کشاندی. حضرت علی علیه السلام در تدفین حضرت زهرا علیه السلام به دو مشکل برخورد. ۱. مشکل اول علی علیه السلام، آنی است که همسری که تنها او مقامات وی را درک کرده است و در عالم وجود بی نظیر است، از دستش رفته؛ مشکل این است که چگونه این وجود مقدس را دفن کند؟ در خطبه ۲۰۳ نهج البلاغه، به هر دو شکل اشاره می فرماید: در آن خطبه می فرماید آنگاه که خواست پیکر زهرا (س) را دفن کند ناگاه دو دست ظاهر شد. این دستها را علی علیه السلام خوب می شناسد. به وسیله این دستها بزرگ شده است. تا دستان رسول الله صلی الله علیه و آله را مشاهده نمود، عرض کرد: السلام علیک یا رسول الله منی و من ابنتک النازله فی جوارک (۲۵۱) سلام بر تو ای رسول خدا از ناحیه خودم و از ناحیه دخترت مشکل اول را با رسول الله صلی الله علیه و آله در میان نهاد؛ فرمود ای پیامبر صلی الله علیه و آله بدادم برس که صبرم کم شد. ۲. مشکل دوم علی چیست؟ زهرا (س) امانتی بود در نزد علی؛ به رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کند؛ فلقد استرجعت الودیعة و اخذت الرهینة اما متوجه می شود که این زهرا، زهرایی نبود که از رسول الله صلی الله علیه و آله تحویل گرفته است؛ به پیامبر عرض می کند: ستنبتک ابنتک بتضافر امتک علی هضمها فاحفها السؤال بزودی تو را خبر می دهد که چگونه امت فراهم گردیدند و بر او ستم ورزیدند از او بپرس. ای رسول خدا من معذرت می خواهم. من کوتاهی نکردم، این کار کاری بود که امت تو درباره دخترت روا داشتند. محکما امره مؤ من، محکم است. مراد از امر در اینجا این نیست که وقتی مومن امر می کند به چیزی، محکم امر می کند، بلکه مقصود این است که در امور دنیوی و اخروی مومن محکم است. نه در کارهای دنیایی اش تزلزل دارد و نه اخروی، آخرت مومن او را از دنیا و دنیایش او را از آخرت باز نمی دارد؛ چنان که امام صادق علیه السلام در ضمن روایتی فرمودند: قال لقمان لابنه: خذ من الدنيا بلاغا ولا ترفضها فتكون عیالا. علی الناس ولا تدخل فیها دخولا یضیر بآخرتک (۲۵۲) لقمان به فرزندش می فرمود: از دنیا به اندازه کفایت بهره بردار اما چنین نباشد که دنیا را طرد کنی (چون هیکل انسانی زندگی می خواهد) که سربار بر مردم باشی و داخل در دنیا نشو به گونه ای که ضرر به آخرت بزند. پس اگر تلاش نکنی

، باید سربار دیگران باشی . اما مطلب اساسی این است که جنبه دنیوی به امر آخرتی ضرر نرساند . کثیرا ذکره مومن ذکرش زیاد است . در گذشته هم ذکر ربه فرمود . در اولی فرمود که مومن اهل ذکر است و در اینجا به کثرت ذکر مومن اشاره فرموده است . در هر دو جا هم ذکر مومن از باطن به ظاهر سرایت می کند . یعنی ، مومن در اکثر اوقات ؛ دلش مترنم به یاد حق است . چرا مومن به ذکر محتاج است ؟ پاسخ این است که روح مانند جسم محتاج تغذیه است . ذکر حق تجدید عهد و پیمان با حق است . در دوستیهای ظاهر هم اگر دوستان را نبینیم ، بقای این پیوند به این است که به یادش باشیم . مدتی که گذشت و به یادش نبودیم ، یادمان می رود که چنین پیوندی بوده است . مثلا تصور کنید ده سال حتی به یاد دوستان هم نیفتید ، دیگر دوستی نمی ماند . به تعبیر دیگر دوستی امر اضافی است . محب ، محبوب می خواهد و محبت رشته ای است که به سوی محبوب متمایل است . اگر محبوب فراموش شود ، مضاف الیه باقی نمی ماند . در نتیجه ، دوستی باقی نمی ماند . آنچه محبت را حیات می بخشد ، یاد محبوب است . لذا دائم الذکر بودن از ویژگیهای مومن است . علی علیه السلام فرمود : المؤمن دائم الذکر (۲۵۳) مومن دائم الذکر باشد . مداومه الذکر قوت الارواح و مفتاح الصلاح (۲۵۴) مداومت ذکر ، غذا و قوت ارواح و کلید صلاح است . ذکر الله قوت النفوس و مجالسه المحبوب (۲۵۵) ذکر خدا قوت نفسها و همنشینی دوست است . و فی الذکر حیاة القلوب (۲۵۶) در یاد آوری خدا زنده شدن دل است . اثر ذکر کثیر ، غیر از آنچه غذای روح است ، تقویت و تشدید پیوند دوستی با خداست ؛ در دوستیهای دنیوی هم این قاعده جاری است ؛ چنان که در مصیبتها ، اگر متوفا برای نزدیکان خیلی محبوب باشد کاری می کنند که محاسن و نیکیهای متوفا را به یاد شخص بیندازند تا از این طریق با او پیوند دوباره ای برقرار کند و آرامش یابد . ذکر زیاد تقویت کننده رشته و داد است . کثرت ذکر اثر سلبی خوبی هم دارد و آن طرد شیاطین است . چون دل باید فقط به یکی بسته شود . علی علیه السلام فرمود : ذکر الله دعامة الايمان و عصمة من الشيطان (۲۵۷) ذکر خدای تعالی ستون قوی ایمان و موجب محافظت از شیطان است . علی علیه السلام فرمود : ذکر الله راس مال كل مؤمن و ربحه السلامة من الشيطان (۲۵۸) یا خدای تعالی سرمایه مؤمن است و سود و بهره اش سلامت از شیطان در آیات قرآن ، حقیقت عبادت و پرستش ، ذکر خدا است . ذکر الله مغز عبادت است . در زمینه نماز که مطابق روایات ، ترکش موجب کفر عملی می شود ، خدای تعالی می فرماید : اقم الصلوة لذکری (۲۵۹) پیادار نماز را برای یاد من یعنی نماز بدون ذکر ، نماز نیست . علی علیه السلام در ابتدای خطبه البلاغه در این زمینه می فرماید : استدیمو الذکر فانه القلب و هو افضل العبادة (۲۶۰) مداومت بر ذکر کنید که ذکر الله قلب را نورانی می کند و با فضیلت ترین عبادت است . ذکر الله حتی در دید عقلی و تفکر فلسفی اثر می گذارد . الذکر نور العقل (۲۶۱) در روایات بسیاری آمده است : المؤمن من ينظر بنور الله (۲۶۲) مؤمن با نور خود نظر می کند . نظر مومن بسیار موشکافانه است . آنگاه که مومن در مسئله ای به دقت تفکر می کند ، این دقت از آن وابستگی به الله تعالی ناشی می شود . زمانی من به حضرت امام خمینی (ره) عرض کردم که دقت در مسائل علمی ، استعداد مغزی زیادی می طلبد . ایشان می فرمودند این گونه دقتها حاصل بستگی به خداست . اثر دیگر ذکر الله ، آرامش قلوب است . الا بذکر الله تطمئن القلوب (۲۶۳) در امور دنیوی هم اگر برای کسی مصیبتی رخ دهد برای آرامش بخشی به وی ، محبوبش را به یادش می آوریم . آن محبوب به او آرامش می دهد . خداوند محبوب مؤمنان است و یادش آرامش دهنده است . قرآن علمی را که منهای ذکر خداست ، تاءید نکرده است . فاستلوا اهل الذکر (۲۶۴) از اهل ذکر بپرسید . برخی در معنای این آیه گفته اند اهل الذکر یعنی اهل البیت در جواب گفته اند ، که قرآن می توانست بگوید : فاستلوا اهل البیت چرا اهل ذکر فرمود . برخی گفته اند مقصود اهل علم است . باز سؤال می کنیم که چرا نفرمود فاستلوا اهل العلم . حقیقت این است که خداوند خواسته است مقام ذکر را امتیاز دهد . از دنبال آیه که می فرماید : فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون در می یابیم که علم بی ذکر ، مفید نیست . از نظر عملی ، مداومت بر ذکر ، موجب می شود که نهان و آشکار مؤمن نیکو شود ؛ علی علیه السلام فرمود : من عمر قلبه بدوام الذکر حسنت افعاله فی السر و الجهر (۲۶۵) کسی که قلبش را به دوام ذکر معمور کرد افعالش در نهان و آشکار نیک می شود . همه این آثار

مثبتی که درباره ذکر گفته شد اختصاص به ذکر می دارد که از درون ناشی می شود؛ صرف لفظ، منشاء آثار نیست. اهل معرفت ذکر بی مغز را گناه می دانند. زبان می گوید استغفرالله اما دل بی خبر است. این استغفار مصداق ذنب یحتاج الی التوبه و الاستغفار یعنی گناهی است که خود محتاج توبه و استغفار است. البته وصول به مقام ذاکرین دشوار است؛ چنان که رسول الله صلی الله علیه و آله در وصیتی که به علی علیه السلام فرمودند سه عمل را دشوار توصیف فرمودند، به طوری که طاقت بشر را طاق می کنند، عمل اول مواسات داشتن با برادران ایمانی در مسائل مادی است؛ عمل دوم انصاف دادن مردم است از پیش خود، و عمل سوم ذکر الله تعالی علی کل حال است. یعنی به یاد خدا بودن در همه حال. این عمل را از اعمال دشوار است که کمتر کسی موفق به تحقق آن می شود، زیرا ذکر خدا تکرار الفاظ نیست، چنان که امام صادق علیه السلام در روایتی حقیقت ذکر را تشریح فرموده اند: ولکن اذا ورد علی ما یحرم علی خاف الله و عز و جل عنده و ترک (۲۶۶) آنگاه که با حرامی برخورد کرد از خداوند تعالی بیم کند و عمل را ترک نماید. حقیقت یاد خدا، این است. یخالط الناس لیعلم با مردم ارتباط دارد برای آنکه یاد بگیرد. مؤمن با مردم ارتباط دارد، اما این ارتباط بی هدف و لغو یا مضر نیست. مؤمن از ارتباط با مردم بسیاری چیزها یاد می گیرد.

قسمت سیزدهم

و یصمت لیسلم مؤمن سکوتش برای سالم ماندن است. سالم ماندن مؤمن به معنای سلامت از آفات گفتار است. ویسأل لیفهم مؤمن سؤالش برای فهمیدن است. ویتجر لیعین مؤمن برای بی نیاز شدن به دنبال کار و تجارت می رود. غنیمت در اینجا مالی است که مومن با تلاش به دست می آورد و هم حوائج زندگی اش را مرتفع می سازد. این عبارت مولا با آیه یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم (۲۶۷) تطبیق می کند. لاینصت للخیر لیفجر به (یالیفخر به) سکونت مؤمن از گفتار خیر برای فخر فروشی نیست. حضرت، با این عبارت، حالت انحصارطلبی در دانش را نکوهش کرده اند. مثلاً شخصی که طرحی یا کشفی در مسائل علمی می کند اما آن را تعلیم نمی دهد، مؤمن نیست. دوست دارد یاد بگیرد. در برخی نسخه ها لیفجر به آمده است؛ یعنی مؤمن در برابر فجور و گناهی که کسی می خواهد انجام دهد ساکت نمی نشیند. ولا یتکلم لیتحبر به علی من سواه تکلمش از روی فخر فروشی و برتری طلبی بر دیگران نیست. نفس منه فی عناء و الناس منه فی راحة تعب نفس لاخرته فاراح الناس من نفس. خودش را برای آخرتش به زحمت افکنده و مردم را از خود راحت ساخته. درباره این روایت، علما دو معنای مختلف کرده اند: ۱. رنج مؤمن از خود به دلیل اهتمام به طاعات و ریاضات است و چون به کار خویش مشغول است طبعاً نمی تواند مزاحمت و تعرضی به دیگران داشته باشد. جمله بعد هم تفسیر همین سخن است که. تعب نفس لاخرته فاراح الناس من نفس. ۲. مؤمن تسلیم نفس اماره نمی شود. آنچه از ناحیه مؤمن در عذاب است. نفس اماره است که از ناحیه مومن در رنج و مشقت است؛ اما اینکه مردم از او در آسایش اند، جهت این است که مومن خودسازی کرده و حالت حلم و بردباری برای روحش پدید آمده است. از این رو، با مردم تعرض و برخوردی ندارد. از عبارت فوق، می توان دریافت که میان راحتی مردم و ناراحتی مؤمن رابطه ای وجود دارد؛ مؤمن راحت طلب نیست، آسایش را برای دیگران می خواهد اگر چه به قیمت ناراحتی خود او تمام شود. به اعتقاد من معنای عبارت، فوق چنین مطلبی است. نفس منه فی عناء نفس حیوانی من و شما راحت طلب است و روح ایمان است که قادر به مهار اوست. بنابراین، مؤمن نه تنها آسایش خود را به بهای اذیت دیگران نمی خواهد بلکه حاضر است ناراحتی برادر مؤمنش را تحمل کند تا او راحت باشد. اما جهت مشقت مؤمن اخروی است چنان که در متن روایت آورده است. برخی ممکن است سوال کنند، چه فرقی می کند که چه جهتی داشته باشد؟ جهت مادی و انسانی باشد یا جهت اخروی؟ پاسخ این است که جهت مشقت، تأثیر عملی دارد. اگر مومن برای خدا تحمل مشقات کند، هرگز توقع تشکر ندارد؛ در حالی که اگر مشقتها برای باقیات دنیوی باشند، عکس العمل فردی که شخص خود را به خاطر وی به مشقت انداخته است در روحیه اش اثر می

گذارد. عدم تشکر یا کفران نعمت، عکس العمل منفی در ایجاد خواهد کرد. اما این که مؤمن راحت طلبی نیست به دلیل ینش عمیقی است که دارد. مومن در دنیا راحت طلب نیست چون آسایش آخرت را می‌طلبد. ناراحتیهای دنیا را به جان می‌خرد که در آخرت راحت باشد. جامعه اسلامی اگر تنها به همین یک حدیث مولا امیرالمؤمنین علیه السلام پایبند باشد، در این جامعه نه یک تن در آسایش مطلق است و نه یک تن در مشقت مطلق، بلکه همه افراد آسایش نسبی دارند. در چنین جامعه ای و داد و محبت روز به روز بیشتر می‌شود؛ چون ما از کسی که خود را برای آسایش ما به زحمت بیندازد، ممنون خواهیم بود و محبتمان به او افزونی می‌یابد. ان بغی علیه صبر حتی یكون الله تعالى الذی ینتصر له اگر نسبت به او ستم روا دارند صبر می‌کند تا آنکه خداوند تعالی او را یاری دهد. معنای بغی این است که شخص از نظر پذیرش حق روحیه جبهه گیری داشته باشد؛ می‌تواند بغی، عقاید، حقوق و اخلاق را در برگیرد. باغی به دلیل روحیه تجاوز، مرز شکن است. بغای کسانى هستند که از اطاعت انسانی که خداوند اطاعتش را واجب کرده است، سرباز می‌زنند. از نظر روانی و اخلاقی، بغی از شعب، کبر است. مطابق روایت فوق، اگر حق اخلاقی مومن پایمال شود، چیزی نمی‌گوید و صبر می‌کند. روشن است که صبر در برابر بغی، در روایت مشمول مسائل حقوقی نمی‌شود. در اسلام ظلم پذیری و ظالم پروری وجود ندارد. مثال بارز بغی اخلاقی، غیبتها یا ناسزاهایی است که درباره مؤمن گفته می‌شود. در این موارد، مؤمن اهل انتقام نیست و مخالفینش را به خدای تعالی واگذار می‌کند. دلیل عمل مؤمن پیشی است که از آن برخوردار است. برخی گناهان در دنیا هم مجازات دارند. از جمله آنها بغی است. در روایتی حضرت صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌فرمایند که: ان اسرع الخیر ثوابا البر سریعترین خوبی که به ما می‌رسد پاداش اعمال نیک است. و ان اسرع الشر عقابا البغی (۲۶۸) و سریعترین شر از نظر عقوبت، بغی است. در روایتی دیگر علی علیه السلام می‌فرماید: ثلاث خصال لایموت صاحبهن ابدا حتی یری و بالهن. البغی و قطیعة الرحم و الیمین الکاذبة (۲۶۹) سه خصلت است که صاحبش در همین دنیا وبال آن خصائل زشت را خواهد دید. بغی، قطع رحم و قسم دروغ. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ضمن حدیثی فرمودند چهار چیز کيفرش زود به انسان اصابت می‌کند: رجل احسنت الیه فکافاک بالاحسان الیه اساءة شخصی که تو در حقش نیکی کردی و او در مقابل، به تو بدی روا می‌دارد. و رجل لا تبغی علیه و هو یبغی علیک (۲۷۰) شخصی که تو تجاوزی به حق او نکرده ای، اما او درباره تو تجاوز می‌کند. بیماری روانی بغی، آدمی را به وادی مهلک کفر می‌کشاند. باعث سلب نعمت از انسان می‌شود و خودش هم نمی‌فهمد که از چه ناحیه ای صدمه می‌خورد. امام صادق علیه السلام فرمود: الذنوب التي تغیر النعم البغی (۲۷۱) گناهایی که نعمت‌ها را تغییر می‌دهد بغی است. خداوند در خصوص ستم، غلیظ و شدید است. در روایات متعدد، این مضمون آمده است که اگر کوهی بر کوهی بغی کند، ما آن کوه را متلاشی می‌کنیم. این روایت تعبیری است که امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن مشاهده درگیری شخصی با شخصی فرمودند: لو بغی جبل عن جبل لهلک الباغی (۲۷۲) اگر کوهی بر کوهی حمله برد خودش مغلوب است. باغی از نظر ظاهر هم منکوب می‌شود. علی علیه السلام مشاهده فرمودند که کسی به دیگری با تعبیری سفیهانه گفت مثلا: اگر مردی بیا جلو طرف مقابل گفت، نه بابا ما مرد نیستیم، حضرت به او فرمود: من هم چون این روحیه را در تو دیدم چنین پیشنهادی کردم، اگر با او مبارزه کرده بودی او را از بین می‌بردی چون او اهل بغی بود؛ سپس این جمله را فرمود: لو بغی جبل علی جبل لهلک الباغی منشاء بغی، همان گونه که گفتیم، کبر است. گاهی انسان خودش را به لحاظ ظاهر در موضع بالایی می‌نگرد و این نگرش منشاء بغی و ستم می‌شود؛ به ویژه این روحیه، در خانواده‌ها زیاد است؛ زن و مرد به عنوان همسر نباید به حقوق یکدیگر تجاوز کنند، همین طور پدر و مادر و فرزندان. بعده ممن تباعد منه بغض و نزاهة و دنوة ممن دنا منه لین و رحمة درویش از هر که دوری می‌کند قطع و کناره گیری از آلودگی است و نزدیکی اش به هر که نزدیک می‌شود ملائمت و مهربانی است. مؤمن در ارتباطات اجتماعی گاهی قطع و گاهی وصل می‌کند. مؤمن صلح کل نیست بلکه هم افرادی دوری می‌گزیند و هم به افرادی نزدیک می‌شود. دور شدنش از افراد ممکن است ریشه اعتقادی

یا عملی داشته باشد. انحراف اعتقادی در شخص می بیند، کفر و ارتداد وی او را دور می کند. همچنین مؤمن از فساق دوری می گزیند. چرا؟ چون می خواهد آلوده نشود. نزهت و پاکی را می طلبد. نزهت بدین معنا است که انسان برای حفظ پاکی از قدر و کثافات دوری می کند. و دنوه ممن دنه لین و رحمه نزدیکی مؤمن هم معیار دارد. به دلیل هم سخنی قصد دارد به دیگری عطوفت و مهربانی کند. آنگاه که اعتقادات و اعمال شخصی را مطابق موازین الهی ملاحظه کرد به او نزدیک می شود و در حقش لطف می کند. لیس تباعده تکبرا ولا عظمه ولا دنوه خدیعه ولا خلابه دوری کردن مؤمن نه از سر تکبر و خود بزرگ بینی است و نزدیکی اش نه به سبب نیرنگ و خدعه است. چون نیرنگها و کلاهبرداریها در مواردی است که محبت و سنخیت نباشد. اما اگر محبت و صمیمیت بود، جایی برای خدعه نمی ماند. بل یقتدی بمن کان قبله من اهل الخیر فهو امام لمن بعده من اهل البر (۲۷۳) مؤمن به کسانی که قبل از او بوده اند از اهل خیر اقتدا می کند و پس از پیروی از اولیا، خود راهبر پس از خویش می شود. والسلام.

پی نوشتها

۹۰ تا ۱

۱ نهج البلاغه، صبحی صالح، کلمه ی ۱۴۷، ص ۲۴۹۷ تقریرات دروس فقه و اصول معظم له در دست تنظیم است که - ان شاء الله - در آینده منتشر خواهد شد. ۳ سوره انعام، آیه ۱۲۲ ۴ سوره ق، آیه ۳۷ ۵ سوره ابراهیم، آیه ۲۵ ۶ سوره مجادله، آیه ۲۲. ۷ منسوب به پیامبر اکرم علیه السلام، علم الیقین، ج ۱، ص ۱۴ ۸ بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۰۸ ۹ عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۱، ص ۲۲۸ ۱۰ بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۱۹ ۱۱ همان، ص ۲۳ ۱۲ همان: ص ۲۲ ۱۳ همان، ص ۲۳ ۱۴ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۲۶ ۱۵ معانی الاخبار، باب معنی اسلام و ایمان، ص ۱۸۶ ۱۶ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۸ ۱۷ سوره حجرات، آیه ۱۴ ۱۸ سوره منافقین، آیه ۱. ۱۹ سوره بقره، آیه ۲۵۷ ۲۰ سوره انعام، آیه ۱۲۲ ۲۱ سوره حدید، آیه ۱۳ ۲۲ سوره روم، آیه ۲۳ ۲۳ سوره فاطر، آیه ۲۲ ۲۴ شرح اصول کافی، صدرالمتألهین، ص ۲۵ ۲۵ سوره اعراف، آیه ۱۷۹ ۲۶ تفسیر خلاصه المنهج، ج ۳، ص ۲۷ ۲۸ سوره بقره، آیه ۶ ۲۹ سوره بقره، آیه ۲۸ ۳۰ سوره منافقین، آیه ۱ ۳۱ سوره بقره، آیه ۸۹ ۳۲ سوره بقره، آیه ۱۴۶ ۳۳ اصول کافی ج ۱، ص ۲۱ ۳۴ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۴۶، حدیث از امام حسن عسکری علیه السلام از آباء گرامی شان علیه السلام ۳۵ سوره بقره، آیه ۲۶۰ ۳۶ سوره مجادله، آیه ۲۲ ۳۷ سوره نحل، آیه ۹۷ ۳۸ اصول کافی، ج ۲، ص ۲۸۲ ۳۹ همان، ص ۴۱۶ ۴۰ وسایل، ج ۱۵، ص ۳۲۵ ۴۱ بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۶۳ ۴۲ همان: ص ۱۷۹، به نقل از کافی، و جمله صدقک اخوک در صفحه ۱۸۱ به روایت بصائر الدرجات است. ۴۳ همان، ص ۱۹۰ ۴۴ همان. ۴۵ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۷۴ ۴۶ معانی الاخبار باب معنی حقیقت ایمان، ص ۱۸۹، و نیز بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۰ ۴۷ سوره انفال، آیه ۲. ۴۸ سوره بقره، آیه ۳ ۴۹ غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، ص ۴۷ ۵۰ وسایل، ج ۱۶، ص ۲۵ ۵۱ مشکاة الانوار فی غرر الاخبار، ص ۱۱۶، نورالثقلین، ج ۵، ص ۸۳ ۵۲ وسائل، ج ۱۲، ص ۲۵۰، بحار، ج ۷۸، ص ۲۵۲ ۵۳ خصال شیخ صدوق، ص ۵۴ ۵۴ وسایل، ج ۱۵، ص ۲۰۱ ۵۵ سوره فتح، آیه ۴ ۵۶ سوره مجادله، آیه ۲۲. ۵۷ معانی الخبار باب معنی سکینه ص ۲۸۴ ۵۸ سوره فتح، آیه ۴ ۵۹ بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۷۸ ۶۰ همان، ج ۷۸، ص ۸۱ ۶۱ همان، ج ۶۸، ص ۳۰۴ ۶۲ همان. ۶۳ همان، ص ۳۰۵ ۶۴ با اندک تفاوت: مشکاة الانوار ص ۱۱ ۶۵ وسایل، ج ۱۶، ص ۱۷۰ ۶۶ سوره حجرات، آیه ۷ ۶۷ وسایل، ج ۱۶، ص ۱۸۰ ۶۸ همان. ۶۹ سوره مجادله، آیه ۲۲ ۷۰ بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۳۶ ۷۱ همان، ج ۷۴، ص ۲۳۳ ۷۲ وسایل، ج ۱۶، ص ۲۷۱ ۷۳ بحار الانوار، ج ۲، ص ۸۸ ۷۴ بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۰۲ ۷۵ خصال، ص ۴۷ ۷۶ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۷۶ ۷۷ همان، ص ۳۹۱ ۷۸ همان، ص ۲۹۳ ۷۹ سوره انفال، آیه ۲ ۸۰ سوره انفال، آیه ۲ ۸۱ سوره قصص، آیه ۵۳ ۸۲ سوره بقره، آیه ۳۳ ۸۳ سوره مؤمنون، آیه ۹ ۸۴ سوره فتح،

آیه ۲۹ ۸۵ سوره سجده ، آیه ۱۶ ۸۶ سوره فتح ، آیه ۲۹ ۸۷ سوره مؤ منون ، آیات ۵ و ۶ ۸۸ سوره قصص ، آیات ۵۳ تا ۵۵ ۸۹ سوره فرقان ، آیه ، ۶۳ ۹۰ سوره شوری ، آیه ، ۳۹

۱۸۰۵۹۱

۹۱ سوره شوری ، آیه ۴۰ ۹۲ سوره بقره ، آیه ۱۹۴ ۹۳ سوره شوری ، آیه ۴۰ ۹۴ همان ، آیه ۴۱ ۹۵ همان ، آیه ۴۲ ۹۶ همان ، آیه ۳۷ ۹۷ همان ، آیه ۳۸ ۹۸ سوره فتح ، آیه ۲۹ ۹۹ سوره شوری ، آیه ۳۸ ۱۰۰ همان . ۱۰۱ همان ، آیه ۶۷ ۱۰۲ همان ، آیه ۳۷۱ ۱۰۳ اصول کافی ، جلد ۲ ، کتاب ایمان و کفر ، باب مومن و نشانه ها و صفات او ، بحار الانوار ، ج ۶۷ ، ص ۳۶۷ . سند و مطلع و روایت چنین است ، محمد بن جعفر ، عن محمد بن اسماعیل ، عن عبدالله بن داهر ، عن الحسن بن یحیی ، عن قثم بن ابی قتاده الحرانی ، عن عبدالله بن یونس ، عن ابی عبدالله قال ، قام رجل یقال همان - کان عابدا ، تارکا ، مجتهدا ، الی امیر المؤمنین علیه السلام و هو یخطب ، فقال ، یا امیر المؤمنین ! صفت لنا صفه المومن کانتا ننظر الیه ؟ . الی آخره ۱۰۴ دعوات راوندی ، ص ۳۹ ۱۰۵ من لایحضره الفقیه ، ج ۴ ، ص ۳۷۸ ۱۰۶ امالی شیخ صدوق ، ج ۱ ، ص ۳۰۵ ۱۰۷ سوره ق ، آیه ۲۹ ۱۰۸ بحار الانوار ، ج ۶۷ ، ص ۲۹۱ ۱۰۹ غرر ، ج ۶ ، ص ۳۵۱ ۱۱۰ همان ، ج ۳ ، ص ۵ . ۱۱۱ همان ، ج ۴ ، ص ۲۳۸ ۱۱۲ همان ، ج ۱ ، ص ۸۵ ۱۱۳ همان ، ج ۱ ، ص ۱۳۵ ۱۱۴ همان ، ج ۱ ، ص ۱۷۶ ۱۱۵ همان ، ج ۴ ، ص ۳۰ ۱۱۶ همان ، ج ۵ ، ص ۳۸۷ ۱۱۷ جامع الاخبار ، ص ۳۵ ۱۱۸ غرر ، ج ۱ ، ص ۳۵۶ ۱۱۹ وسایل ، ج ۹ ، ص ۹۰ ۱۲۰ سوره آل عمران ، آیه ۱۵۹ ۱۲۱ سوره انشقاق ، آیه ۶ . ۱۲۲ بحار الانوار ، ج ۷۲ ، ص ۱۱۰ تا ۱۱۲ . ۱۲۳ وسائل ، ج ۸ ، ص ۵۲۱ ۱۲۴ نسخه بحار الانوار لاینکی ۱۲۵ میزان الحکمه ، ج ۵ ، ص ۵۵۲ به نقل از بحار الانوار ، ج ۶۹ ، ص ۴۰۸ ۱۲۶ بحار الانوار ، ج ۷۳ ، ص ۱۷۰ ۱۲۷ بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۱۰۷ ، به نقل از امالی شیخ صدوق . ۱۲۸ وسایل ، ج ۱۱ ، ص ۲۰۸ ۱۲۹ وسایل ، ج ۱۵ ، ص ۲۷۴ ۱۳۰ همان ، ج ۱۵ ، ص ۲۵۵ ۱۳۱ بحار الانوار ، ج ۷۸ ، ص ۳۳۵ ۱۳۲ بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۴۷ ۱۳۳ بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۴۷ ۱۳۴ اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۱۱۷ ۱۳۵ همان . ۱۳۶ همان ، ص ۶۳۸ ۱۳۷ بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۱۶۸ ۱۳۸ همان ، ج ۴۸ ، ص ۱۲۷ ۱۳۹ نسخه بحار الانوار یقبل ۱۴۰ وسائل ، ج ۸ ، ص ۵۵۳ ۱۴۱ بحار الانوار ، ج ۷۰ ، ص ۲۴۸ ۱۴۲ بحار الانوار ، ج ۶۸ ، ص ۳۶۶ ۱۴۳ همان ، ج ۷۷ ، ص ۱۴۸ ۱۴۴ خصال صدوق : ص ۸۰ ۱۴۵ بحار الانوار ، ج ۷۷ ، ص ۱۳۴ ۱۴۶ همان : ج ۱ ، ص ۱۹۹ ۱۴۷ بحار الانوار ، ج ۶۷ ، ص ۳۶۶ ۱۴۸ بحار الانوار ، ج ۷۸ ، ص ۳۶۴ ۱۴۹ بحار الانوار ، ج ۷۸ ، ص ۳۷۹ ۱۵۰ در برخی نسخ به جای حزین ، جرید ضیط شده است . ۱۵۱ سوره علق ، آیه ۶ و ۷ ۱۵۲ سوره مریم ، آیه ۴۷ ۱۵۳ بحار الانوار ، ج ۷۸ ، ص ۳۷۴ ۱۵۴ بحار الانوار ، ج ۶۸ ، ص ۲۹۶ ۱۵۵ غرر ، ج ۳ ، ص ۱۱ ۱۵۶ المحجّه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۳۱۱ ۱۵۷ اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۱۱۰ ، چاپ آخوندی ۱۵۸ همان ، ص ۱۱۰ ۱۵۹ المحجّه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۲۶۵ ۱۶۰ در نسخه بحار الانوار ، این عبارت بعد از عبارت ، لایبخل ... صبر آمده است البته در نسخه اصول کافی چاپ اسماعیلیه ترجمه سید جواد مصطفوی نیز چنین می باشد . ۱۶۱ سوره ق ، آیه ۱۶ ۱۶۲ با این لفظ یافت نشد . در نسخه بحار الانوار ، ج ۷۳ ، ص ۲۲ و اثبات الهداء ، ج ۲ ، ص ۳۰۱ یشیب ابن آدم و یشب فیه خصلتان : الحرص و طول الامل ۱۶۳ وسایل ، ج ۷ ، ص ۱۳ ۱۶۴ اخلاق محتشمی ، تاءلیف خواجه نصیرالدین طوسی ، ص ۳۲۱ ۱۶۵ بحار الانوار ، ج ۷۷ ، ص ۱۷۲ ۱۶۶ مجموعه ورام ، ج ۱ ، ص ۱۷۲ ، المحجّه ، ج ۲ ، ص ۳۳۱ ۱۶۷ خصال ، ص ۵۳ ۱۶۸ وسایل ، ج ۱۵ ، ص ۲۳۱ ۱۶۹ اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۱۳۹ چاپ آخوندی ۱۷۰ غرر ، ج ۴ ، ص ۱۶۴ ۱۷۱ غرر ، ج ۲ ، ص ۱۶۳ ۱۷۲ وسایل ، ج ۱۱ ، ص ۱۸۰ ۱۷۳ غرر ، ج ۶ ، ص ۳۶۰ ۱۷۴ مجمع البیان ، ج ۱ ، ص ۳۸۷ ۱۷۵ سوره فاطر ، آیه ۲۸ ۱۷۶ بحار الانوار ، ج ۷۰ ، ص ۶ ۱۷۷ سوره قلم ، آیه ۴۳ ۱۷۸ سوره طه ، آیه ۱۰۸ ۱۷۹ غرر ، ج ۵ ، ص ۳۹۷ ۱۸۰ سوره آل عمران ، آیه ۵۴

۱۸۱ سوره آل عمران آیه ۵۴ ۱۸۲ سوره نور، آیه ۴۴ ۱۸۳ اصول کافی ج ۲ ص ۵۵ ۱۸۴ خصال، ص ۴۲ ۱۸۵ اصول کافی، ج ۲ ص ۵۵ ۱۸۶ سوره اسراء، آیه ۸۵ ۱۸۷ غرر، ج ۲، ص ۱۴۴، این روایت در نهج البلاغه نیز آمده است در ذیل قصص ۳۶۷ که البته این گونه آمده، انما ينظر المؤمن الى الدين ۱۸۸ غرر، ج ۳، ص ۱۲۸ ۱۸۹ روضة الواعظین، ص ۴۴۲ ۱۹۰ غرر، ج ۶، ص ۶۸ ۱۹۱ اصول کافی، ج ۲، ص ۵۵ ۱۹۲ غرر، ج ۳، ص ۱۱۵ ۱۹۳ همان، ج ۶، ص ۳۹۶ ۱۹۴ وسایل، ج ۸، ص ۵۸۴ ۱۹۵ مسالك الانهام، شهید ثانی، ج ۲، ص ۴۱۵ ۱۹۶ بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۱۶ ۱۹۷ غرر، ج ۳، ص ۱۷۴ ۱۹۸ قبل از این عبارت در خطبه ذکر شده در اصول کافی دارد. ولا يرجو ما لا يجوز له الرجاء. ۱۹۹ غرر، ج ۲، ص ۱۶۶ ۲۰۰ همان، ج ۴، ص ۵۲۸ ۲۰۱ همان، ج ۳، ص ۲۱۶ ۲۰۲ همان، ج ۱، ص ۶۷ ۲۰۳ سوره فجر، آیه ۲۸ ۲۰۴ غرر، ج ۶، ص ۱۶۴ ۲۰۵ مان، ج ۵، ص ۶۳ ۲۰۶ همان، ج ۶، ص ۴۰۳ ۲۰۷ همان، ج ۵، ص ۳۸۹ ۲۰۸ همان، ج ۲، ص ۳۵ ۲۰۹ وسایل، ج ۱۱، ص ۱۷۷ ۲۱۰ بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۴۲۰ ۲۱۱ تحف العقول، ص ۵۹ ۲۱۲ نهج البلاغه، حکمت ۲۳۹ ۲۱۳ روضه المتقين، ج ۱۳، ص ۹۲ ۲۱۴ بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۴۰۶ ۲۱۵ همان، ج ۶۹، ص ۴۰۵ ۲۱۶ غرر، ج ۳، ص ۲۲۸ ۲۱۷ همان، ج ۳، ص ۲۷۸ ۲۱۸ بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۵۰۹ ۲۱۹ همان، ج ۳۳، ص ۵۰۹. ۲۲۰ سوره رعد، آیه ۲۸. ۲۲۱ غرر، ج ۲، ص ۴۹ ۲۲۲ همان، ج ۶، ص ۵۸ ۲۲۳ همان، ج ۶، ص ۴۵۷ ۲۲۴ همان، ج ۱، ص ۲۲۰ ۲۲۵ مسکن الفواد، ص ۲۶ ۲۲۶ سوره ق، آیه ۳۰ ۲۲۷ غرر، ج ۵، ص ۶۲ ۲۲۸ همان، ج ۱، ص ۱۶۵ ۲۲۹ همان، ج ۲، ص ۴۷ ۲۳۰ همان، ج ۳، ص ۳۰۶ ۲۳۱ همان، ج ۳، ص ۳۳۵ ۲۳۲ همان، ج ۵، ص ۴۳ ۲۳۳ همان، ج ۱، ص ۳۲۴ ۲۳۴ همان، ج ۱، ص ۴۲۳ ۲۳۵ همان، ج ۶، ص ۲۷۷ ۲۳۶ روضة الموعظین، ص ۴۲۳ ۲۳۷ الکافی، ج ۲، ص ۹۹ ۲۳۸ جنة الماوی، ص ۳۰۳ ۲۳۹ بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۱۴ ۲۴۰ غرر، ج ۱، ص ۳۱۳ ۲۴۱ همان، ج ۲، ص ۳۲۴ ۲۴۲ همان، ج ۴، ص ۲۴۹ ۲۴۳ همان، ج ۲، ص ۱۷۶ ۲۴۴ همان، ج ۲، ص ۲۶۵ ۲۴۵ همان، ج ۴، ص ۳۵۲ ۲۴۶ همان، ج ۶، ص ۱۳۸ ۲۴۷ بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۶۸ ۲۴۸ همان. ۲۴۹ وسایل، ج ۸، ص ۴۸۸ ۲۵۰ نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳ ۲۵۱ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۰، در نهج البلاغه ترجمه دکتر شهیدی دارد عنی و عزابتک. ۲۵۲ بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۴۱۱ ۲۵۳ غرر، ج ۲، ص ۸۴ ۲۵۴ همان، ج ۶، ص ۱۳۷ ۲۵۵ همان، ج ۴، ص ۲۹ ۲۵۶ نورالابرار ص ۸۸ غرر، ج ۴، ص ۳۹۴ ۲۵۷ غرر، ج ۴، ص ۳۰ ۲۵۸ همان، ج ۴، ص ۳۰ ۲۵۹ سوره طه، آیه ۱۴ ۲۶۰ غرر، ج ۲، ص ۲۵۵ ۲۶۱ همان، ج ۲، ص ۱۰۸ ۲۶۲ بحار الانوار، ج ۷، ص ۳۲۳. ۲۶۳ بحار الانوار، ج ۷، ص ۳۲۳ ۲۶۴ سوره نحل، آیه ۴۳ ۲۶۵ غرر، ج ۵، ص ۳۸۷ ۲۶۶ بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۵۱ ۲۶۷ بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۵۱ ۲۶۸ بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۹۵ ۲۶۹ الکافی، ج ۲، ص ۳۴۷ ۲۷۰ بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۶۵ ۲۷۱ همان، ج ۱۰۴، ص ۳۷۲ ۲۷۲ همان، ج ۷۵، ص ۲۷۶ ۲۷۳ همان، ج ۶۷، ص ۳۶۷ و اصول کافی، جلد ۲، کتاب الایمان و الکفر و باب صفات مؤمن.